UTL AT DOWNSVIEW

BP Muḥammad Dārā Shikūh i
70 Shāh Jahān
M8 Safīnat al-awlīyā
1853a

PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCK

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

Digitized by the Internet Archive
in 2010 with funding from
University of Toronto

http://www.archive.org/details/safinatalawliya00drsh

تمام ازان حاصل آید اگر بمقتضای بشریت سهوی و خطای
شده باشد ارباب دانش آنرا بذیل اصلاح بپوشند
الحمد لله حمداً کثیراً دائماً ابداً تمت تمام شد نسخه
متبرکه سفینة الاولیا بتاریخ هشتم شهر
ذیقعده سنه ۱۲۶۹ھ
روز یکشنبه
العاقبة بالخیر
باد

چون نظر بر این ماهی انداختند نوری در ظاهر او پدید آمد فرموده اند این
ماهی را نگاه دارید که بمن دارد تا حال آن ماهی خشک شده حوض شان
ایشان دارند و برکات آن ظاهر در غله یا متاعیکه نگاه میدارند برکت
عجیبی دران پیدا میشود و گویند هر کس را مهمی و حاجتی روی میدهد بخدمت
ایشان رسیده التماس فاتحه مینمایند و از برکت توجه ایشان آن مهم
بکفایت میرسد و طعامی که بروح بزرگان می پزند اول بدست مبارک خود
طعام را از دیگ میکشند بعد از آن دیگری را امر میکنند هر قدر مردی که حاضر شده
باشند همه میرسد و کمی نمیکند سن شریف ایشان از شصت سال متجاوز
است و در سوستان بوطن خود اقامت دارند و هرگز از آنجا بجای
دیگر نرفته اند و بدین حضرت میان میر نیز نیامده اند و تا امروز که سال
هزار و چهل و نه هجریست در قید حیات اند خاتمه الحمد لله
والمنة که این کتاب مسمی بسفینة الاولیا از یمن روح مطهر حضرت سید
انبیا صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم و توجه اولیای معظم قدس الله
ارواحهم در شب بیست و هفتم ماه رمضان المبارک سال یکهزار و چهل
و نه هجری که سال بیست و پنجم از ستن این فقیر ست باتمام رسید اگرچه

اگرچه عبارت این کتاب راست براست است و در عبارت آرائی مقید
نشده و فارسی ساده عام فهم نوشته لیکن بعضے جا اقتدا بعبارت نفحات
الانس قطب الاولیا قدوة الاتقیا نیر آسمان عرفان خورشید فلک
الایقان حضرت مولانای نور الملت والدین عبد الرحمن جامی قدس سره
السامی که کمال فصاحت و متانت دارد و ایشان از استاد خود میدانند کرده
در زبان روزمره خود را نیز ترک ساخته اگرچه میخواست که بعضے از سخنان
خویش و احوال و خوارق مشایخی که الحال در قید حیات اند و این فقیر خود
ایشان را ملازمت نموده و کرامات از ایشان مشاهده کرده داخل این
کتاب سازد لیکن چون وقت تقاضا نمیکرد ننوشت و بهمین سبب سخنان
عالی و نکتهای دقیق اکابر سلف را که عام فهم نبود نیز داخل نساخته
شیخ ابوسعید خراز چون بمصر رسیدند ایشان را گفتند ای سید قوم چرا بر منبر
سخن نگوئی فرمودند این مردم از حق عنایت غایب اند ذکر حق با غائبان
غیبت است و چنانچه گفته اند الولی یعرف الولی همچنین سخنان ولی
را هم جز ولی نفهمد پس بغیر ایشان نباید گفت امید که این صحیفه نیز
از برکت اسامی این بزرگان قبول تمام یابد و خوانندگان را بهره

بن فضلویه است در مجلس وعظ ایشان همه نساء صالحات شهر
حاضر میشدند و بفیض میرسیدند وفات ایشان در سال پانصد و
بست ویک هجری **حضرت فاطمه** نام پدر ایشان نصر بن عطار
است از سادات نساء و در ریاضت و مجاهدت و زهد و تقوی یگانه زمانه
بودند گویند در مدت عمر از خانه خود جز ۳ مرتبه بیرون نیامده بودند
وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و ۳ هجری واقع شده
بعضی از نساء صالحات عابدات ریاضت و مجاهدت را بمرتبه رسانیده
اند که بالاتر از آن متصور نیست چنانچه امام عبدالله یافعی رحمه الله در تاریخ
خود از یکی از مشایخ روایت میکنند که زنی مصریه در نواحی مصر سی سال
بر یکجا اقامت کرد که در سرما و گرما از آنجا نرفت و در این سی سال نه چیز خورده
و هیچ نیاشامیده و هم امام یافعی در روض الریاحین آورده اند که یکی از
طائفه گفت که در نواحی مصر زنی دیدم واله و حیران سی سال بر پای
ایستاده اند و در زمستان و تابستان نه شب نشست و نه در روز از آفتاب
و باران اندر جایی بوده و بارها و شبها گرد او درمی آمدند و هم امام
عبدالله یافعی گوید که یکی از علما نقل کرد که در خوارزم زنی دیدم که زیاده

زیاده از بست سال هیچ نخورده و هیچ نیاشامیده و حضرت مولانا عبد
الرحمن جامی قدس الله سره در نفحات الانس نوشته اند که حضرت
شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله تعالی روحه فرموده اند که در مرو بره زنی بود
که او را ایبک می گفتند نزد من آمد و گفت ای ابوسعید بتظلم آمده ام گفتم
بگوی گفت مردم دعا میکنند که بار ایک نفس بما باز نگذار سی سال است
که میگویم کرم ایک طرفة العین بمن باز گذار تا به بینم که من کیم با من خود هستم
هنوز اتفاق نیفتاده است حضرت بی بی جمال خاتون نام
پدر ایشان قاضی سائیده است خواهر حضرت میان میر اند که ذکر
ایشان در ذکر سلسله علیه قادریه مذکور شده بی بی جمال خاتون
از کبار نساء عارفات قانتات اند و در ترک و تجرید رابعه وقت
طریقه شغل باطنه خود از برادر بزرگوار دارند خوارق و کرامات بسیار
از ایشان بظهور رسیده و میرسد چنانچه وقتی قریب بدو من گندم
در ظرفی بدست مبارک خود انداخته بودند و هر روز ازان گندم بیرون می آوردند
صرف وابستگان و فقرا مینمودند و گندم بحال خود بود و تا یکسال کفایت
کرد گویند روزی ماهی بخانه ایشان آوردند و وقت ایشان خوش بود

بصلاحی اند و تنوخی و زاهدی و ابوعلی از شاگردان ایشانند و فضایل
و کمالات بسیار داشته اند و ولادت ایشان در رجب سال ستصد و
هژده هجری بوده و وفات در رجب سال ستصد و نود واقع شده
حضرت میمونه واعظه نام پدر ایشان شاقوله است حافظ
قرآن مجید و فرقان حمید بوده اند روزی در وعظ گفتند جامه که در وجه
حلال باشد و در ان کسی گناه نکند زود پاره نمیشود چنانچه پیراهنی که در بر
دارم بافته مادر منست و چهل و هفت سال است که پوشیم و پاره نشد
نقل است از عبدالصمد پسر ایشان که در خانه ما دیواری بود شکسته و
برافتادن بوالده گفتم که این دیوار را از سر نو باید ساخت ایشان
بر پاره کاغذ چیزی نوشتند و گفتند این کاغذ را باین دیوار محکم ساز
چنان کردم بیست سال آن دیوار بحال ماند و نیفتاد بعد از فوت ایشان
بخاطر من رسید که ببینم در ان کاغذ چه نوشته اند بمجرد جدا ساختن
دیوار بیفتاد و در ان نوشته بودند که ان الله یمسک السموات والارض
ان تزولا یا ممسک السموات والارض امسکه وفات ایشان در
سال ستصد و نود و سه هجری بوده حضرت خدیجه واعظه

از کبار نساء عارفات صالحات و عمهٔ حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی
غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی اند رضی الله عنهما گویند یکبار در جیلان
خشک سال شد مردم بجهت طلب باران بیرون رفتند باران نبارید
همه بخدمت ام محمد آمدند و درخواست دعای نزول باران نمودند ایشان
صحن خانهٔ خود را رفتند و گفتند خداوندا من جاروب کردم و تو آب
بپاش در همان زودی باران درگرفت و چندان بارید که گوئی سر
مشکها کشادند حضرت ام محمد رحمها الله نام پدر ایشان محمد
بن علی بن عبدالله است با ابن سمعون صحبت داشته اند و در صدق و
صلاح و زهد و ورع بی نظیر بوده اند ولادت ایشان در سال سیصد و
هفتاد و چهار هجری وفات در سال چهارصد و شصت بود و مدت عمر
هشتاد و شش سال و قبر ایشان نزدیک قبر ابن سمعون است حضرت
کریمه مروزیه نام پدر ایشان احمد بن محمد بن ابی حاتم است علم
ظاهری و باطنی را جمع کرده بودند و حدیث درس میگفتند وفات
ایشان در سال چهارصد و شصت و سه هجری بوده حضرت
فاطمهٔ الخذار رحمها الله تعالی نام پدر ایشان حسین بن حسن

پس سیراب گرداند خدای او وقتی که نوشانید آن جام محبت را پس
بیهوش شده از محبت و خواهش بسوی او دمیخواهد دوستی بغیر از و
چنین است کسی که دعوی شوق بسوی او کند بیخودی باشد تا آنکه به بیند
او را بیش او رفتم چون مرا دید گفت ای سری گفتم لبیک تو کیستی که خدا
ترا رحمت کند گفت لا اله الا الله بعد از شناختن ناشناختن چرا
من تحفه ام و او ضعیف شده بود گفتم ای تحفه چه فایده ومدی بعد از آنکه
تنهائی گزید گفت خدا یتعالی مرا بقرب خود انس بخشید و از غیر خود وحشت
داد گفتم این مثنی برد گفت رحمه الله خدا یتعالی او را از کل مها چندان
بخشیده که هیچ چشم ندیده است و همسایه منست در بهشت گفتم خواجه تو که
ترا آزاد کرد با من آمده است دعای تنهائی کرد و در برابر کعبه بیفتاد و
جان بداد چون خواجه او بیامد ویرا مرده دیده بروی افتاد رفتم که
وی را بردارم مرده بود بتجهیز و تکفین ایشان کردم و بخاک سپردم رحمهم
الله تعالی **حضرت ام عیسی رحمها الله** نام پدر ایشان
ابراهیم حربی است از نساء عارفات کاملات بودند و در فقه فتوی
می نوشتند وفات ایشان در ماه رجب سال سه صد و بیست و هشت

هشت هجری بوده و قبر نزدیک قبر والد ایشانست حضرت ام
محمد رحمها الله تعالی والده ماجده شیخ ابی عبد الله خفیف
قدس الله سره از کبرای عابدات قانتات بوده اند و ایشان از مشاهدات
و مکاشفات بسیار بهره داشت همراه پسر خود از راه بحر بسفر حجاز رفتند گویند
که شیخ ابو عبد الله در عشر اخیر رمضان احیای شب میکردند تا شب قدر
دریابند بر بام بر آمده نماز میکردند والده ایشان ام محمد در درون متوجه نشسته
بودند ناگاه انوار شب قدر بر ایشان ظاهر شدن گرفت آواز دادند که
ای محمد ای فرزند آنچه تو انجا میطلبی اینجاست شیخ فرود آمدند و آن انوار را
دیدند و در قدم والده خود افتادند شیخ می فرمودند از آن وقت قدر والده
خود دانستم حضرت امة الواحد رحمها الله نام ایشان
سکینه و نام پدر حسین بن اسمعیل محاملی است هم علم قرأت و حدیث و فقه
و فرایض و هم حساب و نحو را خوب میدانستند و صدقه بسیار میدادند
وفات ایشان در ماه رمضان سال سه صد و هفتاد و هفت هجری است
و مدت عمر از نود سال متجاوز بود حضرت امة السلام نام پدر
ایشان قاضی ابوبکر بن کامل بن خلف است شاگرد محمد بن اسمعیل

وبهای او را از کجا دهی گفتم اضطراب مکن تو همین جا باش تا قیمت او را بیاورم
بعد از آن گریان گریان برفتم بخدای سوگند مالک یک دینار نبودم و تمام شب
متحیر بودم و تضرع میکردم و خواب نمی آمد و میگفتم ای پروردگار بر پنهان و
آشکار من عالمی و اعتماد بر فضل تو دارم مرا رسوا مکن ناگاه شخصی در بزد گفتم
کیستی گفت یکی از دوستان تو در بگشادم و مردی دیدم با چهار غلام
و شمعی با خود دارد گفت ای استاد اذن در آمدن میدهی گفتم در آی چون او
در آمد گفتم کیستی و چرا آمدی گفت احمد بن مثنی امشب بخواب دیدم که هاتفی آواز
داد که پنج بدره زر بردار و پیش سری برو و نفس او خوش گردان که تحفه را
بخرد و ما را با تحفه عنایتی ست چون این بشنیدم سجده شکر بجا آوردم و نشستم
تا صبح شد نماز فجر ادا کردم و دست گرفته به بیمارستان رفتم صاحب بیمارستان
در انتظار بود چون مرا دید گفت مرحبا در آی که تحفه را نزد حقتعالی قربتی و منزلتی
است دوش هاتفی بمن آواز داد و گفت بدرستی که او از ماست با ولی که
خالی نیست از عطا پس بلند شد و بار بلند شد در همه حال چون تحفه مرا بدید
چشم پر آب کرد و با خدای در مناجات میگفت مرا میان خلق مشهور گردانیدی
در بنوقت صاحب تحفه رسید گریان گفتم گریه چه انچه تو گفتی آوردم پنج هزار بود

شود گفت نخواهم گفتم بمثل قیمت شود گفت ای سری الرحمه دینار را بمن
دهی قبول نکنم تحفه از او دست در راه خدا کشتم قصه چیست گفت ای استاد
دوشش مرا سرزنش کردند ترا گواه میگیرم که از همه مال خود بیرون آمدم و
در خدا تعالی گریختم او هم این معنی کردم او نیز میگریست گفتم چرا میگری
گفت گویا خدا تعالی بانچه مرا خواند آن از من راضی نیست ترا گواه میگیرم
همه مال خود را در راه خدا تعالی صدقه کردم گفتم سبحان الله چه بزرگست
برکت تحفه بر همه بعد از آن تحفه برخاست و جامهای که در بر داشت بیرون کرد
و پلاسی پوشیده بیرون رفت و میگریست گفتم خدا تعالی ترا رهائی
داد گریه از بهر چیست بیتی چند خواند که معنی آن اینست میگریزم از وی بسوی او
گریه میکنم از و نزد او سوگند بحق او که او دوست خواست من و همیشه ام پیش او تا
برساند مراد محظوظ گرداند بچیزیکه امید دارم از و بعد از آن بیرون آمدیم و چندانکه
تحفه را جستیم نیافتیم بر سه عزیمت کعبه کردیم احمد مثنی در راه بمرد و من و صاحب
تحفه بمکه معظمه رسیدیم و چون وقت طواف آواز مجروحی شنیدیم که این ابیات
میخواند که معنی آن اینست دوست خدا در دنیا بیمارست و دراز است بیماری
او بسر دوای او در دا دست نوشانیده دوست خود را جام محبت خود

این سخنان او مرا بغایت اثر کرد و باندوه و گریه آورد کنیزک گفت ای سری
این گریه بر صفت او چون باشد اگر او را بشناسی چنانچه حق شناختن آ
بعد از آن بیخود شد و بهوش آمد گفتم ای جاریه گفت لبیک ای سری گفتم
مرا از کجا شناسی گفت تا او را شناختم جاهل نشدم گفتم شنیدم که دعوی
محبت میکنی که او دوست میداری گفت آنکس را که شناسا گردانید ما را
بنعمتهای خود و منت نهاد بر ما بعطای خود بدلها قریب است و سائلان را
مجیب گفتم ترا اینجا که بند کرده گفت ای سری حاسدان باهم یاری کردند
بعد آن نعره بزد و بیفتاد گمان بردم که بمرد و چون بخود آمد بیتی چند مناسب
حال خود بخواند صاحب بیمارستان را گفتم او را رها کن چنین کرد گفتم برو
هر جا که خواهی گفت ای سری کجا روم آنکه مملوک حقیقی نیست مرا مملوک
دیگری گردانید اگر او راضی شود بروم و الا صبر کنم گفتم والله این از من عاقلتر
است درین اثنا خواجه تحفه بیامد و صاحب بیمارستان را پرسید تحفه کجاست
گفت اندرون است و حضرت شیخ سری سقطی نزد اوست خرم شد و در آمد
و بر من سلام کرد و تعظیم بسیار نمود گفتم این کنیزک از من بتعظیم اولیتر است بچه
گناه او را محبوس کرده گفت سبب بسیار است دیوانه شده نمیخورد و نمیخوا

و نمی خوابد و نمیگذارد که ما خواب کنیم فکر و گریه بسیار میکند و تمام بضاعت من
این است و تمام مال خود که بیست هزار درم باشد خریده ام و امید داشتم
که مثل آن سود کنم از جهت کمالی که در هنر خود دارد گفتم صفت او چیست گفت
مطربه است گفتم چند گاه است که باین حال مبتلا است گفت یکسال گفتم
ابتدای این آشوب چه بود گفت عود در کنار داشت و باین ابیات سرود مینمود
که حاصل این است سوگند بحق تو که نشکنم عهدی که با تو دادم و مکدر نگردانم دوستی ترا
بعد از آنکه صفا یافته پر شده اطراف دل من از وجد پس چگونه تسلی دهم و ساکن
سازم آن دل را پس ای آنکسی که مرا حاجتی نیست بغیر از تو و تو گذاشته مرا
در مردم به بندگی بعد از آن برخاست و عود را شکست و بگریه در آمد تصور کردم که
بمحبت کسی مبتلا است و ظاهر شد که چنین نیست از تحفه پرسیدم حال چنین است
با دل بریان و دیده گریان بیتی چند بر خواند که معنی این است خطاب کرد مرا حق
از دل من و وعظ من بر زبان من بود نزدیک شدم باو بعد از دوری و مخصوص
گردانید مرا الله تعالی و برگزید مرا و اجابت کردم وقتی که خوانده شدم لبیک
گویان از روی خواهش مر آنکسی را که مرا خوانده بعد از آن صاحب تحفه را
گفتم که بهای او بر ذمه منست و زیادت میدهم فریاد برآورد و گفت تو مرد زردوستی

در ماه رمضان سال دوصد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند
زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند
که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر
است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند حضرت فاطمهٔ نیشاپوریه
رحمها الله از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور
مکه معظمه گشتند و گاهی بزیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ ابویزید
بسطامی قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود
یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است از هیچ مقام او را
خبر نکردم که آن خبر او را عیان نبوده یکی از مشایخ ذو النون مصری را دیدند
و پرسیدند که کرا بزرگتر دیدی ازین طایفه فرمودند زنی بود در مکه او را فاطمه
نیشاپوریه میگفتند در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب می آید
گویند روزی برای حضرت شیخ ذو النون چیزی فرستادند شیخ قبول نکردند
و گفتند از نسوان گرفتن مذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در
دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب در میان نه بیند وفات ایشان در سال
دوصد و بست و سه هجری بوده است حضرت تحفه رحمها الله

از کبار نساء عارفات کاملات واصلات بودند از شیخ سری سقطی
قدس سره منقول است که فرمودند شبی اضطراب داشتم و خوابم نمی آمد
چنانچه تهجد فوت شد چون نماز بامداد بگذاردم و بیرون آمدم بجهت حصول
تسکین آن اضطراب بهر جا که رفتم هیچ فائده نکرد آخر گفتم به بیمارستان
روم و اهل ابتلا را ببینم شاید که از بیم آن بحال آیم چون به بیمارستان در
آمدم دل من تسکین یافت و سینهٔ من منشرح گشت ناگاه کنیزکی
دیدم جمالی نیکو داشت و جامهای پوشیده بوی خوش از وی بمشامم
رسید هر دو دست و هر دو پای در بند بود چون مرا دید بگریست و شعری چند
بخواند صاحب بیمارستان را پرسیدم که این کیست گفت کنیزکی است دیوانه شده
خواجه او را بند کرده باینجا فرستاده تا مگر بحال آید چون این سخن بشنید بسیار
بگریست و اشعار عربی بخواند که معنی آن این است که ای گروه مردم گناهی ندارم
ولیکن بظاهر مستم و دل من هشیار است مرا در بند کرده اید و بغیر از محبت او
گناهی در خود نمی یابم و من شیفته محبت دوستی ام که از درگاه او بی فرمانی نمیتوانم
کرد پس آنچه صلاح من انگاشته اید فساد منست و آنچه فساد من میدانید صلاح
منست و شخصی که خداوند خود را دوست دارد و از او راضی باشد بروی گناهی نیست

تا چهارده سال بمکه رسیدند و خانه را ندیدند و گفتند سبحان الله مگر چشم
مرا خللی رسیده هاتفی آواز داد که چشم ترا خللی نرسیده اما کعبه باستقبال
ضعیفه رفته است که روی باین خانه دارد و درین اثنا سلطان دیدند که حضرت
رابعه می آیند و کعبه بجای خویش باز آمد گفتند ای رابعه این چه شورست که در جهان
انگنده رابعه گفتند که تو شور در جهان انگنده که چهارده سال درنگ کرده تا بخانه
رسیده گفتند چنین است چهارده سال در نماز بادیه را قطع کردم رابعه گفتند
تو در نماز قطع کردی و من در نیاز از حضرت رابعه پرسیدند که حق سبحانه و تعالی
را دوست داری گفتند دارم گفتند شیطان را دشمن داری فرمودند از دوستی
رحمان بعداوت شیطان نمی پردازم گویند فصل بهاری در خانه رفتند و بیرون
نمی آمدند خادمه گفت ای سیده بیرون آی تا آثار صنع بینی گفتند باری تو درون
آی تا صانع بینی بزرگی بخدمت ایشان رفت و لباس ایشان را بسیار کهنه دید
گفت کسان باشند که اگر اشارت کنی جامه حاضر سازند گفتند شرم دارم که دنیا
خواهم از کسیکه دنیا ملک اوست پس چگونه خواهم از کسی که دنیا در دست او عاریتی
است و میفرمودند که الهی ما را از دنیا هر چه قسمت کرده بدشمنان خود ده که ما را
تو بسی چون وفات ایشان نزدیک رسید اکابر بر بالین ایشان حاضر بودند

بودند گفتند برخیزید و جای خالی کنید برای رسولان خدای برخاستند و بیرون
رفتند آوازی شنیدند که یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی یعنی ای نفس آرام گرفته بذکر
من که شاکر بودی در رحمت و صبر نمودی در محنت بازگرد از دنیا بسوی موعد
پروردگار خود در ان حالتی که پسند کنده انچه بتو داده اند پسندیده نزد
خدای پس در زمره بندگان شایسته من و در آی در بهشت همراه مقربان
چون اکابر بدرون در آمدند دیدند که برحمت حق پیوستند وفات ایشان در
سال یکصد و هشتاد و پنج هجری بوده و قبر در جبل مقدس است بعد از فوت
ایشانرا بخواب دیدند پرسیدند که خبر گوی از منکر و نکیر فرمودند چون آن جوانمرد
در آمدند گفتند من ربک گفتم باز گردید و حق تعالی را بگوئید که با چندین هزار خلق
تو پیرزالی را فراموش نکردی و من که از همه جهان ترا دارم چون فراموش
کنم **حضرت نفیسه رحمها الله** نام پدر ایشان حسن بن زید است
از قدماء نساء محدثه و مقیم مصر بودند منقول است که چون امام شافعی رحمه الله
بمصر رسیدند پیش ایشان حدیث سند نمودند و چون امام برحمت حق
پیوستند جنازه امام را بخانه ایشان برده نماز گذاردند وفات ایشان

عارفان و عابدان و زاهدان در مجلس ایشان حاضر میشدند ایشان را گفتند
میترسم که از گریه بسیار چشم تو نابینا شود گفتند در دنیا کور شدن از گریه بسیار
مرا دوست تر است از کور شدن عذاب دوزخ در آخرت و گفتند چشمی
که از لقای محبوب باز ماند و دیدار او مشتاق باشد بی گریه نیک نمی نماید
گویند چون پیر شدند شیخ فضیل عیاض نزد ایشان آمدند و طلب دعا کردند
گفتند ای فضیل میان تو و خدا تعالی چیزی هست که اگر دعا کنم مستجاب شود فضیل
عیاض نعره بزدند و بیهوش افتادند وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد
و پنج هجری بوده حضرت غفیرة العابده رحمها الله از اهل بصره
بود و معاذه عدویه صحبت داشته اند چندان بگریستند که چشم ایشان نابینا
گشت کسی گفت چه دشوار است نابینائی ایشان گفتند محجوب بودن از خدا تعالی
از آن دشوارتر است وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد هجری
بوده حضرت رابعه بصری رحمها الله تعالی اصل ایشان
از بصره است بزرگی و حالت فقر زیاده بر آن داشتند که در تحریر گنجد سفیان
ثوری رضی الله عنه بجهت پرسیدن مسایل بصحبت ایشان میرفتند و محبت
و دعای حضرت رابعه رغبت داشتند حضرت رابعه همه شب نماز میکردند تا

و تا سحر بر پای می ایستادند و گفته اند در شبانروزی هزار رکعت نماز میگذاردند
وقتی ایشانرا عزم حج پدید آمد روی به بادیه نهادند و خری داشتند که رخت بر آن
بار کرده بودند چون بمیان بادیه رسیدند خر بمرد اهل قافله گفتند که ما رخت شما
برمیداریم فرمودند شما بکار خود بروید که من بتوکل شما نیامده ام اهل قافله برفتند و
ایشان تنها ماندند مناجات نمودند که الهی پادشاهان چنین کنند با عورت غریب
عاجزی مرا بخانه خود خواندی و در راه خرم را بمیراندی و در بیابان تنها گذاشتی
هنوز مناجات تمام نکرده بودند که خر برخاست و ایشان بار بر وی نهادند و بمکه معظمه
رفتند راوی گفته که بعد از مدتی همان خر را دیدم که میفروختند و شیخ فرید الدین
عطار در باب ایشان مینویسند که چون زن در راه خدا مرد بود او را زن نتوان
گفت والد ایشانرا چهار دختر بوده و ایشان چهارم بودند باین سبب رابعه
میگفتند و در شبی که حضرت رابعه متولد شدند والد ایشان رسول صلعم را
بخواب دیدند که می فرمایند که این دختر سیده ایست که هفتاد کس از امت من بشفاعت
او آمرزیده خواهند شد گویند وقتی در بادیه کعبه را دیدند که باستقبال ایشان
آمده گفتند مرا رب البیت می باید بیت را چکنم و چون سلطان ابراهیم گفتند
که دیگران راه کعبه را بالقدم رفتند و من هر پاره در هر قدمی دو رکعت نماز میگذاردم

در سال سوم از واقعه فیل بوده و وفات در سال هشتم از هجرت واقع شده

حضرت رقیه رضی الله عنها ایشان بعد از حضرت زینب متولد شده اند و سید انام علیه الصلوة والسلام ایشان را با میر المومنین عثمان رض عقد نموده اند و از ایشان پسری شده و آن پسر در سن دو سالگی وفات یافت و بعد از آن دیگر فرزندی نشد ولادت حضرت رقیه پیش از نبوت در سال سی و سوم از واقعه فیل بوده و وفات در سال دوم از هجرت که آنسرور بغزوه بدر رفته بودند واقع شده و قبر در بقیع است

حضرت ام کلثوم رضی الله عنها بعد از رقیه و پیش از فاطمه زهرا رضی الله عنها متولد شده اند نام ایشان امنه بود آنسرور صلعم بعد از وفات حضرت رقیه در سال سوم از هجرت ایشان را بعقد نکاح امیر المومنین عثمان رضی الله عنه داده اند و مدتی با حضرت عثمان بودند و وفات ایشان در سال نهم از هجرت بوده است

ذکر نساء العارفات الصالحات رحمه الله تعالی

حضرت زایده رحمها الله تعالی ایشان کنیزی حضرت امیر المومنین عمر فاروق اند رضی الله عنها گویند روزی بملازمت حضرت رسالت پناه صلعم آمده سلام کردند آنسرور صلعم فرمودند ای زایده چرا پیش

پیش من دیر دیر می آئی تو موقعه دمن ترا دوست میدارم زاید گفت یا رسول
الله صلعم امروز تحجبی آمده ام فرمودند آن چیست گفتند بامداد بطلب هیزم
بیرون رفتم چون پشتاره هیزم به بستم و بر سنگی نهادم تا برگیرم سواری دیدم که از آسمان
بزمین آمد و بر من سلام گفت و گفت سید انبیا را از من سلام گوی
و بگوی رضوان خازن بهشت گفت بشارت مرترا که بهشت بر امتان تو
به سه وجه قسمت کرده اند گروهی بحساب به بهشت روند و گروهی حساب آسان کنند
و گروهی را بشفاعت تو به بخشند این بگفت و قصد آسمان کرد و از میان آسمان
و زمین بمن التفات کرد مرا دید که آن پشتاره را بر نمی توانستم برداشت گفت
یا زاید این پشتاره را بر سنگ بگذار و مر سنگ را گفت آن پشتاره را بار آن
بخانه عمر رضه ببر آن سنگ روان شد و پشتاره هیزم همی آورد تا بدر خانه حضرت
عمر رضه و رسول صلعم برخاستند و یاران آمده بدر خانه حضرت عمر رضه رفتند و اثر آن
شد سنگ بدیدند سید کونین صلعم گفتند الحمد لله که خدای تعالی مرا از دنیا بیرون
نبرد تا رضوان مرا بابرزش امت من بشارت بداد و خدای تعالی زنی را از امت
من بدرجه مریم رسانید حضرت شعوانه رحمها الله تعالی از عجم
بوده اند و در ابله می نشستند و نغمات خوش وعظ میفرمودند و آواز خوش داشتند

ازین بزمین نیامده امروز از پروردگار خود دستوری خواست که بر من سلام
کند و بشارت مرا که فاطمه سیده زنان اهل بهشت و حسن و حسین سید جوانان
اهل بهشت خواهند بود ولادت باسعادت حضرت فاطمه زهرا در سال
پنجم و بقولی چهل و یکم از واقعه فیل پنج سال پیشتر از نبوت حضرت سید
انبیا صلعم واقع شده وفات در شب سه‌شنبه سوم ماه رمضان بعد از
وفات آنسرور صلعم و بقول اصح شش ماه روی نموده مدت عمر شریف
بیست و هشت سال بوده و قبر در بقیع است و نماز بر ایشان حضرت علی
گذارده اند و بقولی عباس رضی الله عنهما **حضرت زینب رضی
الله عنها** ایشان بزرگترین بنات آنسرور اند صلعم بقول اصح ایشان را
با پسر خاله ایشان ابوالعاص بن الربیع عقد کرده بودند و بعد از ایمان
آوردن ابوالعاص آنسرور زینب را بتجدید نکاح کردند و بقولی
بهمان نکاح باز گردانیدند و از ایشان یک پسر علی نام و یک دختر
امامه نام متولد شد پسر چون بحد بلوغ رسید از دنیا برفت و امامه را
حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه بعد از وفات حضرت فاطمه زهرا بموجب
وصیت ایشان بعقد خویش در آوردند ولادت ایشان پیش از نبوت

[illegible]

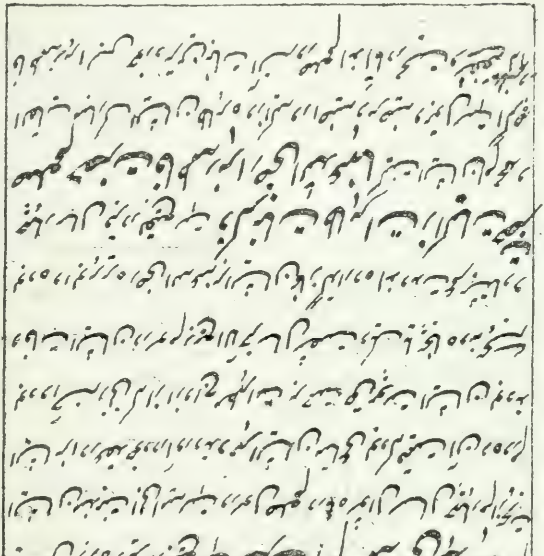

ایشان سی و پنج ساله بودند و مهر ایشان چهارصد دینار زر سرخ و بروایتی
چهار هزار درم نقره بود و وفات ایشان در سال چهل و دوم یا چهل و چهارم
از هجرت واقع شده و قبر در بقیع است **حضرت حفصه رضی الله عنها**
ایشان دختر حضرت امیر المومنین عمر بن خطاب اند رضی الله عنه و مادر ایشان
زینب بنت مظعون بن حبیب بن وهب است و در سال سوم یا دوم از
هجرت حضرت سید انام صلعم ایشانرا در عقد خویش در آوردند و ولادت
ایشان پنج سال پیش از بعثت بوده و وفات در سال چهل و پنج یا چهل و یک
یا چهل و هفت هجری واقع شده و قبر در بقیع است **حضرت جویریه رضی
الله عنها** نام پدر ایشان حارث بن ابی ضرار بن حبیب بن عاید بن
مالک است و آنسرور صلعم ایشانرا در شعبان سال پنجم یا ششم از هجرت در
عقد خویش در آوردند و وفات ایشان در مدینه سال پنجاه و پنج یا پنجاه و
شش هجری واقع شده و مدت عمر شصت و پنج سال بوده و قبر در بقیع است
حضرت میمونه رضه نام پدر ایشان حارث بن حزن بن بحیر بن
الهزم است و نام مادر هند بنت عوف بن زهیر بن الحرث است در سال
هفتم از هجرت سید انام صلعم در حین مراجعت ایشانرا در عقد خویش در

بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن لوی بن غالب
قرشیه العامریه است و نسب ایشان بانسب سرور کائنات در لوی
متصل میشود و نام مادر ایشان بنت قیس بن عمرو بوده در مکه معظمه
اوایل بعثت مسلمان شدند در سال دهم از نبوت بعد از وفات حضرت
خدیجه کبری رض و پیش از تزوج حضرت عایشه صدیقه رض حضرت
سید انام ایشان را در نکاح خود آوردند و مهر ایشان چهار صد درهم
بود و چون کبر سن ایشان را دریافت و آنحضرت اراده طلاق ایشان
کردند شبی بر سر راه آنسرور نشسته وقتی که بخانه عایشه صدیقه میرفتند
گفتند یا رسول الله مرا طلاق مده و من هیچ طمعی ندارم لیکن میخواهم که
فردای قیامت با ازواج تو محشور شوم و من نوبت خود را بعایشه بخشیدم
حضرت رسالت پناه صلعم از ان اراده درگذشتند وفات ایشان
در اواخر خلافت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه بوده و بقولی
در زمان حکومت معاویه رحلت نموده اند و قول اولی اشهر است و قبر
بقیع است حضرت صفیه رضی الله عنها نام پدر ایشان حیی
بن اخطب بن ثعلبه بن ثعینه است و نام مادر ایشان بنت سموال و صفیه رض

رضی الله عنها از سبایای خیبر بودند چون سید انام صلعم ایشانرا مخیر ساختند که آزاد کنند
و بقوم ایشان ملحق سازند یا آنکه اسلام آورند و حضرت رسول خواستگاری نمایند و
گفتند یا رسول الله بتحقیق که آرزوی اسلام دارم و تصدیق تو کرده ام پیش از آنکه
دعوت کنی و اکنون که بمنزل تو آمدم مرا در یهودیه هیچ حاجت نیست نه پدری و نه
برادری در میان یهود دارم یا رسول الله مرا در میان کفر و اسلام مخیر میگردانی و الله
که خدا و رسول وی احب اند نزد من از آزادی و لحوق بقوم خود پس حضرت را
خوش آمد و ایشانرا برای خود نگاه داشتند و آزاد کردند و آزادی ایشانرا مهر
ایشان ساختند وفات ایشان در سال سی و شش و بقولی در سال پنجاه
و بقولی پنجاه و دو از هجرت و بقولی در ایام خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه
بوده و بریشان نماز گذارده اند و قبر در بقیع است حضرت ام حبیبه رضی
الله عنها نام پدر ایشان ابو سفیان است و نام مادر ایشان صفیه بنت ابی
العاص بن امیه بن عبد شمس است که عمه حضرت امیر المومنین عثمان رضی بود
ام حبیبه فرمودند که در واقعه دیدم که شخصی با من خطاب میکند که یا ام المومنین
بیدار شدم و تعبیر واقعه خویش بآن نمودم که پیغمبر صلعم مرا خواهد خواست حضرت
عثمان ایشانرا در مدینه سال هفتم از هجرت بسر در عالم دادند و در آن وقت

گفتم یا رسول الله از کجا میدانی فرمودند چون خشنودی قسم میخوری که لا ورب
محمد و هرگاه خشمناکی میگوئی لا ورب ابراهیم گفتم آری چنین است گویند عایشه
صدیقه رضی الله عنها شش ساله بودند که سید انام بعقد خویش در آوردند
و مهر ایشان متاعی که بود پنجاه درم می ارزید و در روایتی پانصد درهم بود
آنحضرت آنرا قرض نموده تسلیم ایشان کردند وفات حضرت عائشه
صدیقه رض شب سه شنبه هفدهم ماه رمضان سال پنجاه و هشت هجری
بوده و مدت عمر شریف شصت و شش سال و قبر در بقیع است واکثر
اهالی مدینه مشرفه حاضر شدند و ابوهریره رضی الله عنه بر جنازه ایشان
نماز گذاردند **حضرت زینب رضی الله عنها** نام پدر ایشان خزیمه
بن حارث بن عبدالله بن عمر بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه
است در رمضان سال سوم از هجرت پیغمبر صلعم ایشان را در عقد نکاح
خویش در آوردند و هشت ماه در خانه مبارک آنحضرت بودند و بعضی
بر آنند که سه ماه و ایشانرا ام المساکین میگفته اند بجهت رحم و شفقت
و کثرت طعام دادن که بر مساکین داشته اند وفات ایشان در غره
ربیع الآخر سال چهارم از هجرت بوده و قبر در بقیع است حضرت

حضرت زینب بنت جحش رضی الله عنها کنیت ایشان ام
الحکم و نام پدر ایشان امیمه بنت عبد المطلب که عمه رسول صلعم بودند و نام
اول ایشان بره بود حضرت سید انام ایشانرا تغیر داده زینب گذاشته
اند و در ماه ذیقعده سال پنجم از هجرت ایشانرا در عقد خود در آوردند و در باب
خواستگاری ایشان آنحضرت آیات کریمه نیز وارد شد مرویست که رسول صلعم
بی اذن بخانه زینب رفتند در حالی که ایشان سر برهنه بودند گفتند
یا رسول الله بی خطبه و بی گواه فرمودند الله المزوج و جبرئیل الشاهد
از زینب رضی الله عنها مرویست که روزی بحضرت سید المرسلین گفتم که
مرا چند فضیلت هست که هیچکدام از ازواج ترا نیست یکی آنکه نکاح من در
آسمان واقع شده و دیگر در آن قصه جبرئیل میانجی بود و گواه اول
زنی که از ازواج مطهرات بعد از پیغمبر صلعم فوت کرد ایشان بودند وفات
ایشان در سال بستم از هجرت و بقولی بیست و یکم بود مدت عمر پنجاه
و سه سال حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه اهل مدینه مشرفه را حاضر
ساخته بر ایشان نماز گذاردند و قبر در بقیع است حضرت سوده
رضی الله عنها کنیت ایشان ام الاسود و نام پدر ایشان زمعه بن قیس

۴۶ بنود گویند چون حضرت سید البشر از حضرت پروردگار خود و از جبرئیل سلام
رسانید حضرت خدیجه جواب سلام فرمودند وفات ایشان اصح آنست که
در دهم ماه رمضان سال دهم از بعثت آنسرور واقع شده مدت عمر شریف
شصت و پنجسال و قبر ایشان در مقبره حجون است پیغمبر صلعم خود بمقبره ایشان
رفته دعای خیر کردند و بعد از رحلت آنسرور بسیار یاد میکردند حضرت
عائشه صدیقه رضی الله عنها کنیت ایشان ام عبدالله است
ایشان از فقیهات و فقها و علما و فصحای و بلغای صحابه بودند چنانچه
حضرت رسالت پناه صلعم در شان ایشان فرموده اند که خذوا ثلثی دینکم
عن هذه الحمیرا یعنی بگیرید دو حصه از ۳ حصه دین خود را ازین سرخ پوش
و از حضرت عائشه صدیقه مرویست که گفتند مرا فضیلت و مزیت داده
اند بر سایر ازواج پیغمبر صلعم بده چیز اول بکری غیر از من نخواستند سید
انام دوم آنکه هیچ نخواسته آنحضرت که پدر و مادر او هجرت کرده باشند در راه ۵۱
خدا غیر از من سوم آنکه در پاکی من آیات کریمه از آسمان نازل شد چهارم
آنکه پیش از آنکه مرا رسول صلعم بخواهد جبرئیل علیه السلام صورت مرا بر پارچه حریر
با آنسرور نمود و گفت این را زن کن پنجم آنکه من و پیغمبر صلعم از یکظرف غسل

غسل میکردیم و با هیچ زنی این امر جاری نمی آوردند ششم آنکه آنحضرت نماز میگذاردند
و من پیش نماز آنحضرت به پهلو خوابیده بودم و این امر مخصوص من بود هفتم
آنکه در جامه خواب هیچ زن وحی بآنحضرت نازل نمیشد مگر در جامه خواب من
هشتم آنکه در حالی که روح مطهر آنسرور را قبض کردند سر مبارک آنحضرت
میان سینه و ششش من بود نهم آنکه آنسرور صلعم روز نوبت من رحلت
نمودند دهم آنکه آنحضرت در خانه مدفون گشتند و بصحت پیوسته که از رسول
صلعم پرسیدند که دوست ترین آدمیان نزدیک تو کیست فرمودند عایشه
گفتند از مردان فرمودند پدر او از انس بن مالک رضی الله عنه مرویست
که اول دوستی که در اسلام پیدا شد دوستی پیغمبر بود صلعم با عایشه
صدیقه و مردم هدایای خود را در روز نوبت عایشه صدیقه بخدمت آنحضرت
میفرستادند و مقصود ایشان ازین امر طلب رضای آنسرور بود و
آنحضرت بفاطمه زهرا میفرمودند که ای دخترک من دوست نمیداری تو
آنچه من دوست میدارم حضرت فاطمه گفتند آری دوست میدارم فرمودند
پس دوست دار عایشه را از حضرت عایشه منقول است که گفتند پیغمبر صلی
الله علیه وسلم بمن فرمودند که میدانم که تو از من کی خشنودی و کی در غضب

وشش ہجری بودہ مدت عمر شریف ہفتاد سال و قبر در لاہور ست بوضع کہ
سکونت داشتند الحمد للہ والمنہ کہ باتمام رسید ذکر مشایخ متفرقہ کہ تاریخ
وفات وولادت ومحل قبور اکثری درکتاب نفحات الانس و تاریخ یافعی
وطبقات سلمی نبود واین خادم فقرا بعد از تفحص وتجسس بسیار ازکتابہاے
معتبر متقدمین ومتاخرین پیدا نمودہ بقید ضبط درآوردہ امید کہ ارواح طیبہ
ایشان قدس اللہ اسرارہم ازین فقیر خشنود گردد ٭ ذکر نساء
العارفات الصالحات الکاملات الواصلات
رضی اللہ عنہمن بدانکہ افضل نساء العالمین پیش از عہد حضرت
رسول صلعم آسیہ بنت مزاحم زن فرعون ومریم بنت عمران ست وبعد
ازان سرور ازواج مطہرہ خدیجہ کبری وعائشہ صدیقہ وازبنات
فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہن ذکر ازواج مطہرات حضرت سرور
عالم صلی اللہ علیہ وسلم مرویست کہ آن حضرت فرمودہ اند من زنی
نخواستم وہیچ یک از دختران خود بزنی بکسے ندادم مگر انکہ جبرئیل آمد از نزد کار
ومرا بآن امر نمود ازواج مطہرات دوازدہ بودند کہ آنحضرت بایشان زفاف
فرمودہ اند ازانجملہ یازدہ متفق علیہ اند ویکی مختلف فیہ کہ زوجہ بود یا سریہ ٭

حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها کنیت ایشان ام هند است و نام
پدر ایشان خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب و نسب ایشان
در قصی به نسب آنحضرت صلعم متصل میشود و نام والده ایشان فاطمه بنت زائده
بن الاصم که از بنی عامر بن لوی بوده اول زنی که پیغمبر صلعم خواسته اند حضرت
خدیجه اند و پیش از خواستگاری آنسرور در خوابی دیده بودند که آفتابی از آسمان
در خانه ایشان فرود آمد و نور آن از خانه ایشان منتشر شد چنانکه در مکه معظمه
هیچ خانه نمانده الا که بآن نور منور گشت و دران زمان که در عقد آنسرور در
آمدند سن مبارک ایشان چهل سال بود و سن آنحضرت بست و پنج سال
و مهر ایشان بیست شتر مایه بود و اولاد آنحضرت از دختر و پسر تمام از ایشان
بود و سید عالم صلعم جهت رعایت خاطر ایشان تا ایشان در حیات بودند
هیچ زن نخواستند و اول کسیکه از زنان باتفاق بشرف اسلام مشرف گشت
حضرت خدیجه کبری بودند روزی جبرئیل علیه السلام بسید عالم صلعم گفت
یا رسول الله صلعم این خدیجه است که می آید برای تو ظرفی پر از ادام و طعام می آرد
چون بتو رسد اورا از پروردگار او و از من سلام رسان و بشارت ده
اورا بخانه در بهشت از یک مروارید مجوف که در آن خانه هیچ خصومت و رنجی

بی اجازت مولانا خواجگی امکنگی مرید میکردند دیگر آنکه بخواجه خاوند محمود چه اعتقاد
دارند چون ساعتی پیش شیخ نشستم جزوی که از زیر مسند خود بمن دادند که مطالعه نماید
چون آنرا تمام دیدیم بمن گفتند ازین چیزی ظاهر میشود گفتم ازین خود هیچ ظاهر نمیشود و
آنچه درینجا است درست است گفتند پس بدانید که آنچه از ما واقع شده همین است
و باقی افتراست و باز بعد از ساعتی گفتند که روزی خواجه خاوند محمود باینجا آمده
بودند گفتند که خواجه باقی اجازت صریح از پیر خود ندارد بجهت آنکه روزی مولانا
خواجگی امکنگی خربزه میخوردند و قاچ قاچ را خود بریده بدست حاضران و مریدان
میدادند و بخواجه باقی ندادند اصحاب گفتند خواجه نیز حاضراند مولانا خواجگی
امکنگی فرمودند ما خربوزه باو درست دادیم خواجه باقی ازین استنباط کردند
که مرا اجازت ارشاد دادند من گفتم این چنین نیست چراکه ما هرگز اینچنین سخنی
از پیر خود و از دیگر مردم نشنیده ایم بلکه خواجه باقی ابا میکردند که این کار از دست من
نمی آید و این بار را من نمیتوانم برداشت و مولانا خواجگی میفرمودند که ما اجازت
دادیم و ترا اینکار را باید کرد درین اثنا چندی از ریش سفیدان نیز گفته اند که
ما دران مجلس حاضر بودیم که مولانا خواجگی اجازت ارشاد بخواجه باقی دادند
خواجه خاوند محمود گفتند پس ما غلط شنیده بودیم و بعد از آن شیخ احمد فرمودند

فرمودندکه آنچه از مریدان خواجه خاوند محمود بایشان اعتقاد دار خواجه آنچنان
نیستند و من آن اعتقاد بخواجه ندارم هر سه سوالیکه در خاطر حضرت اخوند گذشته
بود شیخ جواب دادند وفات ایشان در سال یکهزار و سی و چهار هجری بوده
و مدت عمر شصت و سه سال و قبر در سرهند ست **حضرت شاه**
بلاول قدس سره ولادت ایشان در قصبه شیخو آهن که از مضافات
پنجاب است واقع شده و در لاهور سکونت داشتند و علم ظاهری و باطنی کسب
نمودند و در سلسله علیه قادریه مرید شیخ شمس اند و ایشان مرید شیخ ابو
اسحق و ایشان مرید شیخ داود جهنی وال که ذکر ایشان بالا گذشته و شیخ
بلاول صایم الدهر و قایم اللیل میبودند در زهد و ورع امتیاز داشتند این حقیر
یک مرتبه بخدمت ایشان رسیده آثار ریاضت و مجاهدت بسیار از
بشره شیخ ظاهر میشد هر روز جمع وکثیری بخدمت ایشان آمده رفت می نمودند
و هر کس هر وقت که بخدمت شیخ میرفت البته برای او ما حضری میکشیدند و
مردم همیشه بجهت شفای بیماران کوزه آبی بخدمت شیخ می بردند و ایشان
دعا خوانده بر آن آب میدمیدند و اکثری شفامی یافتند وفات ایشان
در وقت عشای شب دوشنبه بیست و هشتم شعبان سال یکهزار و چهل

و شیخ را رخصت سفر کردند شیخ بملازمت شیخ ابو محمد رسیده و نعمتی را که والد بزرگوار
ایشان بشیخ ابو محمد امانت سپرده بودند گرفتند و در برهانپور توطن گزیده بدرس
اشتغال داشتند و بعد از آن ترک تدریس نموده بهدایت خلق مشغول
گشتند و جمع کثیری ببرکت صحبت ایشان صاحب کمالات ظاهری و باطنی
شدند و شیخ در زمان خویش یگانه و مرجع مشایخ کبار و از بزرگان متأخرین
سلسلهٔ چشت بودند وضیع و شریف ولایت خاندیس و آن حوالی را روی
ارادت بایشان بود و قبولی عظیم داشتند و شیخ را محبت و اخلاص بحضرت
حضرت سید انام صلی الله علیه و علی آله الکرام و اصحابه العظام بمرتبه بود که
بگفت و شنید راست نیاید چنانچه هر چند گاه از ذوق و اشتیاق و از بی اختیاری
متوجه مدینه متبرکه میگشتند و بعد از رفتن چند منزل بموجب اشاره آنسرور
باز مراجعت می نمودند و طریقه ایشان تمام مطابق شرع و سنت بود و آنچه فتوح میرسید
سه حصه میکردند یک حصه بجهت قوت عیال میدادند و حصه دیگر صرف خانقاه
و فقرا می نمودند و یک حصه دیگر نذر حضرت سرور کائنات صلعم نموده بحرمین شریفین
میفرستادند خوارق و کرامات ایشان بسیار و بیشمار است وفات ایشان
در برهانپور شب دوشنبه دوم ماه رمضان سال یکهزار و بیست و نه هجری بوده

بوده چنانچه خواجه هاشم رحمه الله تاریخ فوت ایشانرا ابن حفص الله یافته اند
و مدت عمر هشتاد و شش سال و قبر در شیخ پور برباهنور است که خود آباد کرده بودند

برادر بزرگ حضرت احمد کابلی و السرهندی قدس سره از اولاد
حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه حنفی مذهب بوده اند و در سرهند
سکونت ورزیده اند و در سلسله نقشبندیه مرید خواجه باقی بوده اند و ایشان مرید مولانا
خواجگی الامکنگی و ایشان مرید پدر خود مولانا درویش محمد و از مشایخ قادریه و چشتیه
نیز اجازت ارشاد حاصل کرده بودند از متاخرین مشایخ و صاحب ریاضت و
مجاهدت و خوارق و تصانیف اند در اواخر حال بعضی بر شیخ تهمت کردند که
شیخ میگوید مرتبه من زیاده است از خلفای راشدین رضی الله عنهم اما این محض
بهتان و افترای مخالفان است بر شیخ چراکه این فقیر خود شنیده از سیادت و نقابت
پناه فضایل و کمالات دستگاه حقایق و معارف آگاه افضل فضلای عصر
علامی فهامی استادی حضرت میرک شیخ بن شیخ فصیح الدین که میفرمودند وقتی
ما را عبور بسرهند واقع شد و کیفیتها اتفق ملاقات شیخ احمد روی داد در اثنای
ملاقات بخاطر گذشت که اگر شیخ را کرامتی است باید که مردم آنچه از ایشان میگویند
خاطر نشان من سازند و دیگر آنکه شنیده بودم که خواجه باقی که پیر ایشان است

حضرت شاه ابو المعالی قدس سره از سادات صحیح النسب و صاحب
کرامات و خوارق بوده اند در سلسلهٔ علیه قادریه مرید شیخ داود جهنی وال اند و بعد
از سی سال ریاضت و مجاهدت در شهر لاهور سکونت ورزیدند حضرت اخوند
مشهور بوده اند که روزی همراه اخوند خود ملا نعمت الله که عالم و عامل بودند به دیدن ایشان
رفتم و آنجا نشسته بودیم که شخصی تسبیح بشاه آورد و در دل من گذشت که اگر شاه را
کرامت باشد باید که این تسبیح را بمن بدهند وقت رخصت مرا طلبیده و همان تسبیح را
بمن دادند و گفتند هر وقت تسبیح تو بشما برسد صد مرتبه صلوات بخوانید و از
اخوند ملا نعمت الله منقول است که روزی در خاطر من گذشت که من اراده و اعتقاد
بحضرت غوث الثقلین دارم آیا آنحضرت از من خبردار خواهند بود شب در خواب
دیدم که بجهت امری در مانده ام و سر من برهنه است فی الحال غوث الثقلین حاضر
شدند و دستاری سفید عطا کردند فرمودند که ملا نعمت الله ما در چنین جا ها از شما
خبرداریم فردای آن شاه ابو المعالی مرا طلبیده اند و دستاری سفید دادند و گفتند
که این دستار است ولادت شاه روز دوشنبه دهم ذی حجه سال نهصد و شصت
هجری وفات شانزدهم ربیع الاول سال یک هزار و بیست و چهار هجری روداده
و قبر در شهر لاهور است تحفة القادریه که در آن تمام احوال حضرت غوث اعظم است

است ایشان جمع کرده اند وکمال ارادت واخلاص بآنحضرت داشتند و
آنحضرت رانیز کمال عنایت وشفقت بشیخ بود واینها وازروحانیت آنحضرت
بشاه پیر سید حضرت خواجه عبدالحق جامی قدس سره نام
جد ایشان شیخ محمد صدر است از فرزندان حضرت صدیق اکبر اند رضی الله عنه
وآبای ایشان در جونپور میبودند اما مولد شیخ در احمداباد گجرات است وشیخ صغیر
بودند که والد ایشان برحمت حق پیوست در ابتدای جوانی بخدمت شیخ صفی
گجراتی رسیده خرقه اجازت پوشیدند وشیخ ایشانرا رخصت مکه معظمه دادند
وبقدم تجرید وتفرید زیارت حرمین شریفین کرده تا دوازده سال در مکه شریفه
در صحبت شیخ علی متقی گذرانیده اند وازانجا بار معاودت نموده باحمداباد رسیده
متاهل شدند وتا دوازده سال دیگر پیش شیخ وجیه الدین گجراتی بتحصیل علوم ظاهر
مشغول بودند ودرهمین ایام بصحبت شیخ ماه جونپوری هم که در گجرات بودند رسیدند
شیخ ماه چون اززبان والد ماجد ایشان شنیده بودند که پسر خورد ما قطب
وقت خواهد شد ایشانرا محترم میداشتند وشیخ ابو محمد خضر تمیمی که مرید والد
ایشان بودند از قلعه اسیر کتابی بشیخ وجیه الدین وشیخ ماه نوشتند که ایشانرا تعلیم
را چه سرا پرداز نمی آرید ایشان در جواب نوشتند که بدست شماست وشیخ

احمد آباد است وفات شیخ محمد غوث اعظم پانزدهم رمضان سال نهصد و هفتاد
هجری در اکبراباد واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر در گوالیار است حضرت
شیخ علاء الدین اودهی قدس سره صاحب کرامات و مقامات
عالیه بودند گاه گاهی حقایق و معارف را بصورت نظم در می آوردند چنانچه این مطلع
از آنجناب است **بیت** ندانم آن گل خودرو چه رنگ و بو دارد ؛ که مرغ هر چمنی
گفتگوی او دارد ؛ و از مریدان ایشان بسیاری بکمال رسیده اند گویند همیشه دعا
میکردند که شهادت نصیب ایشان گردد و شبی دزدان بخانه ایشان درآمدند و
با وجود آنکه سن شیخ به نود رسیده بود شمشیری بدست گرفتند و چندی را کشته
خود بدرجه شهادت رسیدند و شهادت ایشان در سال نهصد و نود و هشت
هجری بوده است **حضرت شیخ محمد بن فضل الله قدس سره** از
اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد جام اند قدس الله روحه در موضع زندجان
که از توابع هرات است می بوده اند صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند در
ریاضت و مجاهدت یگانه زمانه و اگر صائم می بوده اند و افطار بشوربائی کرده و
بالای آن صابون آب بخورند نار و نشود و از حضرت اخوند خود شنیده ام که میفرمودند
چون عبداله خان اوزبک از ماوراالنهر بتسخیر خراسان روانه شده و زندجان بجست

بخدمت ایشان رسید خواجه فرمودند های حدار انگشتن بده و صبر کن که قلعه
هرات بعد از نه ماه و نه روز و نه ساعت فتح خواهد شد بعد از گذشتن مدت مذکور
همچنان شد که خواجه فرموده بودند و نیز حضرت اخوند از زبان والد ماجد خود شیخ
فصیح الدین نقل میکردند که ایشان میفرمودند شبی بخدمت خواجه عبد الحق رفتیم ایشان
اراده زیارت حضرت خواجه عبد الله انصاری کردند و چون شب تاریک بود خواستند
که چراغی روشن کنند روغن چراغ بهم نرسید چراغ را از آب پر کردند و فتیله را
با آب دهن خود تر نموده دران گذاشته روشن ساخته و آنرا بدست مبارک خود گرفته
متوجه شدند و راه قریب یک فرسنگ بود و باد تندی میوزید و چراغ روشن بود
تا بمرقد حضرت خواجه رسیدند بمجرد رسیدن چراغ خاموش شد بعد از زیارت باز
چراغ را روشن کرده تا منزل خود بهمان طریق آمدند و نیز اخوند میفرمودند که قریب بموت
خواجه وصیت کردند که جنازه مرا خواهید نگهداشت تا ابلق سواری رسد و امامت جنازه
من کند چون خواجه برحمت حق پیوستند چنین کردند و انتظار میکشیدند که در همان وقت
والد من شیخ فصیح الدین بر اسپ ابلق سوار رسیدند و امامت جنازه ایشان کردند
وفات خواجه در سال هزار و پنج هجری بوده و قبر در زند جان است و وفات شیخ فصیح
الدین روز پنجشنبه بیست و دوم رمضان سال هزار و نوزده هجری بوده قبر در لاهور است

شیخ غوث کرده اند در اوایل حال پیش مولانا اسمعیل آچه که از شاگردان
حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله سره السامی بودند کسب علوم
می نمودند در ایام طفولیت اصفهانی را بقدرت تمام میخواندند و منسوب اند
بسلسلهٔ علیهٔ قادریه در اوایل سلوک اویسی بودند از روحانیت حضرت
قطب ربانی غوث صمدانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و باشارهٔ حضرت
غوث اعظم دست ارادت بشیخ حامد قادری ولد شیخ عبد القادر ثانی داده اند
و از بزرگان مشایخ متاخرین صاحب مقامات بلند و خوارق ارجمند
گشتند وفات ایشان در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بوده و قبر
در شیرگده نواحی جهنی است حضرت شیخ نظام نارنولی قدس
سره نارنول از شهرهای مشهورهٔ هندوستان است مرید شیخ خانو
چشتی اند که در گوالیار توطن داشتند و از کبار مشایخ وقت خود بودند
و شیخ نظام تا چهل سال بارشاد طالبان مشغول بودند و جمع کثیری ببرکت
ایشان بمرتبهٔ عالیه رسیدند گویند هفت پیاده از نارنول حضرت خواجه قطب الدین
اویسی قدس روحه بوجد و ذوق و جذبهٔ تمام سیر رفتند ولادت شیخ خانو
در سال نهصد و چهل هجری بوده وفات ایشان در سال نهصد و نود و هفت

وبعت هجری روداده **حضرت شیخ وجیه الدین گجراتی** نسب ایشان
علویست از کبار مشایخ متاخرین اند و در علوم ظاهری قدرت ایشان بمرتبه
بود که بر اکثر کتب درسی حاشیه یا شرحی نوشته اند خلقی انبوه بخدمت شیخ
رسیده مستفیض و مستفید میگشتند و حالت باطنی نیز بر کمال داشته اند در احمدآباد
سکونت ورزیده بودند و بهیچ جای رفت و آمد نمیکردند اگرچه ارادت بجای دیگر
داشتند اما ارشاد از شیخ محمد غوث اعظم یافته اند و در اداب طریقت تابع ایشان
بودند و کار را نیز در شیخ محمد غوث باتمام رسانیده اند و چون شیخ محمد غوث بگجرات
رفتند شیخ علی متقی که صاحب علوم ظاهر و باطن بودند با جمعی از علمای ظاهر بسبب
بعضے سخنان بلند فتوی بر قتل ایشان نوشتند و حاکم انجا فتوی را موقوف بر
نوشتن شیخ وجیه الدین داشت چون ایشان بخانه شیخ محمد غوث رفتند در دیدن
اول فریفته شیخ گشتند و کاغذ فتوی را پاره کردند و بشیخ علی متقی گفتند که فهم شما
بکمالات شیخ نرسیده و میگفتند که در ظاهر شریعت چنان باید بود که شیخ علی متقی
است و در حقیقت انچنانکه مرشد ماست و انچه از اکثر مردم معتبر تحقیق نموده است
که شیخ محمد غوث از اهل دعوت بودند اما آنرا بکمال رسانیده بودند وفات شیخ
وجیه الدین در غره صفر سال نهصد و نود و هشت هجری بوده و قبر در میان شهر

بوده و قبر در جونپور است

حضرت شیخ سلیم فتحپوری قدس سره

نام پدر ایشان شیخ بهاء الدین است و اصل از دهلی و مرید خواجه ابراهیم اند
که از اولاد حضرت خواجه فضیل عیاض و در سلسله چشت بوده‌اند و شیخ از اولاد
گنجشکر اند در مدت عمر روزه طے میداشته اند در اوایل حال بطریق سیاحان
می بودند چون دو بار در آمده اند بزیارت حرمین شریفین مشرف گشته
در ممالک عرب و عجم را سیر کرده و مشایخ آنوقت را دریافته باز بهندوستان
آمده‌اند و در کوه سیکری که در آنوقت ویرانه بود توطن گزیدند و حضرت اکبر بادشاه
از اخلاص و اعتقادی که بشیخ داشتند شهری در آنجا آباد کردند و قلعه متین
بر آن کوه ساختند و فتحپور نام نهادند چون بادشاه را فرزندی نمی ماند و هرگاه
که از ارباب کمال و صاحب حال شخصی را می شنیدند رجوع باو نموده التماس
فرزند میکردند شخصی بعرض رسانید که عزیزی درین نزدیکی از خانه مبارک آمده
در کوه سیکری میگذرانند بادشاه خود بزاویه شیخ رفته التماس فرزند نمودند
شیخ گفتند فردا جواب خواهیم داد چون روز دیگر بادشاه رفتند شیخ فرمودند
حق تعالی بشما فرزند خواهد عطا فرمود فرزند کلان خود را بما خواهید داد که
تربیت نمائیم چون مدت حمل جهانگیر بادشاه نزدیک رسید اکبر بادشاه

بادشاه بخانهٔ شیخ فرستادند جهانگیر بادشاه بخانهٔ شیخ متولد شدند و شیخ
خود را بر ایشان گذاشته سلطان سلیم نام کردند وصیهٔ خود را بشیر خوار
دادند مقرر نمودند و گفتند وقتی که این پسر بسخن در آید ما رحلت خواهیم نمود
و همچنین شد ولادت شیخ در سال هشتصد و نود و هفت هجری بوده وفات
در بیست و نهم رمضان سال نهصد و هفتاد و نه و قبر در مسجد کلان فتحپور است
که اکبر بادشاه بجهتهٔ حضرت شیخ بنا کرده اند بس عالی ساخته اند **حضرت**
شیخ نظام انبتهی قدس سره از بزرگان مشائخ هندوستان اند
و اصل از قصبهٔ انبتهی که از توابع لکهنوت مرید شیخ معروف جونپوری اند
و شیخ معروف مرید شیخ الهداد شارح کافیه و هدایه اند که سلسلهٔ ایشان بچند
واسطه بشیخ نور قطب عالم که در بنگاله آسوده اند میرسد ریاضتهای شاقه کشیده
صاحب کشف و کرامات گشته بودند و از سماع پرهیز مینمودند و میگفتند چرا در
اختلاف باید افتاد وفات ایشان در سال نهصد و هفتاد و نه هجری بوده و
قبر در قصبهٔ انبتهی است **حضرت شیخ داود جهنی وال قدس سره**
جهنی قصبه ایست از مضافات لاهور آبای کرام ایشان از عرب بهندوستان
آمده اند و تولد ایشان در ستپور شده والدهٔ ایشان پیش از ولادت

میگفتند که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم که میفرمودند علی دهلی برادر خود میرسانی
واز احوال خلق خبر داری نشوی گفتم یا رسول الله اگر دهلی است ازان تست
علی بیچاره در میان چیست فرمودند برای خلق خدا دعا کن که دعای تو در
حق ایشان مستجاب است وفات ایشان در سال هفتصد و پنجاه هجری بوده
و قبر در حوالی جونپور در موضع است که توطن داشته اند وان بسرای میران
مشهور است بزار و بزرگ حضرت مخدومی شیخ حسین خوارزمی
ایشان مرید حضرت مخدومی اعظم حاجی محمد جبوشانی که از کبار متاخرین
و بزرگان دین و صاحب کرامات ارجمند و مقامات بلند بوده اند مخدومی
اعظم در سلسله کبرویه مرید شاه علی بیدادری و ایشان مرید شیخ رشید الدین
محمد اسفراینی و ایشان مرید عبد الله برزش ابادی و ایشان مرید شیخ
اسحق ختلانی و ایشان مرید سید علی همدانی اند قدس الله اسرارهم وفات
مخدومی اعظم در سال هفتصد و سی و هفت هجری روی داده وفات شیخ
حسین بشام بوده در هفتصد و پنجاه و شش سال هجری حضرت شیخ
علی متقی قدس سره نام پدر ایشان عبد الملک بن قاضیخان
المتقی القادری الشاذلی المدنی الحسینی است از کبار اولیای وقت و مشایخ

هندوستان اند آبای کرام ایشان از جونپور بودند و مولد ایشان در
برهانپور است در سن هفت سالگی والد ایشان در خدمت شاه باجن
چشتی که در برهانپور بودند مرید ساختند و بعد از ان از شیخ عبد الحکیم بن شاه
باجن خرقه مشایخ چشت پوشیدند و بجانب دیار ملتان سفر کرده بصحبت
بسیاری از مشایخ آنجا رسیدند و تحصیل علوم نموده و عزیمت حرمین شریفین
کردند و بآنجا رسیده از شیخ محمد بن سخاوی خرقه متبرکه قادریه و شاذلیه که
منسوب است بشیخ نور الدین ابو الحسن علی الحسینی الشاذلی پوشیده و بمرتبه
کمال رسیدند و تصانیف مشهور بسیار دارند وفات ایشان در دوم شهر
جمادی الاولی سال نهصد و هفتاد و پنج هجری بوده و مدت عمر نود سال از
ولادت شیخ در سال هشتصد و هشتاد و پنج هجری بوده و قبر در مدینه مطهره است

حضرت شیخ ادهن جونپوری نام پدر ایشان شیخ بهاء الدین

است در وقت خود از بزرگان مشایخ هندوستان بودند با وجود آنکه چنان
مسن و معمر گشته بودند که تا دو کس ایشان را نگیرفتند نمیتوانستند ایستاد
اما چون بسماع می در آمدند ایشان را ده کس نمیتوانستند نگهداشت وفات
شیخ در سال نهصد و هفتاد و شش هجری است و عمر ایشان از صد تجاوز

پسری داشت صاحب جمال فوت کرد و او بسیار متالم شد شب حضرت رسالت
پناه صلعم را بخواب دید که میفرمایند غمگین مباش که خدای تعالی بتو پسری صاحب
دولت و دراز عمر خواهد عطا فرمود و مرا خدای عز و جل بایشان داد پس آنحضرت
بمولانا عثمان ره فرمودند که مکتوبی برای این پسر بنویس مولانا کاغذی
نوشت مشتمل بر سه سطر و در زیر آن سطور مثل گواهی که مردم در قبالها مینویسند
جدا جدا چیزی نوشت و پیچیده بدست من داد و من روان شدم با خود گفتم که
مضمون مکتوب را ندانستم بازگشته بخدمت آنحضرت آمدم و عرض کردم
ندانستم یا رسول الله که درین کاغذ چه نوشته شده حضرت آن مکتوب را
از دست من گرفته بخواندند و من یک خواندن مضمون آن سطور را یاد گرفتم
و باز پیچیده بدست من دادند میخواستم که باز چیزی به پرسم ناگاه آواز در
برآمد از خواب بیدار شدم دیدم که مادرم می آید و شمعی در دست دارد و بر جانم آمد
گفت ای محمد چیزی در خواب دیدی گفتم آری گفت من خوابی دیده ام
و آنچه من مشاهده نموده بودم بعینه آنرا نقل کرد ولادت ایشان در شب برات
سال هشتصد و هشت هجری بوده و وفات روز شنبه شانزدهم ماه رمضان
سال نهصد و چهار هجری بوده و قبر در کازرگاه نزدیک مرقد شیخ الاسلام

الاسلام خواجه عبدالله انصاری است قدس الله سره **حضرت شیخ**
صوفی علی قدس سره اصل ایشان از ولایت جام است و
مرید شیخ زین الدین خوافی اند و سبب در آمدن ایشان باین راه این
بود که روزی جمعی از درویشان بزیارت مزار بزرگی میرفتند و ایشان
در صحرائی بزراعت مشغول بودند چون نظر ایشان بر درویشان افتاد
اثری در دل شیخ بهم رسیده و با درویشان همراه شدند بزیارت آن
مزار رفتند و از برکت متابعت درویشان در زیارت نمودن مزار
آن بزرگوار دل از دنیا و اهل دنیا برکندند و درین راه در آمده اند وفات
ایشان در سال نهصد و هشت هجری **حضرت امیر سید علی**
قوام رحمه الله از سادات سوانه اند که در نزدیکی سهرند است و
از بزرگان ارباب کمال و سکر و وجد و حال و از کبار مشائخ هندوستان
بوده اند لباس ایشان معین نبود گاهی خرقه میپوشیدند و گاه لباس
لشکریان در بر میکردند در اوایل طلب الهی بجونپور رفته بخدمت شیخ
بهاء الدین جونپوری رسیده مرید شدند و ابواب فتوحات بر ایشان
گشاده گشت گویند تا چهل سال هیچ خادمی را نگرفتند خدمت نفس خود

حضرت خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی قدس سره

کوسو قصبه ایست از توابع هرات که ولادت ایشان در آنجا واقع شده و از اولاد بزرگوار حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی اند قدس الله سره جامع بودند بعلوم ظاهر و باطن و بخدمت شیخ زین الدین خافی بسیار میرفته‌اند و بصحبت شیخ بهاء الدین عمر نیز بسیار میرسیده اند مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین پورانی وغیرهم از عزیزانی که در آن وقت بودند بمجلس ایشان حاضر میشدند و معارف و لطایف خواجه را استحسان میکردند در اثنای وعظ و مجلس سماع خواجه را وجدی عظیم میرسید و صیحهای بسیار میزدند و مجلسها را اثر میکرد و در اثنای صحبت ایشان چیزی که در خاطر کسی میگذشت آنرا بر وجهی که غیر او کسی ندانستی اظهار مینمود وفات ایشان در روز شنبه بیست و ششم جمادی الاول سال هشتصد و شصت و سه هجری بوده و قبر در هرات نزدیک مسجد جامع در قرب مزار خفیه ابویزید مرغزی است

مولانا شمس الدین محمد اسد

اصل ایشان از قریه ادج است و آن بر نه فرسنگی هرات واقع شده از کبار مریدان مولانا سعد الدین کاشغری اند و هم پیره حضرت مولانای جامی

جامی ایشان گفتند که مرا همیشه آرزوی آن میبود که پیغمبر صلعم را بخواب بینم روزی
بخدمت والده خود رفتم ایشان کتابی در پیش داشتند و میخواندند که هر کس این
دعا را شب جمعه چند بار بخواند پیغمبر صلعم را بخواب بیند اتفاق آن شب آینده شب
جمعه بود رخصت خواندن دعا از والده خود گرفته بخلوتخانه خود رفتم و مشغول شده
با سنه الطا نیز دعا را خواندم و نیز شنیده بودم که هر کس شب جمعه سه هزار بار
درود بر رسول علیه الصلوة والسلام بفرستد آنسرور را بخواب بیند این عمل
نیز کردم چون بخواب رفتم در واقعه دیدم که از در سرای خود در آمدم و والده
من ایستاده مرا گفت من انتظار تو می بردم اینک رسول صلعم بخانه ما آمده اند
بیا تا ترا در خدمت آنحضرت برم پس دست مرا گرفته بجائی که آنحضرت
نشسته بودند برد دیدم که آنحضرت نشسته اند و جمعی کثیر در گرد و پیش آنسرور
نشسته و ایستاده اند و مکاتبات نوشته بر اطراف عالم میفرستند و کوئی
املا حضرت رسول میکنند و مولانا شرف الدین عثمان زیادتکانی که از علمای
ربانی بودند مینویسند و مادر مرا برده عرض کرد که یا رسول الله این پسر که وعده
کرده بودی که دراز عمر و دولتمند خواهد شد این آن پسر است یا نه آنسرور
بجانب من دیده تبسم کردند و فرمودند که همان فرزند است چه وقتی که مادر من

طعام نخوردند و لباسیکه یکبار می پوشیدند دیگر احتیاج شستن نمیشد و همیشه
سفید و پاکیزه میماندند و شیخ عبد الحق دهلوی نوشته اند که ایشان در مقام
صمدیت بودند و آن مرتبه سالکان است و از جهت جمال کمالی که حق تعالی بایشان
عطا فرموده بود هر که اول نظر بر روی مبارک ایشان افتادی پس بی اختیار
سجود کردی از آنجهت همیشه برقع بر روی خود می انداختند وفات ایشان
هفدهم جمادی الاولی سال هشتصد و چهل هجری بوده و قبر ایشان در موضع
مکن پور که از توابع قنوج است واقع شده و هر سال در ماه جمادی الاولی
که عرس ایشان است قریب پنج شش لک آدم مرد و زن صغیر و کبیر از
اطراف و جوانب هندوستان در آن روز بزیارت روضه شریفه ایشان
باعلمهای بسیار جمع میشوند و همه نذر و نیاز می آرند و کرامات و خوارق عجیبه غریبه
الحال نیز نقل میکنند و از چهار حصه اهل هندوستان از وضیع و شریف دو حصه
مرید حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر جیلانی
اند اما اشراف بیشتر و یک حصه مرید شاه مدار اما اجلاف بیشتر و نیم
حصه مرید حضرت خواجه معین الدین چشتی و نیم حصه مرید مخدوم بهاء الدین
زکریای ملتانی قدس الله اسرارهم حضرت مولانا جلال الدین

الدین پورانی کنیت ایشان ابویزید است بعد از کسب علوم ظاهر برکت
متابعت سنت و رعایت شریعت بمرتبهٔ اعلی رسیده‌اند و اکثر بکفایت مهمات
مسلمانان بقدر امکان کوشش می نمودند هر که رجوع بایشان کرد خود با نجا میرفتند
اگرچه بظاهر دست ارادت به پیر نداده‌اند اما اویسی بوده‌اند چنانچه میفرمودند
هرگاه مرا اشکالی می افتد روحانیت حضرت رسالت پناه صلعم بواسطه
رفع آن میکنند گویند روزی از اصحاب خود شانه طلبیده‌اند و گفتند حضرت
رسالت پناه صلعم فرموده‌اند که بزیند کاهی محاسن خود را شانه میکنم و ایشان
بصحبت مولانا حضرت ظهیرالدین خلوتی رسیده‌اند و معتقد طریقهٔ ایشان
بودند حضرت مولانا عبدالرحمن جامی اکثر پیش ایشان میرفتند چنانچه
گفته‌اند روزی با جماعتی بزیارت مولانا جلال الدین پورانی رفتیم وقت
بازگشتن یکی از ایشان را در خاطر گذشته بود که اگر مولانا را کرامتی هست
میباید که پاره کشمش ترک بمن دهد چون روانه شدیم آنشخص را آواز داده
که یکساعت باش بخانه درون رفته یک طبق مویز بیرون آورده و باو دادند
و گفتند معذور دار که در باغهای ما کشمش نمی باشد وفات ایشان در شب
دوشنبه دهم ماه ذیقعده سال هشتصد و شصت و دو هجری بوده ؁

تبریز در اوایل حال نسبت ارادت بشیخ صدر الدین اردبیلی داشتند بعد ازان بصحبت
صدر الدین علی یمنی که از مریدان اوحد الدین کرمانی بودند رسیده اند و در نواحی
انجوره حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را دیدند و با ایشان صحبت داشتند
دیوان اشعار ایشان مشتمل بر حقایق و معارف و اسرار است و در باب مریدان
ایشان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره فرموده اند که فقیر بعضی از ایشان
را دیده و احوال بعضی را شنیده اکثری از ربقه دین اسلام خارج بودند و بدایره
اباحت و تهاون بشرع و سنت داخل شده اند که میتواند بود که چون فتوح و نذور
بسیاری میرسیده و همه را صرف لنگر و مریدان و درویشان میشده و اصحاب
نفس و هوا را مقصود در انجا حاصل بوده بدین جهت جماعه بیباک نیز خود را
در زمره مریدان ایشان داخل ساخته باشند و آن سیادت منزلت از همه
پاک بوده اند و مریدان حضرت شاه مدار نیز در هندوستان اینحال دارند و اکثری
بیباک اند وفات ایشان در سال هشتصد و سی و هفت هجری بوده و قبر
در خرجرد جام است **شیخ زین الدین خوافی رحمة الله** کنیت ایشان
ابوبکر است جامع بوده اند میان علوم ظاهری و باطنی و از اول تا آخر توفیق
استقامت بر جاده شریعت و متابعت سنت یافته بودند و حضرت مولانا

مولانا عبدالرحمن جامی فرموده اند که متابعت سنت بزرگترین کرامتی ست پیش
ایشطایفه و شیخ زین الدین خوافی مرید شیخ نور الدین عبدالرحمن قریشی مصری اند
و ایشان مرید شیخ سیف کورانی و ایشان مرید شیخ تاج الدین حسن شمشیری
و ایشان مرید شیخ محمود اصفهانی و ایشان مرید شیخ عبدالصمد نطیری و ایشان مرید
شیخ علی برغش و ایشان مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گویند در آخر حیات
ایشانرا واروی رسید که شبانه روز بالکل از خود غایب بودند و چون
ازان غیبت ایشانرا باز آوردند قریب یکسال خاموشی بر ایشان غالب بود
و سخن کم میگفتند وفات ایشان در شب یکشنبه دوهم شوال سال هشتصد و
سی و هشت هجری بوده بعد از وفات ایشان سه جا نقل کرده الحال
قبر شیخ در هرات است نزدیک عیدگاه و عمارت عالی بر آن ساخته اند

حضرت سید بدیع الدین قدس سره لقب ایشان شاه مدار است

و مرید شیخ محمد طیفور شامی نسبت ارادت ایشان بسبب کبر سن یا جهت
دیگر به پنج یا شش واسطه بحضرت رسالت پناه صلعم میرسد غرایب احوال
و عجایب اطوار و مقامات بلند و کرامات ارجمند داشته اند و بزرگی
حضرت شاه مدار زیاده ازانست که در تحریر و تقریر آید گویند دوازده سال

و بموجب این فال بے تامل و اہمال بسرعت روانہ شده بملازمت ایشان مشرف گشتند و قضارا بعد از شش ماه اکبر پادشاه فوت کردند و ایشان پادشاه شدند این فقیر بدستخط حضرت جهانگیر پادشاه دیده که در حاشیه دیوان حافظ اینقدمه را نوشته اند وفات ایشان در سال هفتصد و نود و دو هجری بوده و قبر در شیراز است **حضرت مولانا ظهیر الدین خلوتی قدس سره** جامع بودند میان علوم ظاهر و باطن مولانا زین الدین ابابکر تایبادی میفرموده اند امروز در زیر فلک مثل ظهیر الدین کسی نیست الحم مرید شیخ سیف الدین خلوتی اند وفات شیخ سیف الدین در سال هفتصد و هشتاد و سه هجری بوده و قبر شیخ در مزار خلوتیان بر سر پل کاذرگاه است الحم **حضرت شیخ کمال خجندی قدس سره** بسیار بزرگ و صاحب حال بودند و خود را در لباس شعر و شاعری پوشیده میداشتند و ترک و تجرید ایشان بکمال بوده چنانچه گویند در تبریز زاویه داشتند که ذرا انجا بسے بردند چون بعد از فوت ایشان انجا دیدند بغیر از بوریای که بران می نشستند و سنگے که زیر سرے نہادند چیز دیگر نبود وفات ایشان در ہشتصد و سه ہجرے بوده و قبر در تبریز است و بر قبر ایشان این بیت نقش کرده اند **بیت** کمال از کعبه رفتی بر در یار ؛ هزارت آفرین مردانه

م در وفات ایشان در سال هفتصد [illegible] ه

مردانه رفتی حضرت مولانا محمد شیرین تخلص ایشان مغربیست مرید
شیخ اسمعیل سیسی اند و شیخ اسمعیل از اصحاب شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی
و از معاصران و مصاحبان شیخ کمال خجندی بوده اند وفات ایشان در
سال هشتصد و نه هجریست و مدت عمر شصت سال و این غزل نیز از جمله

اشعار ایشان است **غزل**
در موج دریای ازل برگشت صحرائی ابد
صحرا یقین دریا شود چون یابد از دریا مدد
در خطهٔ ملک صمد احد بود عین احد
بر روی بحر بیکران باشد چو در دریا زبد
سر در هم آرد دایره از جنبش پرگار عدد
از یکی گفتم این صمد از یک راز صمد
باشد که موجی در رسد بازم بدریا در کشد
از برج دل طالع شود از اندرون سر برزند
گر مغربی را آئینه پنهان نباشد در نمد

از جنبش بحر قدم برخاست موج بیعدد
وز موج بحر بیکران صحرا و دریا شد عیان
اندر جهان بیعدد واحد احد نبود ولی
لیکن جهان جسم و جان گر چه شد از دریا عیان
اندر سراپای ازل باشد ابد عین ازل
اندر یکی صد بین نهان در صد یکی را بین عیان
من بر مثال ماهیم افتاده از دریا برون
وقتست کان خورشید ما وان ماه تابان بید ما
آن آفتاب مشرقی پیدا شود در مغربی
حضرت شاه قاسم انوار
قدس سره اصل آن سیادت مآب از آذربایجانست مولد و منشا

و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر در سرخاب هرات است حضرت مولانا
زاهد مرغابی رحمه الله نام پدر ایشان شیخ علی بن شیخ ابوبکر بن
شیخ احمد بن شیخ محمد شاه بن شیخ محمود بن شیخ سهیل تایبادی است
و تایباد دهی است از توابع جام در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی
بوده اند اما بواسطه متابعت سنت و آداب شریعت ابواب علم باطن بر ایشان
مفتوح گشت و کرامات و مقامات عالیه از ایشان بظهور آمد و اویسی
بوده اند از روحانیت شیخ احمد جام و پیوسته زیارت روضه حضرت مینموده اند
و در مدت هفت سال پیاده و پای برهنه از تایباد بروضه متبرکه ایشان
قرآن خوانده میرفتند و از برکت روحانیت حضرت شیخ بمطلب اقصی و
مرتبه اعلی فایز گشتند حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره
چون بمجلس ایشان رسیدند مولانا حضرت خواجه پرسیدند که چه نام دارید
خواجه فرمودند که بهاء الدین نقشبند گفتند از برای ما نقشی ببندید خواجه فرموده اند
که آمده ایم که نقشی ببریم و دو روز باهم صحبت داشتند و حضرت تیمور صاحبقران
انار الله برهانه کمال اخلاص و ارادت در خدمت مولانا داشتند بلکه مولانا
مربی صاحبقران بودند وفات ایشان نیمه روز پنجشنبه سلخ محرم الحرام سال

سال هشتصد و نود و یک هجری بوده و قبر در موضع تا بیا دست حضرت خواجه
حافظ شیرازی نام ایشان محمد است و لقب شمس الدین حضرت مولانا
عبد الرحمن جامی نسبه سوده باوجود آنکه معلوم نیست که بظاهر دست ارادت بکسی
داده باشند اما ایشان را لسان الغیب گفته اند و آثار حقایق و معارف در دیوان
ایشان بسیار است و در تذکره عبد القادر بداونی از خدمت شیخ نظام الدین
انتی نقل کرده است که خواجه حافظ مرید حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند اند و
اکثر تفاولی که از دیوان حقیقت بیان ایشان نموده میشود موافق مطلب بر می آید
چنانچه جهانگیر بادشاه که در ایام شاهزادگی بسبب آزردگی از والد خود جدا شده در
اله آباد می بودند و تردد داشتند در اینکه بملازمت پدر عالیقدر بروند یا نه دیوان حافظ
را طلب نموده فال کشادند و این غزل بر آمده

غزل

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم	چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم
غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم	بشهر خود روم و شهریار خود باشم
ز محرمان سراپرده وصال شوم	ز بندگان خداوندگار خود باشم
چو کار عمر نه پیداست باری آن اولی	که روز واقعه پیش نگار خود باشم
بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ	وگرنه تا با بد شرمسار خود باشم

ایقوم اند وفات ایشان تونس سال ششصد و نود و نه هجری بوده
حضرت ابن مطرف اندلسی کنیت ایشان ابو عبد الله است
و مجاور مکه معظمه بوده اند و ورد داشته اند که شبانروزی پنجاه اسبوع طواف
میکردند وفات ایشان در رمضان سال هفتصد و هفت هجری بوده و مدت
عمر ایشان از نود سال متجاوز پادشاه عصر از سعادتمندی و کمال اخلاص
که بخدمت ایشان داشت جنازه شیخ را بر دوش خود گرفت حضرت
شیخ شمس الدین قدس سره نام ایشان محمد بن احمد و نائی
صوفی است حنبلی مذهب بوده اند وفات ایشان در سال هفتصد و
یازده هجری روداده حضرت شیخ عماد الدین رح نام ایشان احمد
بن شیخ الحرامیه ابراهیم بن عبد الرحمن است واصل ارد واسطه در علم التصوف
تصانیف بسیار دارند وفات ایشان در سال هفتصد و یازده هجری بوده
و مدت عمر پنجاه و چهار سال حضرت شیخ سلمان ترکمان قدس
سره در دمشق بوده اند کم می گفتند و کم از جای بر میخاستند و کم می خفتند
و علمای ظاهر با جلالت و بزرگی نیازمندانه سلوک با ایشان میکردند با وجود انکه
در ماه رمضان چیزی میخوردند و نماز نمیگذاردند اما کشف و اطلاع بر مغیبات.

سفینات بسیار داشتند و لطایفه را ستر حال خود ساخته بودند وفات
ایشان در سال هفتصد و چهارده هجری **حضرت شیخ نجم الدین**
قدس سره نام ایشان عبدالله بن احمد بن محمد الاصفهانی است صاحب
مقامات و مناقب عالیه شاگرد ابو العباس المرسی الشاذلی و مدتی
مجاور مکه معظمه بودند وفات ایشان بمکه معظمه در جمادی الآخر سال
هفتصد و بیست و یک هجری بوده و مدت عمر هفتاد و هشت سال بود
حضرت شیخ اوحدی اصفهانی گویند ایشان از جمله اصحاب
شیخ اوحد الدین کرمانی اند و بر سر پای حله داشتند جام جم از ایشان است
و اکثر اشعار ایشان در تصوف و حقیقت است و این بیت نیز از ایشانست
بیت اوحدی شصت سال سختی دید ٭ تا شبی روی نیک بختی دید
وفات ایشان در سال هفتصد و سی و هفت هجری بوده و قبر در مراغه
تبریز است **حضرت مولانا محمود زاهد مرغانی قدس سره**
لقب ایشان جلال الدین است در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین
هروی اند و بجهت متابعت سنت و شریعت بمرتبه عالی رسیده بودند
در تقوی و ورع جهد بلیغ مینمودند وفات ایشان در ماه ذی حجه سال هفتصد

حضرت شیخ عفیف الدین تلمسانی نام ایشان سلیمان بن
علی است بعضی از فقها ایشان را بزندقه و الحاد منسوب داشتند اما صوفیه
بزرگ داشتند و حضرت مولانای عبدالرحمن جامی فرموده اند که هر که
اندک چاشنی از شرب این طایفه داشته باشد داند که سخن او در شرح منازل
السایرین که تصنیف شیخ الاسلام است چقدر مبنی بر فواید علم و عرفان است
گویند که بمجلس سماع حاضری شدند در غیبت تمام بآن داشتند و خودی
نمودند وفات ایشان در سال ششصد و نود هجری بوده است حضرت
شیخ سعدی شیرازی رحمه الله لقب ایشان شرف الدین
و نام مصلح الدین بن عبدالله است و تخلص سعدی در علوم ظاهر و باطن و نظم و نثر
جامع و کامل و مجاور بقعه شریفه شیخ ابو عبدالله خفیف بوده اند قدس الله سره
بارها بزیارت حرمین شریفین پیاده رفته اند و اکثر اقالیم را گشته اند و بهندوستان
رسیده بت سومنات را شکسته اند و صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی
و بسیاری از اکابر را دریافته اند و در بیت المقدس و بلاد شام مدتی سقائی
کرده اند وقتی با یکی از اکابر سادات نعت اجمل گفت و گوی واقع شد آن شب [illegible]
حضرت رسالت پناه صلعم را بخواب دید که او را عتاب کردند چون بیدار شد

کثیری آنجا بصحبت ایشان پیوسته اند از کبار اولیاء و عظمای مشایخ بودند
گفته اند یکبار هشتاد روز گرسنه بودم در خاطرم گذشت که مرا ازینکار نصیبی
شد ناگاه زنی دیدم که از غاری بیرون آمد بغایت خوبروی گوئیا روی او
نور آفتاب بود میگفت یعنی هشتاد روز گرسنه بود ایستاده ناز بر خدا امتنانی
میکند بعمل خود و شش ماه بر من گذشته که طعامی نچشیده ام گویند اول کسیکه
قهوه خورد ایشان بودند وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و چهار
یا شش هجری بوده در راه مکه معظمه در صحرائی که آب شور داشت چون ایشانرا
آنجا دفن کردند ببرکت ایشان آب آن زمین شیرین گشت حضرت
شیخ علی الخباز قدس سره از مشایخ کبار عراقند و صاحب
مقامات جلیه شهادت ایشان در سال ششصد و پنجاه و شش هجری
بوده حضرت شیخ عبد الله بلیانی قدس سره لقب آنقدوه
اولیاء اکمل اوحد الدین و نام پدر ایشان ضیاء الدین مسعود بن محمد بن علی
بن احمد بن عمر بن اسمعیل بن شیخ ابو علی دقاق است قدس الله ارواحهم
و شیخ عبد الله بلیانی خرقه را از پدر خود دارند و پدر ایشان بچهار واسطه از
شیخ ابو النجیب سهروردی و صحبت زاهد ابو بکر همدانی پیوسته از ایشان نیز

نیز بهره تمام حاصل نموده اند و پدر ایشان میگفته اند که من آنچه از خدای
خود خواسته بودم بعبدالله دادند و آنچه بر من بمقدار دریچه گشادند بر او بمقدار
دروازه گشادند و شیخ از بزرگان و موحدان این طایفه و صاحب کرامات
بلند و مقامات ارجمند بوده اند فرموده اند که بیک آه که برارم صد هزار چون
منصور حسین پیدا کنم و شیخ فرموده اند که درویشی نه نماز و روزه و احیای
شب است این جمله اسباب بندگی است درویشی نه رنجیدن است اگر اینجا حاصل
کنی واصل گردی و این رباعی از اشعار ایشان است رباعی

تا حق بود چشم سر نه بینم هر دم ؛ از پای طلب نمی نشینم هر دم ؛ گویند
خدا بچشم سر نتوان دید ؛ آن ایشانند من چه بینم هر دم ؛ وفات
ایشان در عاشورا سال ششصد و هشتاد و شش هجری واقع شد

حضرت شیخ یس المغربی الاسود قدس سره ایشان

کسب حجامی را ستر حال خود ساخته بودند اما از اهل کرامت و ولایت
بوده اند امام محی الدین نووی از جمله مریدان و معتقدان ایشان بودند
بصحبت و خدمت ایشان تبرک میجستند وفات ایشان در ربیع الاول
سال ششصد و هشتاد و هفت هجری بوده و مدت عمر هشتاد سال ط

ایشان از مشاهده جمال ظاهری میلی تمام بود شیخ شمس الدین تبریزی
از ایشان پرسیدند که در چه کاری گفتند ماه را در طشت آب می بینم فرمودند
اگر بر قفا دمل نداری چرا بر آسمان نمی بینی و پیش مولانا جلال الدین
رومی گفتند شیخ اوحد الدین شاهدباز بود اما پاکباز بود مولوی
فرموده کاش کردی و گذشتی وفات ایشان در سال ششصد و سی و پنج
هجری بوده حضرت مولانا شمس الدین تبریزی نام ایشان
محمد بن علی بن ملک داداست گفته اند که هنوز در مکتب بودم پیش از
بلوغ اگر چهل روز بر من میگذشت از عشق سیرت محمدی مرا آرزوی
طعام نمیشد و اگر سخن طعام می گفتند بدست و سر منع آن میکردم مرید شیخ
ابوبکر سله باف تبریزی اند و بعضی گویند که مرید باباکمال خجندی بودند
و بعضی گویند مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و حضرت مولانا عبد الرحمن
جامی فرموده اند احتمال دارد که بصحبت همه رسیده اند و از همه
تربیت یافته باشند مولانا جلال الدین رومی را کمال یگانگی و یکجهتی
با ایشان بوده و همیشه با هم صحبت میداشته اند و در اشعار خود بهمه جا
ستایش ایشان کرده اند و اکثر بخلوت بروز و شب بصوم وصال

وصال می نشسته اند وفات ایشان در سال ششصد و چهل و پنج هجری بوده است

شیخ ابو الغیث جمیل یمنی قدس سره از کبار مشایخ و بندگان اینقوم صاحب کشف و کرامات اند در اوایل از قطاع الطریق بودند روزی در کمین قافله نشسته انتظار می کشیدند شنیدند که هاتفی میگوید ای آنکه چشم بر قافله داری و دیگری را چشم بر تست درویشان این اثر عظیم کرده توبه نمودند ازان عمل باز ایستادند و بصحبت شیخ ابن الافلح یمنی رسیده بمرتبه ولایت فایز گردیدند بعد ازان بشیخ کبیر علی اهدل رسیده التماس صحبت کردند شیخ قبول فرمودند روزی برای هیزم بصحرا رفتند و دراز گوشی با خود بردند چون بجمع کردن هیزم مشغول شدند شیری دراز گوش را بدرید چون هیزم آوردند که بار کنند دیدند که شیر دراز گوش را کشته روی بشیر کرده گفتند که هیزم خود را بر چه بار کنم سوگند بعزت معبود که بر پشت تو بار خواهم کرد هیزم را جمع کرده بر پشت شیر نهادند و او را راننده تا نزدیک شهر آوردند بعد ازان گفتند هر جا خواهی برو وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و یک هجری روداده

حضرت شیخ ابو الحسن شاذلی نام ایشان علی بن عبد الله در اصل از مغرب اند از سادات حسینی اند و ساکن بودند در اسکندریه جمع

نوزده هجری بوده **حضرت شیخ علی بن ادریس الیعقوبی رحمة الله**
کنیت ایشان ابوالحسن است و نام علی صاحب معارف و اسرار و
احوال و مقامات عالی بوده‌اند و ایشان اند که گفته اند چهار کس را شناختم
از اولیای خدای که در قبور خود تصرف میکنند چنانکه زنده اند شیخ محی الدین عبدالقادر
جیلی و شیخ معروف کرخی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیوة بن قیس حرانی
این مقدمه در ذکر شیخ حیوة نیز مذکور شد وفات ایشان در سال ششصد و
بیست و یک هجری بوده **حضرت شیخ فرید الدین عطار**
اصل ایشان از قریه کدکن است از مضافات نیشابور و هشتاد و پنج سال
در نیشابور بوده مرید شیخ مجد الدین بغدادی اند و در ابتدا توبه بر دست
شیخ رکن الدین اکاف کرده اند بصحبت بسیاری از اکابر مشایخ را دریافته اند
و بعضی گفته اند که اویسی بوده اند صاحب وجد و سماع و از بزرگان صوفیه
اند مولانا جلال الدین رومی فرموده اند که نور منصور بعد از صد و پنجاه
سال بر روح فرید الدین عطار تجلی کرد و مربی او شد و حضرت مولانا
عبدالرحمن جامی گفته اند آنقدر اسرار توحید و حقایق و ذوق که
در مثنویات و غزلیات عطار است در سخنان هیچ یک ازین طایفه یافته

مولانا روم فرموده است
هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

یافته نمی شود کتاب تذکرة الاولیا والهی نامه و بیسر نامه و منطق الطیر از
تصانیف ایشان ست ولادت ایشان در شعبان سال پانصد و سیزده
وفات در سال ششصد و بیست و هفت هجری بوده در دست کفار در
سن یکصد و بست و یک سالگی بدرجه شهادت رسیده اند حضرت
شیخ ابن فارض المصری کنیت ایشان ابوحفص ست و لقب
شرف الدین و نام عمر بن فارض الحموی ولادت و سکونت ایشان در مصر بود
از قبیله بنی سعد اند و قصیده تائیه فارضیه از ایشان ست چون این
قصیده را تمام کردند شبی پیغمبر را صلعم بخواب دیدند که از ایشان می پرسیدند
قصیده خود را تمام کرده چه نام کردی گفتند نوائح الجنان در روائح الجنان
فرموده اند نظم السلوک نام کن همچنان کردند که حضرت رسالت پناه
صلعم فرموده بودند وفات ایشان در دوم جمادی الاول سال ششصد
و سی و دو هجری بوده حضرت شیخ اوحد الدین الکرمانی
قدس سره مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و ایشان مرید شیخ
قطب الدین ابهری و ایشان مرید شیخ ابو النجیب عبد القادر سهروردی
اند قدس الله اسرارهم و بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده اند گویند

سال ششصد و شش هجری حضرت شیخ ابو اسحق اعزب قدس
سره نام ایشان ابراهیم بن علی است و از اعیان مشایخ بطایح و صاحب
کرامات و مقامات عالیه و جامع میان علوم ظاهری و باطنی و شافعی
مذهب بودند بجهت غلبه استغراق اکثر مراقب می نشستند گویند سالها
سر بجانب آسمان نکردند اگر شیری آمد و سر بر پای شیخ میمالید و ایشان مشغول بودند
که شیخ عبد القادر سید ماست و امام صدیقان و محب عارفان و مقتدی
سالکان است وفات ایشان در سال ششصد و نه هجری بوده و قبر
در بطایح است حضرت شیخ ابو الحسن کردویه قدس سره کنیت
ایشان ابو الحسن و نام علی بن حمید الصعیدی خوارق بسیار و کرامات
بیشمار از ایشان ظاهر شده پدر ایشان رنگریز بوده و میخواست که پسر
نیز رنگریزی کند ایشان را گران آمد و بخدمت صوفیه رفت و آمد داشتند
روزی پدر ایشان آمده دید که جامهای مردم را رنگ نکرده اند در غضب شد
و در دوکان تغارهای بسیار بود در هر یکی رنگی چون غضب پدر را دیدند
همه جامها را گرفته در یک تغار نهادند غضب پدر زیاده شد گفت جامهای
مردم را ضایع کردی هر یکی رنگی میخواسته بودند تو همه را در یک رنگ

رنگ کردی شیخ ابوالحسن دست دران تغار کرده همه را بیکبار بیرون آوردند
هر یکی را آن رنگ شده بود که صاحبش خواسته بود چون بدران آن بدید
بسلوک راه صوفیه بازگذاشت و از رنگریزی معذور داشت وفات ایشان
در پانزدهم شعبان سال ششصد و دوازده هجری بوده و قبر در دهی است از
توابع مصر حضرت شیخ ابن صباغ رضی الله عنه کنیت ایشان
ابومحمد است صاحب اسرار و معارف و کرامات و خوارق در زمان خود
از مشاهیره بودند بصحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلی رضی
رسیده اند و فائدها گرفته اند مرید شیخ علی هیتی بودند و ایشان مرید
تاج العارفین ابوالوفا و ایشان مرید شیخ ابومحمد شنبکی و ایشان مرید
شیخ ابوبکر بطایحی قدس الله اسرارهم و خرقه که حضرت صدیق اکبر رضی
در واقعه بشیخ ابوبکر بطایحی داده بودند از شیخ علی بن هیتی بایشان رسیده
از ایشان نایب شد وفات ایشان در سلخ ذیقعده سال ششصد و نوزده
هجری بوده و قبر در رباط یعقوبی است حضرت شیخ یونس بن
یوسف شیبانی طایفه یونسیه بایشان منسوب است صاحب
کرامات و مقامات عالیه بودند وفات ایشان در سال ششصد و

و کرباین میبودند وفات ایشان در سال پانصد و نود و چهار هجری بوده
و مدت عمر نود سال **حضرت شیخ نظام گنجوی قدس سره**
مولد ایشان گنجه است و عالم بوده اند بعلوم ظاهر و باطن و از مریدان اخی
فرخ ریحانی اند و عمر گرانمایه از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت گذرانیده
اند و صاحب کشف و کرامات بوده اند و از ملاقات سلاطین اجتناب
داشته اند بلکه سلاطین را بخدمت ایشان رجوع بود و حق تعالی
شیخ را در سخن قدرت تمام داده بود و اشعار ایشان تمام حقیقت کشف
و بیان معارف است و این از جمله اشعار شیخ است **ابیات**

چون بعهد جوانی از بر تو ؛ بد کسی خفتم از در تو ؛
همه را بر درم فرستادی ؛ من نمی خواستم تو میدادی ؛
چونکه بر درگه تو گشتم پیر ؛ زانچه ترسید نیست دستم گیر ؛

وفات ایشان در سال پانصد و نود و شش هجری بوده و قبر
در گنجه است **حضرت شیخ عبدالله القرشی الهاشمی قدس سره**
نام ایشان محمد بن ابراهیم است صاحب کرامات و مقامات بلند عالم بعلوم
ظاهری و باطنی بوده اند و در زمان خود تصرف تمام داشتند و صحبت شیخ

شیخ صباع رسیده بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود و نه
هجری روداده **حضرت شیخ** کنیت ایشان ابو
محمد بن ابی النصر است مرید سراج الدین محمود بن خلیفه اند و با شیخ
ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری شریک بودند و تصانیف
بسیار دارند از انجمله تفسیر عرائس است که دران بس نکتهای دقیق و
اشارتهای لطیف مندرج است و در وجد و ذوق و استغراق حالت تامی داشتند
و پنجاه سال در جامع عتیق شیراز وعظ گفتند و مجلس نهادند گویند در اواخر
عمر از وجد و سماع باز ایستادند شیخ ابو الحسن کردویه گفته در دعوت بعضی
صوفیه با شیخ روزبهان یکجا شدم و بر حقیقت حال او مطلع نبودم در خاطرم
آمد که در علم و حال از و زیاده ام بر سر من مطلع شد گفت ای ابو الحسن
این خطره را از خود دور کن که امروز هیچکس با روزبهان برابر نیست و او یگانه
زمان خود است وفات ایشان در نصف محرم سال ششصد و شش هجری
روداده **حضرت شیخ روزبهان بقلی** صحبت دار خضر بوده اند و
شصت سال از خانه که در شیراز داشتند جز باداء نماز جمعه و کفایت
مهمات بیرون نیامده و در علم و تقوی کامل بوده اند وفات در آخر محرم

الله تعالی اسرارہم وفات ایشان در سلخ جمادی الآخر سال پانصد
و ہشتاد و یک ہجری بودہ و قبر در موضع حران ست حضرت شیخ
شہاب الدین سہروردی المقتول رحمہ اللہ نام
ایشان یحیی بن حبش ست و در حکمت مشائیان و اشراقیان متبحر بودند
بعضے از مشایخ ایشانرا منسوب بعلم سیمیا و بعضی بخلل در عقیدہ و اعتقاد
فلاسفہ متہم میداشتند چون بحلب رسیدند علما بقتل ایشان فتوی دادند
و بعضی گویند در حبس خفہ کردند و بعضی گویند قتل و صلب کردند و بعضے
گویند مخیر ساختند میان انواع قتل چون بریاضت عادت داشتند
اختیار کردند کہ بگرسنگی بکشند و اہل حلب در شان ایشان مختلف
بودند بعضے بالحاد و زندقہ نسبت میکردند و بعضی بکرامات و مقامات
می ستودند و مولانا عبد الرحمن جامی قدس سرہ فرمودند علم بر عقل
غالب بود باید کہ عقل بر علم غالب باشد وفات ایشان در سال پانصد
و ہفتاد و ہفت ہجرے و مدت عمر شریف سی و ہشت و یا سی و
شش سال بود حضرت شیخ جاگیر قدس سرہ اصل ایشان
از کردستانست و متوطن نواحی سامرہ بودند شیخ تاج العارفین ابو الوفا

ابو الوفا طاقیه خود را بدست شیخ علی هیتی بجهة ایشان فرستاده بودند و تکلیف
حضور نکردند و گفتند که من از خدای تعالی درخواستم که جاکیر را از جمله مریدان من
گرداند خدای عز و جل او را بمن بخشید حضرت غوث الثقلین را دریافته
بودند و صاحب کرامات عالیه بودند وفات ایشان در سال پانصد
و نود هجری و قبر در نواحی سامره است شیخ عبد الرحیم مغربی قدس
سره کنیت ایشان ابو محمد و اصل از مغرب زمین است از سادات
حسنی و اعیان مشایخ مصر و صاحب کرامات و مقامات علیه بودند
روزی شیخ طهارت میکردند شخصی بخدمت ایشان آمده التماس نمود
که شیخ باآبی که طهارت نموده بودند اشارت کردند و از آن آب بخورد
حالیکه از و سلب شده بود باز یافت و ایشان میفرمودند که شیخ عبد القادر
از اعیان دنیا و اوتاد وجود است وفات ایشان در سال پانصد
و نود و دو هجری بوده است و مدت عمر هفتاد سال و قبر در موضع قنی
واقع شده که از توابع مصر است حضرت شیخ ابو علی بن مسلم
قدس سره از کبار مشایخ عراقند و صاحب تاریخ یافعی نوشته که
ایشان از جمله ابدال بودند و ترک و تجرید بکمال داشتند و بیشه مراقبت

شبانروز متصل باران بارید بخاطر او گذشت که کاش این باران در آبادانی
می بارید بعد از آن استغفار کرد بسبب این اعتراض مهجور شد من گفتم یا سیدی
او را مهجوری خبر دار ساختی گفتند نه شرم داشتم گفتم اگر فرمائی من او را خبر دار
کنم گفتند نیکی گفتم آری گفتند سر بگریبان خود فرو کش چنان کردم آوازی
بگوشم رسید که یا علی سر برآر سر برآوردم خود را در یکی از جزایر بحر محیط دیدم
حیران شدم برخاستم و اندوهگین برفتم و آنمرد را دیدم و برو سلام کردم و آن
قصه را بگفتم سوگند بمن داد که هرچه ترا بگویم چنان کن قبول کردم و گفت خرقه
مرا در گردن من و مرا بر روی در زمین بکش و منادی میکن که اینست
سزای کسیکه بر خدایتعالی اعتراض کند خرقه در گردن او کردم خواستم که بکشم
هاتفی آواز داد که ای علی بگذار که ملایکه آسمان برای او بزاری در آمده اند
و گریان شده اند خدایتعالی ازو خشنود گشت بعد از شنیدن آن آواز
بیخود شدم چون بخود باز آمدم خود را پیش خال خود دیدم و الله ندانستم
که چون آمدم و چون رفتم روزی در مجلس شیخ احمد رفاعی مناقب
حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه مذکور میشد شخصی بطریق انکار گفت
بس کن سیدی بجانب او بغضب نگاه کردند فی الحال آن شخص بمرد

بمرد سیدی فرمودند که کرا قدرت است که مناقب شیخ عبد القادر تواند
بیان کرد که بمرتبه او تواند رسید او شخصی است که در یکجانب ما و دریای
شریعت و در یکجانب ما و دریای حقیقت است هر جا که میخواهد غوطه
میزند و برادران و مریدان خود را وصیت میکردند که چون به بغداد روید پیش
از شیخ عبد القادر کسی را نه بینید چه در ایام حیات و چه بعد از وفات
که او از حق تعالی عهد گرفته است هر که به بغداد در آید و مر او را زیارت نکند احوال
او مسلوب گردد و میفرمودند که حسرت بر کسیکه حضرت شیخ عبد القادر
را ندیده وفات ایشان روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاول سال پانصد
و هفتاد و هشت هجری بوده و بعضی گفته اند که در سماع از دنیا رفته اند و مدت
عمر هشتاد سال متجاوز بود و قبر در قریه ام عبده بطایح است حضرت

شیخ حیوة بن قیس الحرالی قدس سره

صاحب اوصاف
جمیله و مقامات جلیله و از اجله اکابر و مرجع مشایخ کبار بودند و حضرت
غوث اعظم را دریافته شیخ ابو الحسن قریشی فرموده اند چهار کس میدانم
از کبار مشایخ که در قبور خود تصرف میکنند چنانکه احیا شیخ معروف کرخی
و سید محی الدین عبد القادر جیلی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیوة حرالی قدس

تجلی واقع شد بخود بیفتاد چنانکه بعضی می گفتند که بمرد ناگاه دیدم
آن جاریه پیش سر او استاده است و میگوید زنده کرد او را آنکس که
میرانیده بعد از آن در طور ثبت مرا تجلی واقع شد و از باطن خود خطابی شنیدم
و در آخر آن با من گفتند که ای عبد القادر تجرید ظاهر را بگذار و تفرید توحید را
لازم دار و برای نفع مردم بنشین که ما را بندهای خدا هستند که میخواهیم ایشان را
بر تو بر دست تو بشرف قرب خود برسانیم ناگاه آن جاریه گفت ای جوان نمی
دانم امروز چه شان است ترا که بر سر تو از نور خیمه زده اند و تا آسمانها گرد
تو در آمده اند و چشم همه اولیا از مقامهای خود در تو خیره مانده است و همه مثل
آنچه ترا داده اند میدارند بعد از آن جاریه برفت دیگر او را ندیدم وفات شیخ
عبدی در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در
جبل هکاریه است حضرت شیخ ماجد کردی رحمه الله مرید شیخ
تاج العارفین ابو الوفا اند صاحب کشف و کرامات بودند جمع کثیری از
ایشان بهره مند شدند و از معتقدان حضرت غوث الثقلین بودند روزی
شخصی بخدمت شیخ ماجد آمد گفت اراده مکه معظمه دارم بر قدم تجرید شیخ
گفتند خود را با دعا نمود و رخصت نمودند هرگاه تشنه شوی آب شیرین و هرگاه

و هرگاه گرسنه گردی تلقان با شکر آمیخته ازین کوزه پدید آید وفات
ایشان در سال پانصد و شصت و یک هجری بوده و قبر در جبل حمرین
است **حضرت شیخ سیدی احمد بن ابو الحسن الرفاعی**
قدس سره از اولاد امجاد حضرت امام موسی کاظم اند و نسبت خرقه
ایشان به پنج واسطه بحضرت شیخ شبلی میرسد حضرت غوث الثقلین را
دیده اند و در ایام عبیده بطایح سکونت داشتند صاحب کشف و کرامات
و مقامات علیه و بسیار بزرگ و شافعی مذهب بودند ابو الحسن علی
که خواهرزاده ایشانند گفتند روزی بر در خلوت ایشان نشسته
بودم که آواز کسی شنیدم چون نظر کردم پیش خال من شخصی نشسته بود
که آنرا هرگز ندیده بودم ساعتی باهم سخن گفتند پس آن شخص از روزنی که در
دیوار حضرت شیخ بود بیرون آمد و چون برق در هوا بگذشت پیش سیدی
درآمدم و پرسیدم که این مرد که بود فرمودند او را دیدی گفتم دیدم گفتند
او کسی است که خدا تعالی بحر محیط را بوی محافظت میکند و یکی از رجال
اربعه است سه روز است که مهجور شده است اما خبر ندارد گفتم یا سیدی
سبب مهجوری او چیست گفتند در یکی از جزایر محیط مقیم است آنجا که

شیخ عبد القادر امروز وقت ماست و درین نزدیکی وقت تو خواهد شد خروس
هر یکی بانگ کند و خاموش گردد مگر خروس تو که تا قیامت در بانگ
خواهد بود و دست آنحضرت را گرفته گفتند ای شیخ عبد القادر نزاو وقتی خواهد
بود چون آن وقت بیاید مرا یاد کنی و سجاده و پیراهن و تسبیح و کاسه
عصای خود بشیخ عبد القادر دادند شیخ عمر بزاز گفته تسبیحی که شیخ تاج العارفین
بغوث الثقلین داده بودند چون آنرا بر زمین مے نهادند یکان یکان دانه
خود میگشت و آن کاسه را چون کسی میخواست که بدست گیرد خودی جست
و بر دست آن شخص مے آمد وفات ایشان بعد از پانصد هجری بوده و قبر در
موضع قلمینا که از مضافات بغداد است واقع شده و مدت عمر هشتاد سال
سجاده نشست

حضرت شیخ عدی ابن مسافر الشامی الهکاری

قدس سره با حضرت غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
و شیخ حماد دباس که پیر حضرت غوث الثقلین و با شیخ عقیل منبجی صحبت
داشته اند کرامات و خوارق عالیه از ایشان بظهور آمده و چون در شام
خلق بر ایشان جمع شدند از انجا بجبل هکاری که از توابع موصل است زاویه
بنا کرده عزلت گزیدند و مردم آن دیار همه مرید و معتقد گشتند و حضرت غوث

الثقلین شیخ عبد القادر رضی الله عنه فرمودند اول بار که بقدم تجرید از بغداد
عزیمت حج کردم جوان بودم تنها میرفتم شیخ عدی بن مسافر پیش آمد
و نیز جوان بود پرسید کجا میروی گفتم بمکه گفت میل صحبت داری گفتم
من بر قدم تجریدم گفت من نیز بر قدم تجریدم باهم روانه شدیم روزی دیدیم
که جاریه حبشیه رحمها الله پیدا شد برقعی بر سر پیش من بایستاد و تیز
تیز در روی من نگریست پس گفت ای جوان از کجائی گفتم از عجم گفت امروز
مرا در رنج افکندی گفتم چرا گفت همین لحظه در بلاد حبشه بودم مرا مشاهده افتاد
که خدای تعالی بر دل تو تجلی کرد و عطا فرمود ترا آنچه عطا نفرمود مثل آن غیر
ترا از انبیا که من دانم خواستم که ترا ببینم و بشناسم و گفت امروز در صحبت شماام
و شب با شما افطار خواهم کرد و روان شد او در یکطرف وادی میرفت
و ما یکطرف و چون شب شد طبقی از هوا فرود آمد بر آن شش نان با سرکه
و سبزی آن جاریه گفت شکر خدای را که اکرام کرد مرا و مهمانان مرا هر شب
دو نان فرود می آمد امشب برای هر یک دو نان بعد از آن سه ابریق آب
فرود آمد بیاشامیدیم در لذت و حلاوت بآبهای زمین مانند نبود پس
همان شب آن جاریه از ما جدا شد و برفت چون بمکه رسیدیم شیخ عدی را در طواف

سیزده نام ایشان کاکیش است از کبار مشایخ و بزرگان این قوم و قدوهٔ
اولیاء اکمل و مرید شیخ محمد شنبکی اند و در ارشاد طالبان آیتی بودند شیخ علی
هیتی و شیخ بقای بن بطو و شیخ عبد الرحمن طفسونجی و شیخ مطر بادرانی و
شیخ ماجد کردی و شیخ جاکیر و شیخ احمد بن نقلی از مریدان ایشان اند
نقل است از شیخ علی هیتی و شیخ ماجد کردی رحمهما الله که روزی شیخ
تاج العارفین بالای منبر در وعظ بودند که حضرت شیخ عبد القادر رضی الله
عنه در مجلس ایشان حاضر شدند و در همان ایام ببغداد آمده بودند و آوان
جوانی ایشان بوده شیخ تاج العارفین قطع کلام کردند و گفتند این جوان را
از مجلس بیرون برید همچنان کردند باز در وعظ شدند شیخ عبد القادر باز در آمدند
باز تاج العارفین بیرون کردند غوث اعظم امر نمودند باز آنحضرت در آمدند مرتبه
سوم تاج العارفین از منبر فرود آمده اند شیخ عبد القادر را در کنار گرفتند میان
دو چشم ایشان بوسه دادند و حاضران مجلس را گفتند برخیزید و تعظیم کنید که
این ولی خدای است و گفتند ای اهل بغداد امر با خراج او نه از بهر اهانت او
کردم بلکه از برای آنکه شما او را بشناسید و بعزت معبود که بر سر او نوری
می بینم که شعاع از مشرق و مغرب گذشته است بعد از آن فرمودند ای

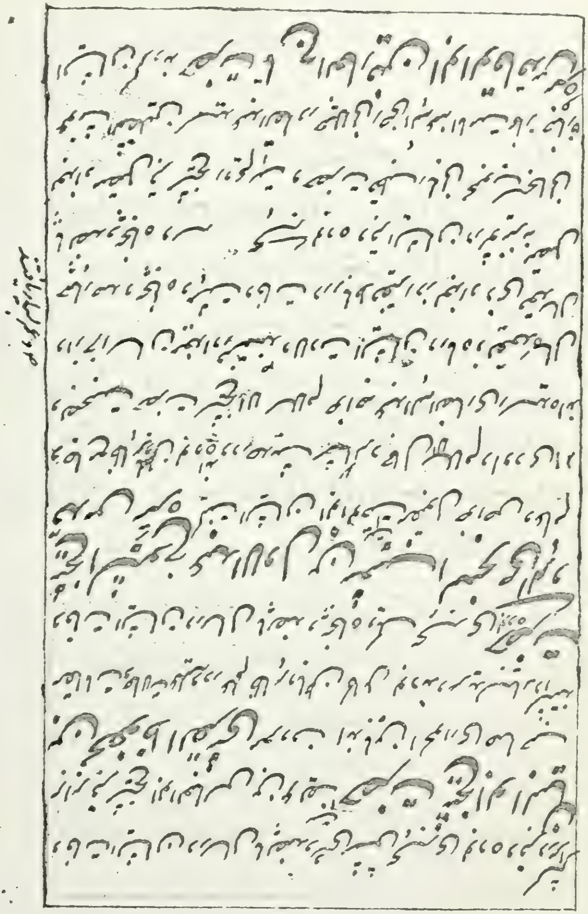

را بحضرت شیخ جام رسانند فرزند خود شیخ ابوطاهر را وصیت کردند
که بعد از وفات بچند سال جوانی نوخط بلند بالای ازرق چشم
احمد نام بخانقاه تو در آید و تو در میان یاران نشسته باشی البته آن خرقه
را با و بده بعد از وفات حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر بشیخ ابوطاهر بخواب
دیدند که والد ایشان با جمعی از یاران بتعجیل میروند و پرسیدند یا شیخ
چه تعجیل است فرمودند تو نیز برو که قطب اولیا میرسد چون روز دیگر
شیخ ابوطاهر در خانقاه خود نشسته بودند جوانی با آن صفت که شیخ
فرموده بودند در آمد شیخ ابوطاهر در حال دریافته اعزاز و اکرام
تمام نمودند اما چنانچه مقتضای بشریت است متفکر گشتند که
خرقه پدر را چون از دست بدهم حضرت شیخ جام گفتند الخواجه
در امانت خیانت روا نباشد شیخ ابوطاهر را وقت خوش شد برخاسته
آن خرقه را بدست خویش بحضرت شیخ جام پوشانیدند گویند که آن خرقه را
بست و دو تن از مشایخ پوشیده بودند آخر بحضرت شیخ حواله شده
بعد از آن کس ندانست که آن خرقه چه شد ایشان با شیخ ابوطاهر کرد
صحبت داشته اند خواجه مودود چشتی را نسبت ارادت بخدمت حضرت

شیخ بوده از حضرت شیخ پرسیدند که مقامات مشایخ شنیده ایم
و کتب ایشان دیده از هیچکس مثل این حالات که از شما ظاهر میشود نشده
فرمودند که ما در وقت ریاضت هر ریاضتی که دانستیم که اولیای خدا کرده اند
بجا آوردیم و بر آن مزید نیز کردیم حق سبحانه تعالی بفضل و کرم خود هر چه
بهمه ایشان داده بود یکبار با ما داد ولادت ایشان در سال چهار
صد و چهل و یک هجری و وفات در سال پانصد و سی و شش هجری
بوده مدت عمر شریف نود و پنج سال و قبر حضرت شیخ در موضع خرجر
د جام است حضرت شیخ ابو العباس بن عریف نام ایشان
احمد بن محمد الصنهاجی اندلسی است جامع بودند میان علوم ظاهری
و باطنی چون مریدان و معتقدان ایشان بسیار شد سلطان وقت
را هراسی در دل پدید آمد ایشانرا بحضور طلب فرمود در راه مراکش
رحلت نمودند سال پانصد و سی و شش هجری شیخ عبد
السلام بن عبد الرحمن بن ابی الرجال اللخمی
الاشبیلی کنیت ایشان ابو الحکم است کسب علوم صوری و معنوی
نموده بودند و کتاب شرح اسماء الحسنی از مولفات ایشان است

رضی یوسف ابن است نام کرده بودند و حضرت شیخ امی بودند و در بیست
و دو سالگی توفیق یافته بکوه رفتند و بعد از سیزده سال ریاضت
در چهل سالگی ایشان را میان خلق فرستادند و ابواب علم لدنی بر
ایشان گشاده گشت زیاده از سه صد کاغذ در علم توحید و معرفت و علم
سر و حکمت تصنیف کرده اند که هیچ عالم و حکیم بران اعتراض نکرده است
و این تصانیف همه بآیات و احادیث موید و موافق است و اشعار عالی
در تصوف نیز دارند و چهل و دو فرزند حق سبحانه تعالی بحضرت شیخ کرامت
فرموده بود سی و نه پسر و سه دختر و والده اکبر پادشاه که جده والد
ماجد این فقیر اند از اولاد حضرت شیخ بودند و بعد از وفات شیخ چهارده
پسر و سه دختر ماندند و این چهارده پسر عالم و کامل و صاحب تصانیف
و کرامات بوده اند و در شصت و دو سالگی میفرمودند که تا حال چند و هشتاد
هزار مرد بر دست من توبه کرده اند و شیخ ظهیر الدین عیسی که از فرزندان
ایشان اند در کتاب رموز الحقایق آورده که تا آخر عمر بر دست پدرم شصت هزار
کس توبه کرده اند و شیخ ابوسعید ابوالخیر خرقه داشتند که از حضرت صدیق
اکبر بایشان رسیده بود و در آن طاعت میکردند و مامور گشتند که آن خرقه

[illegible]

وفات ایشان در سال پانصد و هفت هجری روی داده است **حضرت**
حکیم سنائی غزنوی رحمه الله کنیت ایشان و نام ابو
المجد مجدود بن آدم است از کبرای شعرای صوفیه و مرید خواجه یوسف همدانی
اند و با پدر شیخ رضی الدین علی لالا ابنای عم اند چون در حدیقه حکیم بعضی
ابیات نامعقول و الحاقی است و از استماع آن در دل این فقیر انکاری
بهم رسیده بود روزیکه بغزنین داخل شد بخود قرار داده بود که بزیارت جمیع اکابر
آنجا مشرف گردد الا حکیم همان شب پیش از آنکه داخل شود بخواب دید که
در زیارت مزارات مشایخ غزنین است و شخصی میگوید که این قبر حکیم سنائی
است چون بآنجا رسید قبری از سنگ سفید دید که بر آن نوشته اند هذا
قبر حکیم سنائی و درین شبهه دارد که سنی نیز نوشته بود یا نه چون چنین مشاهده
شد فهمیده که اشارت بآنست که حکیم سنی اند چون صباح آن زیارت
کرد همان قبر سنگ سفید بروشنی که در خواب دیده بود مشاهده نمود بیقین
شد که آن ابیات الحاقی بدمذهبان مبتدع است و وفات ایشان در سال
بست و پنج هجری است و همین تاریخ بر قبر ایشان نوشته اند

حضرت شیخ ابو عبد الله جوئی قدس سره نام ایشان محمد

و مدت عمر یکصد و بیست و چهار سال حجة الاسلام حضرت امام
محمد بن محمد الغزالی الطوسی کنیت ایشان ابو حامد است و لقب
زین الدین اصل ایشان از طوس بوده و انتساب ایشان در تصوف
بشیخ ابو علی فارمدی است جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی و در وقت
خود اعلم العلماء و مجتهد بودند در مذهب امام شافعی رحمة الله و صاحب
تصانیف بسیار مثل تفسیر یاقوت التاویل که چهل مجلد است و احیاء
العلوم و جواهر القرآن و کیمیای سعادت و غیرهم و برادر امام احمد غزالی اند
گویند چون کتاب منخول تصنیف کرده پیش حضرت امام الحرمین که استاد
ایشان بودند بردند امام الحرمین گفتند تو زنده در گور کردی یعنی این کتاب
تو مصنفات مرا پوشید ولادت ایشان در سال چهار صد و پنجاه وفات
در چهاردهم جمادی الآخر سال پانصد و پنج هجری و مدت عمر شریف
پنجاه و چهار سال و قبر در بغداد است حضرت شیخ ابو العباس
خرمی نام ایشان احمد بن جعفر است با بسیاری از مشایخ صحبت داشته
اند و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده اند گویند در سالی که
ایشان بحج نمی رفتند نیز ایشان را مردم در عرفات میدیدند وفات

حضرت خواجه عبد الله انصاری قدس سره

کنیت ایشان ابو اسمعیل است و نام پدر ایشان ابو منصور محمد الانصاری و لقب شیخ الاسلام و هر جا که در نفحات الانس و این کتاب شیخ الاسلام مطلق مذکور شده مراد ایشانند مرید پدر خود اند و اصل ایشان از هرات است و از فرزندان ابو منصور است انصاری ابن ابو ایوب انصاری که صاحب رحل رسول صلعم بوده اند و ست انصاری در زمان خلافت حضرت امیر المومنین عثمان رضه با احنف ابن قیس بخراسان آمده در هرات ساکن شده شیخ الاسلام از بزرگان و محدثان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند و در زمانه خود یگانه بوده اند فرموده که اول مرا در دبیرستان زلی کردند چون چهار ساله شدم مرا در دبیرستان بالینی کردند چون نه ساله شدم املا نوشتم از قاضی ابو منصور و از چار روزی و چهارده ساله بودم مرا بمجلس بنشاندند و من در دبیرستان ادب خود بودم که شعر عربی میگفتم چنانچه دیگران حسد می بردند و اشعار ایشان از شش هزار بیت عربی بیش است و گفته اند یک لک بیست اشعار عرب یاد دارم و گفته اند که من سه صد هزار حدیث یاد دارم با هزار هزار اسناد و گفته اند که هیچکس بروزگار من آن نکرده که من اگر دست برانداز

براندام خود نهادم می گفتند این چیست آنرا حدیث داشتم وگفته اند من
از سیصد تن حدیث نوشته ام همه سنی اند و صاحب حدیث فرموده اند که قاضی
ابراهیم باخرزی مرا گفت الله تعالی را بخواب دیدم گفتم خداوندا بنده
کی بتو رسد گفت آنگاه که او را هیچ مانع نماند که او را از من باز دارد ولادت
ایشان روز جمعه وقت غروب آفتاب ماه شعبان در فصل بهار سال سیصد
و نود و شش هجری وفات ایشان در نهم ربیع الآخر سال چهار صد و هشتاد
و یک هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و پنج سال و قبر در
کازرگاه هرات است **حضرت شیخ ابو الحسن نجار** از بزرگان مشایخ
بوده اند درودگری میکردند و در چهند زی بودند بروشی که ایشانرا
کسی نمیشناخت وفات ایشان روز جمعه دوم ماه ذی حجه سال چهار صد
و هشتاد و یک هجری بوده و مدت عمر هشتاد و چهار سال **حضرت
شیخ ابو نصر الهروی الخانجه بادی** نام ایشان محمد بن احمد بن
ابی جعفر است و اصل از کرمان است گویند که سه صد پیر را خدمت کرده صحبت
دار خضر بودند علیه السلام و در حرمین و بیت المقدس و غیره ریاضتها کشیده
اند وفات ایشان در سال پانصد هجری بوده و قبر در خانجه باد است

شهر از غزنین ست که انتقال کرده اند از یکی بدگری و قبر والده بزرگوار
ایشان در غزنین است و مسجدی که خود ساخته بودند محراب آن نسبت بمساجد
دیگر مایل بسمت جنوب ست گویند علمای آنوقت بر شیخ درین باب اعتراض کردند
روزی همه را جمع نموده خود امام شده در آن مسجد نماز گذاردند و بعد از نماز
بحاضران گفتند که نگاه کنید که کعبه بکدام سمت است حجابها از میان برخاست
و کعبهٔ مجازی نمودار گشت و قبر ایشان موافق مسجد ایشانست و قبر والدهٔ
ماجده نیز در غزنین ست متصل تاج الاولیا که خال پیر علی هجویری اند
و خانوادهٔ ایشان خانوادهٔ زهد و تقوی بوده و حضرت پیر علی هجویری را
تصانیف بسیارست اما کشف المحجوب مشهور و معروف ست و هیچکس را
بهان سخن منتست و مرشدیست کامل در کتب تصوف بخوبی آن در زبان فارسی
کتابی تصنیف نشده و خوارق و کرامات زیاده از حد و نهایت و بارها
بر قدم تجرید و توکل سفر کرده اند و بعد از سیاحی بسیار در دار السلطنت لاهور
رسیده اقامت ورزیدند اهل آن دیار همه مرید و معتقد او گشتند و لاهور
شهریست معظم و متبرک نفایس ربع مسکون درین شهر بهم میرسد و
امروز مجمع اولیا و صلحا و علما و فضلاست و مزارات متبرکه بسیار دارد از

و از مردم صحیح القول شنیده شد در یک محله طلا که از محلات این شهر است قریب
بسی هزار حافظ قرآن مجید از مرد و زن و صغیر و کبیر پیش از وبائی که درین
شهر شده بوده اند و الکنون نیز در آن محله حفاظ بسیارند وفات ایشان
در سال چهار صد و پنجاه و شش و بقولی شصت و چهار هجری بوده و قبر در میان
شهر لاهور مغربی قلعه واقع شده و خلقی انبوه هر شب جمعه بزیارت آن روضه
منوره مشرف میگردند و مشهور است که هر که چهل شب جمعه یا چهل روز پیهم
طواف روضه شریفه ایشان بکند هر حاجتی که داشته باشد بحصول می انجامد
فقیر نیز بزیارت روضه منوره ایشان و دد الدین و خال ایشان مشرف
گشته **حضرت شیخ ابو القاسم قشری قدس سره** نام ایشان
عبد الکریم بن هوازن القشیری است از مشایخ خراسانند در رساله قشیریه و
تفسیر لطایف الاشارات از تصانیف ایشانست مرید و داماد شیخ ابو علی
دقاق و استاد شیخ ابو علی فارمذی و صاحب کشف المحجوب گفته است
که امام قشیری را از ابتدای حالش پرسیدم گفت وقتی مرا سنگی بایست
از بهر روزن خانه هر سنگ که میگرفتم پیشد می اند اختم وفات ایشان
در ربیع الآخر سال چهار صد و شصت و پنج هجری بوده **شیخ الاسلام**

شعبان سال چهارصد و چهل هجری و مدت عمر شریف ایشان هزار ماه
است حضرت شیخ وصیت کرده بودند که این ابیات را پیش جنازهٔ ما
بخوانید **ابیات** خوبتر اندر جهان ازین چه بود کار ۰ دوست بر دوست رفت
یار بر یار ۰ آن همه اندوه بود این همه شادی ۰ وان همه گفتار بود این همه کردار
و قبر در هینه است **حضرت شیخ عمو قدس سره** کنیت ایشان
ابو اسمعیل است و نام احمد بن محمد بن حمزه صوفی شیخ ابو العباس نهاوندی
لقب ایشان عمو کردند مشایخ بسیار را خدمت کرده بودند و با شیخ
الاسلام صحبت داشته اند و کمال یگانگی در میان یکدیگر بوده وفات
ایشان در رجب سال چهارصد و چهل و یک هجری است و مدت عمر نود
دو سال و قبر در کازرگاه هرات است نزدیک مسجد جامع **حضرت
شیخ ابو عبد الله باکو رحمه الله** نام ایشان علی محمد بن عبد الله است
و معروف با بن باکویه در جوانی شیخ ابو عبد الله خفیف را دیده اند و با استاد ابو
القاسم قشیری و شیخ ابو سعید و شیخ ابو العباس نهاوندی ملاقات
کرده بودند وفات ایشان در شیراز سال چهارصد و چهل و دو هجری
است **حضرت شیخ ابو الحسن روزی** نام ایشان علی بن محمود بن ابراهیم است

است از کبار مشایخ وقت بودند مرید شیخ ابوالحسن حصری اند و با شیخ عبدالرحمن
سلمی صحبت داشته اند و ایشان فرموده اند که با هزار شیخ صحبت داشته
ام و از هر یکی حکایتی یاد دارم رباط روزی با ایشان منسوب است که برای
پیر خود ابوالحسن حصری بنا کرده بودند وفات ایشان در رمضان
سال چهارصد و پنجاه و یک هجری رو داده و مدت عمر هشتاد و پنج سال است

حضرت شیخ پیر علی هجویری قدس سره کنیت ایشان ابوالحسن است
و نام پدر عثمان ابن ابی علی الجلالی الغزنوی و ایشان صاحب صحو بودند
چنانچه در بیان سیفر یابند که شیخ من جنیدی مذهب بود و میگفت که سکر
بازیگاه کودکانست و صحو فناگاه مردان و منکه علی بن عثمان الجلالی ام
بر موافقت شیخ خودم که کمال حال صاحب سکر صحو باشد و کمترین درجه
اندر صحو از رؤیت بازماند که بشریت بود پس صحوی که آفت نماید بهتر از
سکری که عین آن آفت بود مرید شیخ ابوالفضل بن حسن الختلی اند و ایشان
مرید حصری و ایشان مرید شیخ شبلی اند و شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوسعید
ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم قشیری و بسیاری از مشایخ را دیده اند و حنفی مذهب
بوده و اصل ایشان از غزنین است و جلاب و هجویر دو محله است از محلات

مرتعش و ایشان مرید سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی و بعد از فوت
پیر ابو الفضل خرقه از شیخ عبد الرحمن سلمی پوشیده اند و بجهة حل بعضی مشکلات
یکسال با شیخ ابو العباس قصاب آملی بودند گویند شبی شیخ ابو العباس از
صومعه بیرون آمدند چون فصد کرده بودند رگ گشاده شده بود شیخ ابو
سعید ازین حال خبردار شدند از زاویه خود پیش شیخ رفتند و دست ایشانرا
شسته ببستند و جامه را فرود آورده جامه خود پیش ایشان داشتند شیخ
گرفته پوشیدند و شیخ ابو سعید جامه را شسته و خشک کرده پیش شیخ
آوردند شیخ اشارت کردند که بپوش شیخ ابو سعید پوشیده بزاویه
خود رفتند چون بامداد اصحاب حاضر شدند جامه شیخ ابو العباس را در بر
شیخ ابو سعید و جامه شیخ ابو سعید را در بر شیخ ابو العباس دیده متعجب شدند شیخ
ابو العباس فرمودند دوش نثارها رفت و همه نصیب آنجوان همگی گشت
مبارکش باد و حضرت شیخ ابو سعید را اشعار نیکو در تصوف بسیار است و
این از آنجمله است رباعی چشم همه اشک گشت و چشم نگریست :: در عشق
تو بی چشم همه باید زیست : از من اثری نماند این عشق از چیست : چون
من همه معشوق شدم عاشق کیست : در راه یگانگی نه کفرست و نه دین یک

یک گام ز خود برون نه و راه ببین ؛ ای جان جهان تو راه اسلام گزین ؛
با مار سیه نشین و با خود منشین ؛ تا روی ترا بدیدم ای شمع طراز ؛ نه کار کنم
نه روزه دارم نه نماز ؛ چون با تو بوم مجاز من جمله نماز ؛ چون بی تو بوم
نماز من جمله مجاز ؛ و این رباعی نیز از حضرت ایشان است بجهت تپ مجربست
که بر کاغذ نوشته به بندد **رباعی** ای در صفت ذات تو حیران که و مه
در جمله جهان خدمت درگاه تو به ؛ علت تو ستانی و شفا هم تو دهی ؛
یارب تو بفضل خویش بستان و بده ؛ و از حضرت شیخ پرسیدند که تصوف
چیست فرمودند آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و از آنچه
بر تو آید نجهی و با ایشان گفتند که فلان کس بر روی آب میرود فرمودند سهلست بزغی
و صعوه نیز بر آب میرود گفتند فلان کس در هوا میرود گفتند زغنی و مگسی نیز
در هوا میپرد گفتند فلان در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفتند شیطان
هم در یک نفس از مشرق بمغرب میرود اینچنین چیزها را بس قیمتی نیست مرد آنست
که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با مردم درآمیزد و
یک لحظه از خدای خود غافل نباشد ولادت حضرت شیخ روز یکشنبه غرهٔ
محرم سال سه صد و پنجاه و هفت وفات ایشان در شب جمعه چهارم

می برند حضرت شیخ ابوعلی سیاه قدس سره از کبار مشایخ
مرو اند و با شیخ ابوالعباس قصاب و احمد نصر معاصر بوده‌اند و باستاذ
ابوعلی دقاق صحبت داشته‌اند در ابتدای دهقانی میکردند
سی سال روزه داشتند چنانچه کسی مطلع نشد شخصی بایشان گفت
هیچکس باشد که عیب خلق داند گفتند باشد گفت پس الله تعالی
ساتر العیوب نبود شیخ گفتند خویش را از من بپوش فی الحال آن مرد
ابلیس گرد و جامه او پاره شد و برهنه گشت تضرع وزاری نمودند تا
دعا کردند آن مرد بحال خود باز آمد وفات ایشان به مرو در شعبان
سال چهار صد و بیست و چهار هجری بوده حضرت شیخ ابواسحق
بن شهریار کازرونی نام ایشان ابراهیم و اصل ایشان از
فارس است و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابوعلی حسین بن
محمد الفیروزآبادی الاکار است و ابوحسین جهضم را دیده‌اند و در حدیث
ثقه بوده‌اند و معاصر بوده‌اند با صاحب کشف المحجوب لیکن ملاقات واقع
نشده یکی از وزرا با شیخ ارادت تمام داشت هر چند جهد کرد شیخ ازو
چیزی قبول نکردند پیغام بشیخ فرستاد که چون چیزی قبول نمیکنی از

از برای تو چند بنده را آزاد کردم و ثواب آنرا بتو بخشیدم شیخ فرمودند که
پیغام بمن رسیده و شکر نکوئی تو ادا کردم لیکن آزاد کردن بندگان مذهب
من نیست مذهب من بنده گردانیدن آزادانست بمهربانی و احسان وفات
ایشان در ذی قعده سال چهارصد و بیست و شش هجری بوده ؎

حضرت شیخ ابو منصور محمد الانصاری قدس سره

پدر شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری اند و مرید شریف حمزه عقیل و
خدمت ابو المظفر ترمذی کرده بودند شیخ الاسلام گفته اند که شیخ احمد کوفانی
مرا گفت که در همه عالم گشتی چون پدر خود ندیدی و هم گفته اند که هفتاد و چند سال
علم آموختم و نوشتم و رنج بردم در اعتقاد و آنهمه از پدر خود آموخته بودم وفات ایشان
در ماه شعبان سال چهارصد و سی هجری بوده و قبر ایشان در بلخ نزدیک شریف
حمزه عقیلی است

حضرت شیخ ابوسعید بن ابوالخیر قدس سره

نام ایشان فضل الله است و اصل از میهنه خراسان سلطان وقت و سرور
اهل طریقت و پیشوای زمره حقیقت بوده‌اند و صاحب علوم ظاهر و باطن و مشرف
القلوب و همه اهل آنزمان مسخر ایشان بودند نسبت ارادت ایشان بشیخ ابو
الفضل بن حسن سرخسی است و ایشان مرید ابونصر سراج و ایشان مرید ابو محمد

فلان از طبقهٔ ثانی از کتاب طبقات ایشان ست وفات ایشان در ماه
شعبان سال چهار صد و دوازده هجری واقع شده حضرت شیخ
ابو سعید مالینی نام ایشان احمد بن محمد بن اسمٰعیل بن حفص ست
و اصل از مالین و آن موضعی است از توابع هرات از بزرگان این قوم اند
و در حدیث ثقه بودند و اکناف عالم را سیر نموده اند و بصحبت بسیاری
از مشایخ رسیده اند وفات ایشان در مصر در شوال سال چهار صد
و دوازده هجری روداده است حضرت شیخ ابو الحسین بن
جهضم همدانی نام ایشان علی ست شاگرد کوکبی و جعفر خلدی
اند از مشایخ حرم بودند و ایشان را کتابی ست معتبر بهجة الاسرار نام
که در ان خوارق و احوال حضرت غوث اعظم شیخ عبد القادر جیلی رض
نوشته اند وفات ایشان در سال چهار صد و چهار هجری بوده
حضرت شیخ عبد الله طاقی نام ایشان محمد بن فضیل بن الطاقی
السجستانی الهروی ست مرید موسی بن عمران جیرفتی و از استادان
پیران شیخ الاسلام اند وفات ایشان در غره ماه سال چهار صد
و شانزده هجری ست و قبر در هرات واقع ست حضرت شیخ

شیخ ابو عبد الله داستانی نام ایشان محمد بن علی داستانی
ولقب شیخ المشایخ نسبت ارادت ایشان بواسطه شیخ عمر بسطامی
که برادرزاده ومرید حضرت سلطان بایزید بسطامی اند میرسد واز اقران شیخ
ابو الحسن خرقانی اند وفات ایشان درماه رجب سال چهار صد و
هفده هجری است ومدت عمر پنجاه ونه سال حضرت شیخ ابو
منصور اصفهانی قدس سره از کبار مشایخ زمان وبزرگان
صوفیه بودند وفات ایشان درماه رمضان سال چهار صد وهژده
هجری بوده شیخ سالار مسعود غازی قدس سره شیخ عبد الحق
دهلوی نوشته اند که از سروران وغازیان لشکر سلطان محمود غزنوی
اند در اوایل اسلام در هندستان فتوحات بسیار نموده بدرجه
شهادت رسیده اند وخوارق وکرامات بسیار بعد از وفات از
ایشان ظاهر گشته ومیگردد خلق انبوهی معتقد ایشانند شهادت
ایشان در سال چهار صد ونوزده هجری بوده وقبر در قصبه بهرایچ است
وجمع کثیری هر سال در روز عرس زیارت روضه ایشان بعلمهای
بسیار از اطراف واکناف هندوستان جمع میشوند ونذر ونیاز بسیار

ذی حجه سال سه صد و هشتاد و شش واقع شده حضرت
شیخ ابو القاسم دینوری واعظ نام ایشان عبد الصمد بن
عمر بن اسحق است در فقه و حدیث و زهد و ورع و مجاهده نفس و صدق
امام وقت خود بودند قوت ایشان از اجره کوفتن ادویه عطاران
بود وفات ایشان روز سه شنبه بیست و چهارم ذی حجه سال سه صد و
نود و هفت هجری واقع شده و قبر نزدیک قبر امام احمد حنبل است
قدس الله سره حضرت خواجه یحیی بن عمار الشیبانی قدس سره
اصل ایشان از سجستانست شیخ عبد الله خفیف را دیده بودند و شیخ الاسلام
حضرت خواجه عبد الله انصاری در ایام طفولیت ایشانرا دیده اند
و خواجه یحیی گفته بوده اند که بعد از ما بجای ما عبد الله نشیند و ملحدان
و مبتدعانرا براه آورد و هم شیخ الاسلام گفته اند که رسوم علم را بهرات
خواجه یحیی آورد وفات ایشان در سال چهار صد و دو هجری بوده
حضرت شیخ عثمان بن ابو عمر باقلانی از بزرگان این قوم
بوده اند گویند که هیچگاه از خانه خود بیرون نیامدند مگر برای نماز جمعه
و درختی چند از خرما در خانه داشتند که قوت ایشان از آن بود وفات

وفات ایشان در رجب سال چهارصد و دو بوده است و مدت عمر هشتاد
و چهار سال حضرت شیخ ابوعلی دقاق نام ایشان حسن بن
محمد بن دقاق است مرید شیخ ابوالقاسم نصرابادی بودند و بسیارے
از مشایخ را دریافته بودند استاد ابوالقاسم قشیری داماد و شاگرد
ایشان بودند روزی پیرے بمجلس ایشان درآمد و بیت آنکه از توکل چیزے
بپرسد و شیخ دستاری نیکو بر سر داشتند دل آن پیر بآن میل کرد
گفت ایها الاستاد توکل چه باشد گفت آنکه طمع از دستار مردم کوتاه
کنی و دستار را باو دادند وفات ایشان به نیشاپور بوده در ماه ذیقعده
سال چهارصد و پنج و بقول چهارصد و شش هجریه حضرت شیخ
ابوعبدالرحمن سلمی نام ایشان محمد بن حسین بن محمد بن موسی
السلمی است صاحب تفسیر حقایق و طبقات مشایخ اند تصانیف ایشان
بصد رسیده مرید شیخ ابوالقاسم نصرابادی مرید شیخ شبلی و شیخ ابوسعید
ابوالخیر قدس الله سره بعد از وفات پیر ابوالفضل از دست شیخ ابوعبدالرحمن
خرقه پوشیده اند و حضرت مولانا عبدالرحمن جامی که در نفحات
الانس در ذکر بعضے از مشایخ آورده اند که فلان از طبقه اولی است و

وهمیشه خواجه ایشان میگفت از من چیزی بخواه هیچ نمی خواستند روزی
الحاح بسیار کردند گفتند اگر میخواهی برای خدا مرا آزاد کن خواجه گفت که من
چندین سال است که ترا آزاد کردم در حقیقت تو خواجه بودی و من بنده پس
خواجه خود را وداع کرده روی به بغداد آوردند شصت سال مجاور حرمین
شریفین بودند و هرگز از مخلوق چیزی طلب نکردند هرگاه میخواستند از
کسی سوال کنند هاتفی آواز میداد که شرم نمیداری روئی که آن پیش ما
سجده میکنی آن را پیش غیر ما خوار گردانی شیخ عمو و شیخ ابو العباس به دیدار ایشان
تحفه میکردند وفات ایشان بمکه معظمه است در سال سه صد و هشتاد
و سه هجری حضرت شیخ احمد بن ابراهیم المسبوحی قدس
سره کنیت ایشان ابو علی است و از جمله متقدمان مشایخ بغداد
بودند با شیخ سری سقطی صحبت داشته اند گفته اند ایشان با یک
پیراهن و ردای و نعلینی بی آنکه رکوه و کوزه بر دارند حج میکردند
و در تمام راه بغداد تا مکه معظمه بوی سیبی میگذرانیدند وفات ایشان
در شعبان سال سه صد و هشتاد و شش هجری بوده و مدت عمر
هشتاد و سه سال حضرت شیخ ابو الحسین بن سمعون نام ایشان

ایشان محدث و لقب ناطق بالحکمة و مشهور اند با ابن سمعون از مشایخ
بغداد و معاصر شیخ شبلی بودند ابن سمعون گفته اند هر سخنی که از ذکر خالی
است لغو است و هر خاموشی که از فکر خالیست سهو است و هر نظر که از عبرت
خالیست لهو است و شیخ الاسلام گفته اند با ابن سمعون نیک نیم چرا که حصری
استاد مرا برنجانید و هر که استاد را برنجانید و تو از وی رنجی رسد از تو
بود ولادت ایشان در سال ۳ صد هجری بوده و وفات روز جمعه
پانزدهم ذیقعده یا ذی حجه در سال ۳ صد و هشتاد و شش یا هفت هجری است
و ایشان را در خانه که می بودند دفن کردند بعد از سی و نه سال خواستند
که بگورستان نقل کنند کفن ایشان همچنان تازه و نو بود حضرت شیخ
ابو طالب مکی نام ایشان محمد بن علی بن عطیه الحارثی است و منشاء
و مکه معظمه است مرید شیخ ابو الحسن محمد بن ابی عبد الله احمد بن سالم
البصری اند وفات ایشان در جمادی الآخر سال ۳ صد و هشتاد
و شش هجری بوده حضرت شیخ ابوبکر السوسی قدس سره
نام ایشان محمد بن ابراهیم الصوفی السوسی است در شام متوطن بوده
اند و صاحب خوارق و کرامات وفات ایشان بدمشق در ماه

خوارزم است و در بخارا متوطن شده اند و در فقه و شعر و لغت و نحو و علم
معرفت امام بوده اند وفات ایشان در سال ششصد و هفتاد و شش هجری
بوده حضرت شیخ ابو نصر سراج نام ایشان عبد الله بن علی
الطوسی است و لقب طاوس الفقرا و تصانیف بسیار دارند از جمله
کتاب لمع است در علم تصوف مرید ابو محمد مرتعش اند و سری سقطی و
سهل تستری را دیده بوده اند در شب زمستانی آتش میسوخت و در
معارف سخن معرفت ایشان را حالتی پدید آمد در میان آتش چند ایشان سجده کردند
و روی ایشان را از آتش آسیبی نرسید از ان سوال کردند گفتند کسیکه بدرگاه
او آبروی خود ریخته باشد آتش روی او را نتواند سوخت وفات ایشان
در سال سیصد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر ایشان در طوس است گفته اند
هر جنازه که از پیش خاک من بگذرانند مغفور بود بحکم این بشارت اهل طوس جنازها
را از پیش مرقد ایشان میگذرانند حضرت شیخ ابو القاسم رازی قدس
سره نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد است متوطن نیشاپور بوده اند و با ابن عطا
و محمد بن الجواری و ابو علی رودباری صحبت داشته اند مشایخ ری گفته اند
چهار چیز در ابو القاسم جمع است که کسی را نبود جمال و مال و زهد و سخاوت

وسخاوت بکمال وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابو القاسم المقری نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد المقری است برادر ابو عبد الله مقری اند از مشایخ خراسان بوده اند و با ابن عطا و جریری و ابو بکر بن ابی سعدان و ابو علی رودباری و ابو بکر ممشاد دینوری صحبت داشته اند وفات ایشان بنیشابور در سال سه صد و هفتاد و هشت هجری واقع شده است

حضرت شیخ ابو بکر کلاباذی قدس سره نام ایشان محمد بن ابراهیم بن یعقوب الکلاباد البخاری است کتاب تعرف از تصانیف ایشان است و بعضے از بزرگان گفته اند اگر تعرف نبودے تصوف دانسته نشدے وفات ایشان در بخارا روز جمعه نوزدهم جمادی الاول سال سه صد و هشتاد و بقولی هشتاد و چهار هجری روی داده

حضرت شیخ ابو الخیر حبشی قدس سره نام ایشان اقبال بوده و لقب ایشان طاؤس الحرمین گویند هرگاه بروضه مقدسه حضرت رسالت پناه صلعم در آمدی و گفتی السلام علیک یا رسول الثقلین جواب آمدی و علیک السلام یا طاوس الحرمین و ایشان غلامی بودند حبشی الاصل در وقت بندگی نیز بندگی حق سبحانه تعالے اشتغال تمام داشتند

نومیدی او وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد هجری بوده و قبر در نیشاپور
است شیخ ابوبکر فراز رحمه الله نام ایشان محمد بن حمدون الفرا
از اجله مشایخ نیشاپور بوده‌اند با ابوعلی ثقفی و عبد الله منازل و ابوبکر شبلی
و ابوبکر طاهر ابهری و مرتعش صحبت داشته‌اند شیخ عمو گفته اند اگر من
ابوبکر فراز را ندیدمی صوفی نبودمی وفات ایشان در سال سیصد و
هفتاد هجری واقع شده حضرت شیخ ابوالحسین حصری نام
ایشان علی ابن ابراهیم است و اصل از بصره و ساکن بوده‌اند ببغداد
حنبلی مذهب اند مرید شیخ شبلی میفرمودند که هرگز شمس بی اذن
من طلوع نکرده و گفته اند سحرگاهی مناجات کردم که الهی از من راضی
هستی که من از تو راضی‌ام ندا آمد که ای کذاب اگر تو از من راضی میبودی
رضای ما طلب میکردی وفات ایشان بروز جمعه ماه ذی حجه سال سیصد و
هفتاد و یک هجری بوده حضرت شیخ ابوالقاسم نصرآبادی
نام ایشان ابراهیم بن محمد بن حمویه است و مولد و مقام نیشاپور مرید شیخ
شبلی اند جامع بودند میان علوم ظاهر و باطن در حدیث و فقه ثقه اند
و اسطی را دیده بودند با ابوعلی رودباری و مرتعش و ابوبکر طاهر ابهری

ابهری صحبت داشته اند و در آخر مجاور مکه معظمه گشتند وفات ایشان
در نفحات الانس مذکور است بخط مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره
که در سال سه صد و هفتاد و دو هجری نوشته اند و بقول امام یافعی و
کتاب محاسن الاخبار و رساله امام قشیری در ماه ربیع الاول در سال سه صد و
شصت و هفت است و قول اصح همین است حضرت شیخ ابو بکر
طرسوسی الحرمی نام ایشان علی بن احمد بن محمد طرسوسی است چندین
سال مجاور مکه معظمه بودند ایشان را طاوس الحرمین میخواندند
شاگرد ابو الحسن مالکی اند و با ابراهیم شیبان کرمانشاهی صحبت داشته اند
و با ایشان نسبت درست می کردند وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و
چهار هجری بوده و قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ عبد الواحد بن علی
السیاری ایشان شاگرد خواهرزاده ابو العباس سیاری اند روزی
صوفیان را دعوت کردند و ایشان به سماع مشغول بودند یکی از ان میان بهوا برشد
و ناپدید گشت هرگز پیدا نیامد سرای خود را بر صوفیان وقف کردند و
درین کار در آمدند وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و پنج هجری واقع شده
حضرت شیخ عبد الله برقی اصل ایشان از برق مضافات خوارزم

پنجاه هزار دینار میراث با ایشان رسید همه را بر فقرا نفقه کرده بودند
و تجرید احرام حج بستند وفات ایشان در سال سیصد و شصت و شش
هجری بوده شیخ ابو عبد الله مقری رحمه الله حافظ
و امام بغداد بوده اند و در حدیث شاگرد عبد الله بن احمد بن حنبل رضی الله
عنهم سید الطائفه شیخ جنید را دیده بودند وفات ایشان در ذی حجه
سال سیصد و شصت هجری بوده و قبر در بغداد است حضرت
شیخ ابو بکر قطبی رحمه الله نام پدر ایشان محمد بن عیسی نیشاپوری
است جامع بوده اند میان ظاهری و باطنی حاکم ابو عبد الله گفته اند
بیست و چند سال با ایشان صحبت داشته ام گمان میبرم که فرشته
بر وی گناهی ننوشته باشند وفات ایشان در سال سیصد و شصت
و هشت هجری بوده حضرت شیخ ابو احمد قدس الله تعالی سره
نام ایشان احمد بن عطا است از کبار مشایخ شام اند و ساکن بودند بصور
ایشان گفته اند که حدیث او شش چهل از بر میبرد و درویشی گیرد وفات
ایشان در سال سیصد و شصت و نه هجری است و قبر در صور بود که
الحال آن زمین را آب گرفته شیخ ابو عبد الله رودباری

رحمه الله نام ایشان محمد بن سلیمان صعلوکی الفقیر و اصل از نیشابور
است در شریعت و طریقت امام وقت بوده‌اند با شبلی و مرتعش
و ابوعلی ثقفی صحبت داشته اند و صاحب ابن عباد گفته که ابوسهیل این
مثل خود ندیده و ما نیز مثل او ندیدیم ولادت ایشان در سال دو صد
و نود هجری وفات در سال سه صد و شصت و نه هجری بوده و
مدت عمر هفتاد و نه سال **شیخ ابوسهیل صعلوکی** کنیت ایشان
ابو اسحق است با سید الطائفه صحبت داشته اند شیخ ابوعبدالرحمن سلمی
گفته اند ایشان را گفتم مرا وصیتی کن گفتند کاری بکن که از آن پشیمان
نشوی وفات ایشان در سال ۳ سه صد و شصت و نه هجری بوده
حضرت شیخ ابراهیم بن ثابت نام ایشان محمد بن عمر الحکیم است
و اصل از ترمذ اما در بلخ می بودند مرید محمد بن علی حکیم ترمذی اند و با احمد
خضرویه صحبت داشته بودند و صاحب تصانیف اند توریت و انجیل و زبور
و دیگر کتب آسمانی خوانده بودند و دیوان اشعار نیز دارند و گفته اند
الطمع را پرسند که پدر تو کیست گوید شک در مقدور و اگر گویند پیشه تو
چیست گوید کسب کردن ذل و خواری و اگر گویند نهایت تو چیست گوید

بزرگان مشایخ نیشابور اند با سید الطائفه و رویم و سمنون و ابن عطا
و جریری صحبت داشته اند و بسیاری از مشایخ را دریافته و در حدیث
ثقه بوده ایشان گفته اند دور باشید از مشغولی بخلق که امروز در
مشغولی خلق سودی نمانده است روزی با شیخ عبدالله خفیف بتنگی
پلی رسیدند شیخ ابو عبدالله ایثار گفت پیش رو ای ابوالحسن گفتند
بچه سبب پیش روم شیخ ابو عبدالله گفتند تو شیخ جنید را دیده و من
ندیده ام و این را از آنجهت گفتند که دیدار مشایخ نسبتی است بزرگ
این طائفه را و مرتبه ایست بلند این قوم را که گویند این مرد لیست فلان پیر را
دیده و با فلان شیخ صحبت داشته وفات ایشان در سال سیصد و پنجاه
و نه هجری بوده حضرت شیخ ابوبکر الداقی رحمه الله نام او
محمد بن داود دقی است و گفته اند دینوری الاصل اند اما ساکن بوده
بشام مرید دقاق کبیر اند حضرت سید الطائفه را دیده اند وقتی در بادیه
بنالیدند و گفتند الهی از آن خود که مرا دادی بهره من چیزی بر دل من
انکار مکن یا جان بیاسا به چیزی ایشان نگشادند و راهی بر ایشان
افتاد نزدیک بود که تباه شوند گفتند الهی بپوش که طاقت ندارم مرا

از ابو شنیدند وفات ایشان در شام سال ۳ صد و پنجاه و نه هجری و
مدت عمر شریف صد و بیست سال حضرت شیخ ابو الحسن بن سالم
بصری استاد ابو طالب مکی و مرید سهیل بن عبد الله تستری اند و هم
کسی که از مریدان سهیل بن عبد الله فوت کردند ایشان اند وفات ایشان
در سال ۳ صد و شصت هجری بوده حضرت شیخ ابو بکر
مفید قدس سره نام ایشان محمد بن احمد بن ابراهیم است اصل
از جرجرآباد از بزرگان مشایخ بودند سید الطایفه و یوسف بن حسین
را دیده اند و با ابو عثمان حیری صحبت داشته اند وفات ایشان در
سال سه صد و شصت و پنج هجری بوده حضرت شیخ اسمعیل
نیشاپوری قدس سره نام ایشان اسمعیل بن نجید بن احمد السلمی
است جد شیخ عبد الرحمن سلمی اند از جانب مادر از اصحاب ابو عثمان حیری اند
و سید الطایفه را دیده بودند و در حدیث ثقه اند وفات ایشان در سال
سه صد و شصت و پنج هجری باشد حضرت شیخ ابو عمرو بن نجید
نام ایشان محمد بن احمد المقری است با یوسف بن حسین و عبد الله خراز رازی و
ابو مظفر کرمانشاهی و رویم و جریری و ابن عطا صحبت داشته اند گویند

عطا و حریری و طاهر مقدسی و ابو عمرو دمشقی صحبت داشته اند
ایشان گفته اند مردم سه گروه اند اولیا که باطن ایشان بهتر است
از ظاهر ایشان و علما که ظاهر و باطن ایشان یکسان است و جهال که ظاهر
ایشان بهتر است از باطن ایشان خود انصاف نمیدهند و از دیگران
انصاف می طلبند یکی از ایشان طلب دعا کرد گفتند حق تعالی
ترا از فتنه تو نگاه دارد وفات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت
هجری بوده گویند بعد از وفات درویشی بسر خاک ایشان رفت
و از حق دنیا بخواست شبی بخواب دید که می گفتند ای درویش چون
بسر خاک ما آئی دنیا مخواه اگر دنیا خواهی بسر خاک دنیا داران
رو چون بسر خاک ما آئی همت از دو کون بریدن خواه حضرت
شیخ ابو الحسین الصوفی القوشجی قدس سره متوطن بوده اند
بشام و با عبد الله بن جلا صحبت داشته اند وفات ایشان در
سال سه صد و پنجاه هجری بوده **حضرت شیخ ابو بکر بن
داود دینوری** کنیت ایشان ابو محمد و نام پدر محمد بن عبد الله
است اصل ایشان از ری مولد و منشا نیشاپور بوده از مشایخ

از مشایخ کبار و عالم بعلوم ظاهر بودند با سید الطائفه و محمد بن فضل بلخی و رویم
و سمنون و ابو علی جرجانی و محمد عابد و غیرهم صحبت داشته اند و از کبار
اصحاب ابو عثمان حیری بوده اند وفات ایشان در سال سه صد و نه هجری
روی داده حضرت شیخ بندار بن حسین بن محمد بن مهلب شیرازی
کنیت ایشان ابو الحسین است و اصل از شیراز مرید شیخ شبلی و
او ستاد ابو عبد الله خفیف اند با جعفر حذا صحبت داشته اند
از ایشان پرسیدند که تصوف چیست گفتند وفا بعهد شیخ الاسلام گفته اند
وفا بعهد آنست که هر چه بر دل گذشت که برای او بکنی آنرا بکنی وفات ایشان
در ارجان سال سه صد و پنجاه و سه هجری و شیخ ابو ذرعه طبری ایشانرا
غسل داده شیخ عبد الملک بن علی بن عبد الله بن عمر الکا
زرونی رحمه الله کنیت ایشان ابو عمرو اصل ایشان از کازرون
فارس است مستجاب الدعوات بوده اند از جمله ابدال اند و صاحب
کشف و کرامات وفات ایشان روز شنبه بیست و ششم ذی حجه
سال سه صد و پنجاه و هشت هجری بوده شیخ علی بن بندار
بن حسین الصوفی الصیرفی کنیت ایشان ابو الحسن است و از

حضرت شیخ ابو مرحم شیرازی قدس سره نام ایشان

ابراهیم و کنیت ابو ... بن ابراهیم الت و اصل از نیشابور بود با سید الطائفه
در ویم و ابو عثمان حیری و ابراهیم خواص صحبت داشته اند و چهل سال
مجاور مکه معظمه بودند در مدت در حرم بول نکردند بجهت تعظیم کعبه و شصت
حج گذارده بودند پیوسته میفرمودند که من سی سال غلامی جنید
بدست خود پاک کرده ام و باین فخر میکردند چون مشایخ وقت حلقه
میزدند صدر همه ایشان بودند گویند در موسم حج عجمی آمد که برات من
بده که حج گذارده ام بدوزخ نخواهم رفت یاران گو مرا بتو اشارت
داده اند که برات بستانم شیخ سادگی او را دیده دانستند که یاران
با وی مطائبه کرده اند بلزم که محل استجابت دعاست اشارت کردند
و گفتند آنجا رفته بگوی یارب اعطنی البراة یعنی ای پروردگار برات من
عطا کن برای نجات از دوزخ ساعتی نگذشته بود که بازگشت و بدست
او کاغذی بخط سبز بر آن نوشته بودند بسم الله الرحمن الرحیم
هذه براة فلان بن فلان من النار یعنی این بت نجات نامه فلان
پسر فلان از آتش وفات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت

هشت هجری بوده حضرت شیخ ابو عمرو زجاجی قدس سره
کنیت ایشان ابو محمد است و اصل از بغداد و خلد محله ایست از
بغداد شاگرد سید الطایفه و ابراهیم خواص و پیر شیخ ابو العباس
نهاوندی اند و با نوری و رویم و سمنون و حریری صحبت داشته اند
و ایشان بوریا باف بوده اند گفته اند دو هزار پیر را میشناسم ازین طایفه
پنجاه و شش حج گزارده بودند و گفته اند که روزی نزد جنید رفتم و ایشان را
بیمار یافتم گفتم ای استاد با حق بگوی ترا عافیت دهد گفتند دوش
میگفتم به سرم ندا آمد که تن ملک ماست خواهیم درست داریم و خواهیم بیمار
تو کیستی که میان ما و ملک ما دخل کنی تصرف دور کن تا بنده باشی وفات
ایشان در سال سه صد و چهل و هشت هجری بوده و قبر ایشان
در شونیزیه بغداد است نزدیک قبر سری سقطی و شیخ جنید است و مدت
عمر نود و پنج سال حضرت شیخ جعفر بن محمد بن نصیر الخلدی
الخواص قدس سره نام ایشان علی بن احمد بن سهیل
است و اصل ایشان از بوشنگ که در نواحی هرات است از جوانمردان
مشایخ خراسانند ابو عثمان حریری را دیده بودند و با ابو العباس

عیسی البغدادی نام ایشان اسحق بن محمد بن اسمعیل ست و
با ابوبکر وراق صحبت داشته اند و ایشانرا تفسیریست بر بعضی آیتها
کلام مجید و فرقان حمید بسی نکات و اشارات مشایخ سلف در آن
جمع کرده اند روزی میان خلق نشسته بودند و حکم میکردند یکی از بزرگان
بزیارت آمد و ایشانرا در همانکار مشغول دید سجاده برروی حوض انداخت
و نماز کردند چون فارغ گشت مرا و را گفتند ای برادر این خود کودکان
کنند مرد آنست که در میان چندین شغل دل با خدای عزوجل نگاه تواند
داشت وفات ایشان در روز عاشوره سال سه صد و چهل و دو هجری
بوده قبر در موضع جاکردیز سمرقند است حضرت شیخ
نام ایشان فارس ست از خلفای حسین بن منصور
حلاج و معاصر امام ابومنصور ماتریدی بوده اند وفات ایشان روز
عاشورا سال سه صد و چهل و دو هجری بوده و قبر در جاکردیز سمرقند
است حضرت شیخ ابوالعباس سیاری دخترزاده احمد
بن سیار اند و نام ایشان قاسم بن قاسم بن مهدی ست و اصل
از مرو و مرید ابوبکر واسطی اند و طریقه سیاریه منسوب بایشان است

است و بنای این طریقه بر جمع و تفرقه است و صاحب علوم ظاهر و باطن
بودند وفات ایشان در سال سه صد و چهل و دو هجری واقع شده
و قبر در مرو است **حضرت شیخ ابو الخیر تیناتی الاقطع**
نام ایشان حماد است و باصل از ده تینات بوده اند که از توابع مصر است
گویند تینات از مصیصه است از ولایت مغرب و شیخ را بنیل بیافتند
و ایشانرا ید و دست نبریده اند با شیر موانست و صاحب کرامات
و مقامات بودند با سید الطایفه شیخ جنید و ابو عبد الله جلا صحبت داشته
اند و در طریق توکل یگانه بودند روزی یکی را دیدند که بر آب میرود گفتند
اینچه بدعت است در خشکی بیا و راه برو دیگریرا دیدند که بر هوا میرود گفتند
اینچه بدعت است کجا میروی گفت حج فرض بود فرود آی راه برو
کیفیت دیگرین ایشان در نفحات الانس مذکور است وفات
ایشان در سال سه صد و چهل و سه هجری بوده **حضرت شیخ ابو
بکر مصری قدس سره** نام ایشان محمد بن ابراهیم و استاد ابو بکر
دقی و دقراقی اند و مشایخ و زقاق کبیر با سید الطایفه و نوری صحبت
داشته اند وفات ایشان در سال سه صد و چهل و پنج هجری بوده

قدس سره یگانهٔ روزگار و صاحب اسرار بود عالم بعلوم ظاهر و باطن
و محدث بوده اند و مرید حمدون قصار گفته اند هیچکس فریضه از فرایض
ضایع نکند الّا که مبتلا گردد بضایع کردن سنتها و هر که بترک سنت مبتلا
گردد زود باشد که در بدعت افتد و گفته اند ما بادب محتاج تریم که
به بسیار علم و گفته اند حقیقت فقر انقطاع است از دنیا و آخرت و مستغنی
شدن بخداوند دنیا و آخرت و گفته اند عارف آنست که از هیچ چیزش
عجب نیاید وفات ایشان در سال سه صد و سی و یک هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن شیبان الکرمانشاهی

کنیت ایشان ابو اسحق و از مشایخ جبل و از اصحاب ابو عبد الله مغربی
و ابراهیم خواص بودند و گفته اند هر که حرمت مشایخ نگاه ندارد و بدعوی
های دروغ دکانهای بیفروغ گرفتار شود و بآن فضیحت گردد وفات
ایشان در سال سه صد و سی و هفت هجری بوده **حضرت شیخ
ابو علی مشتولی قدس سره** نام ایشان حسن بن علی بن موسی
است و مشتول دهی است بر ده فرسنگی مصر شاگرد ابو علی کاتب
ابو یعقوب سوسی اند وفات ایشان در سال سه صد و چهل هجری

هجری بوده و قبر در شوشتر است حضرت شیخ ابو سعید اعرابی قدس
سره اصل ایشان از فارس بوده در نیشاپور سکونت داشتند
از بزرگان مشایخ و مقتدای این طایفه بودند شاگرد شیخ ابوبکر شبلی اند
و شیخ ایشان را بزرگ میداشتند وفات ایشان به نیشاپور بوده در سال
سه صد و چهل هجری بوده حضرت شیخ جعفر الخذار رحمة الله
نام ایشان احمد بن محمد است و اصل ایشان از بصره و ساکن بودند
بمکه معظمه در وقت خود شیخ حرم بودند ایشان را تصانیف بسیار است
و با سید الطایفه صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد
و چهل یا چهل و یک هجری بوده حضرت شیخ ابراهیم بن احمد
مولد الصوفی کنیت ایشان ابو محمد است و صحبت داشته اند
با سید الطایفه وفات ایشان در سال سه صد و چهل و یک هجری
بوده و قبر در شیراز است حضرت شیخ ابو القاسم الحکیم
السمرقندی کنیت ایشان ابو اسحق از کبار مشایخ طریقه اند با
ابو عبد الله جلا و ابراهیم قصار رقی صحبت داشته اند و وفات ایشان
سال سه صد و چهل و دو هجری بوده حضرت شیخ ابو القاسم بن

ایشان در سال سه صد و بیست و هشت هجری و بقولی سه صد و بیست
و هفت هجری بوده و قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ ابوعلی ثقفی
رحمه الله تعالی نام ایشان محمد بن عبدالوهاب است ابوحفص حداد
و حمدون قصار را دیده بودند وفات ایشان در سال سه صد و بست
و هشت هجری بوده حضرت شیخ ابومحمد مرتعش قدس سره
نام ایشان عبدالله بن محمد نیشاپوریست متوطن بوده اند بغداد و مرید شیخ
ابوحفص حداد اند و سید الطایفه را دیده بودند شیخ ابوحفص ایشانرا
سیاحت فرمودند هر سال هزار فرسنگ سفر میکردند پای برهنه و سر برهنه
و به هیچ شهری زیاده از ده روز توقف نمیکردند گاه بودے که سه روز
می بودند ایشان گفته اند هرگز خویشتن را باطن خاص ندیدم تا خود را نظاهر
عام ندیدم شخصے بایشان گفت فلان بروی آب میرود فرمودند
نزد من شخصے که مخالفت نفس کند بزرگتر است ازانکه در هوا و بروی آب رود
وفات ایشان در سال سه صد و بیست و هشت هجری بوده حضرت
شیخ ابویعقوب نهرجوری رحمه الله نام ایشان اسحق است بن
محمد از علما و مشایخ بوده اند با سید الطایفه و عمرو بن عثمان مکی صحبت

صحبت داشته اند و سالها در مکه معظمه مجاورت کردند مرید ابو یعقوب صوفی اند
ایشان گفته اند دنیا دریاست و کناره آن آخرت است و کشتی آن تقوی و
مردم همه مسافر و گفته اند زوال نعمتے را که شکر آن نکنی و پاینده نیست آنرا که کفر
آن کنی و گفته اند هرکرا سیری بطعام بود همیشه گرسنه بود هرکرا توانگری
بمال بود همیشه درویش بود و هرکرا حاجت خود قصد خلق کند همیشه محروم
بود و هرکرا در کار خود یاری از خدای نخواهد همیشه مخذول بود وفات ایشان
در سال سه صد و سی هجرے بوده و قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ
ابو الحسن صایغ دینوری نام ایشان علی بن محمد بن سهیل
است از کبار مشایخ دینور اند و ساکن بودند بمصر مرید شیخ ابو جعفر صیدلانی
و پیر شیخ ابو الحسن قرافی و ابو عثمان مغربی اند وفات ایشان شب
شنبه پانزدهم رجب سال سه صد و سی و یک هجرے و بقولے سه صد و
سی بوده و قبر ایشان در مصر است حضرت شیخ **ابوبکر بن طاهر
دینوری** نام ایشان عبد الله بن حارث طائی است و از کبار مشایخ
جبل و از اقران شبلی اند با ابو یوسف بن حسین صحبت داشته اند وفات
ایشان در سال سه صد و سی هجرے بوده حضرت عبد الله مبارک

سید الطایفه شیخ جنید و شیخ ابو الحسن نوری و از علمای مشایخ و عالم و جامع اند در علم
ظاهر و باطن و امام توحید و علم اشارت و صاحب مقامات و کرامات بوده اند شیخ الاسلام فرموده
اند که از زبان بوالحسن در خراسان آن توحید نیامده که از زبان واسطی و هم شیخ الاسلام
فرمایند که واسطی گفته آنکه گوید نزدیکم دور است و آنکه دور است در هستی او نیست است وفات در مرو
بوده بقول صاحب طبقات سلمی بعد از سه صد و بیست هجری و بقول صاحب محاسن الاخبار
سال سه صد و هشت است و قول ثانی اصح است و قبر نیز در مرو است حضرت شیخ
ابوبکر کتانی قدس سره نام ایشان محمد بن علی جعفر است و اصل از بغداد از مریدان
سید الطایفه شیخ جنید اند و سالها مجاور مکه معظمه بوده اند ایشان را چراغ حرم
میگفتند و در طواف دوازده هزار ختم کرده سی سال در حرم نشسته بودند و درین سی سال
شبانروزی یکبار طهارت تازه میکردند و در مدت خواب نکردند و صحبت دار خضر علیه السلام
بودند حضرت رسول صلعم را اکثر در خواب میدیدند و سوالها میکردند و جوابها می شنیدند
چنانچه یک شبی [illegible] دیگر مرتبه پیغمبر صلعم را بخواب دیدند وقتی پیغمبر صلعم فرمودند که هر روز
چهل بار بگوید یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت چون وی را بمیرد دل وی نمیرد ایشان
گفته اند انس بخلق عقوبت است و قرب اهل دنیا معصیت است و با ایشان میل کردن
مذلت است تصوف همه خلق است هر که را خلق بیشتر و تصوف بیشتر و گفته اند [illegible]

ایثار است برای محبوب وگفته اند به تن در دنیا باش و به دل در آخرت وگفته اند شکر کردن
در موضع استغفار گناه است واستغفار در موضع شکر گناه وفات ایشان در سال سه صد
وبست ودو هجری بوده قبر در مکه معظمه است حضرت شیخ ابراهیم بن داود رح
کنیت ایشان ابو اسحق است واز اجله مشایخ شام اند ذو النون مصری را و سید الطایفه
وابو عبد الله جلا را دیده اند وعمر بسیار یافته اند ایشان گفتند عاجز ضعیف ترین خلق
آنست که عاجز بود از دست داشتن شهوات وقوی ترین آن بود که قادر بود بر ترک
آن وگفته اند آنچه کفایت تو بیرسد بی رنج اما مشغول و رنج در زیاده طلبی است وگفته
اند کفایت درویشان توکل است وکفایت توانگران اعتماد بر املاک و اسباب
وگفته اند بس است از دنیا ترا دو چیز یکی صحبت درویش ودوم حرمت ولی وفات
ایشان در سال سه صد وبست وشش هجری بوده حضرت شیخ ابو الحسن
بن محمد مزین نام ایشان علی است واز مشایخ بغداد اند با سید الطایفه و سهیل
بن عبد الله تستری صحبت داشته اند ومجاور مکه معظمه بوده اند مزین دو اند یکی
مزین صغیر ودیگری کبیر ایشان مزین صغیر اند شیخ الاسلام گفته اند مزین
بشیری رسید گفت ثم اماته فاقبره شیر بر جای خود بمرد وچون بر سر کوه
رفت گفت ثم اذا شاء انشره شیر بر پای خاست و زنده شد وفات

مسکینان قسمت کن چنان کرد شب او را دیدم که در وادی برای خود چیزی میجست
گفتم کاش برای خود از آن درمها چیزی نگاه میداشتی گفت نمیدانستم که تا این
زمان خواهم زیست وفات ایشان در سال سه صد و شانزده هجری بوده و قبر
در هرات حضرت شیخ محمد بن فضیل قدس سره کنیت ایشان
ابو عبد الله است و اصل از بلخ مرید شیخ احمد خضرویه اند متعصبان بیگناه ایشان را
از بلخ بیرون کردند روی بشهر کرده اهل شهر را نفرین کردند شیخ الاسلام گفته اند
پس از آن شهر بلخ صوفی برنخاست ایشان گفته اند مریدی که در طلب دنیا
باشد آن نشان ادبار وی نگونساری اوست و گفته اند زهد در دنیا ترکست و اگر
نتوانی انبار کنی و اگر نتوانی خوار داری وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری
بوده و قبر در سمرقند است حضرت شیخ ابو الحسین وراق نام ایشان
محمد بن سعد است از کبار مشایخ نیشابور و قدمای ایشانند و مرید ابو عثمان حیری
اند و عالم بوده اند گفته اند کرم در عفو آنست که یاد نکنی گناه یار خود را پس از آنکه
عفو کرده باشی وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری است حضرت
شیخ ابو الحسین دراج قدس سره اصل ایشان از شهر بغداد است خادم
ابراهیم خواص اند و در سماع از عالم رفته اند وفات ایشان در سال سه صد

سه صد و بست هجری بوده **حضرت شیخ ابو عمرو دمشقی قدس سره**
از کبار مشایخ شام بوده اند و با ابو عبد الله جلا و اصحاب ذو النون مصری صحبت داشته
اند گفته تصوف آنست که غیر خدا را در نقصان بیند بلکه چشم بپوشد از ما سوای
او و سبب مشاهده او که منزه است از جمیع نقصانها وفات ایشان در سال سه صد
و بست هجری بوده **حضرت خیر النساج قدس الله** کنیت ایشان ابو الحسن
است و نام محمد بن اسمعیل و اصل از سامره و مسکن ایشان بغداد مرید سری سقطی
و از اقران سید الطایفه شیخ جنید و استاد نوری و ابن عطا و حریری اند ابراهیم
خواص و شبلی هر دو در مجلس ایشان توبه کردند شبلی را نزد سید الطایفه فرستادند و نساج
بودند بسبب نساجی ایشان در نفحات الانس مذکور است گویند وقت نماز شام بود
که ملک الموت سایه انداخت سر از بالین برداشته گفتند عافاک الله توقف کن که
تو بنده خدائی و من بنده خدای ترا گفته اند که جان او بردار و مرا گفته اند چون وقت
نماز آید بگذار از آنچه ترا فرموده اند فوت نشود و آنچه مرا فرموده اند میشود و پس
طهارت کردند و نماز گذاردند و جان سپردند وفات ایشان در سال سه صد و بست
و دو هجری بوده مدت عمر یکصد و بست سال **حضرت شیخ ابو بکر الواسطی**
قدس سره نام ایشان محمد است ابن موسی و مشهور اند بابن فرغانی از قدمای اصحاب

یار دیده و یار را خود و از کمال یگانگی و یکجهتی دوئی برخاست والا بیت
چه نسبت خاک را با عالم پاک ؛ که ادراک عاجز است از درک ادراک ؛ قضیه
قتل ایشان در باب الطاق بغداد روز سه شنبه بیست و پنجم ذی حجه سال سه صد
و نه هجری واقع شده حضرت شیخ ابو العباس بن عطا رحمه الله نام
ایشان محمد بن احمد است بغدادی الاصل و از علمای مشایخ و ظرفای این قوم بوده
اند شاگرد ابراهیم مارستانی اند و با سید الطایفه و شیخ ابو سعید خراز صحبت
داشته اند و ایشان را تفسیری است بس نیکو بر تمام قران مجید بر زبان اشارات
وفات ایشان در ماه ذیقعده در سال سه صد و نه هجری بوده و بعضی سه صد و یازده
نیز گفته اند و اصح قول اول و وزیر قاهر بالله خلیفه چون حسین منصور را کشت
از ایشان پرسید که چگوئی در حق حلاج گفتند تو در حق خود بپرداز و سیم بر دهان باز
ده وزیر گفت تعریض میکنی و فرمود تا دندانهای ایشان را یکان یکان کنده بر سر
ایشان نشانیدند و در همین حالت برحمت حق پیوستند حضرت شیخ ابو بکر
رازی قدس سره نام ایشان محمد بن زکریا است و از بزرگان این طایفه و زهاد
ایشانند گفته اند در مشایخ هیچکس از ایشان گریان تر نبوده و پیوسته عبادت
میکردند وفات ایشان در سال سه صد و ده هجری بوده حضرت شیخ ابو

الخیر حمصی روح الله روحه بارها بادیه کعبه را بر قدم توکل و تجرید طی نموده
اند وفات ایشان در سال سه صد و ده هجری بوده **حضرت شیخ**
ابو محمد حریری رحمه الله نام ایشان احمد بن محمد بن حسین است و بقولی
حسین بن محمد و بقول عبد الله بن یحیی از اکمل مریدان سید الطایفه اند
چون سید الطایفه وفات نمودند ایشان را بجای سید الطایفه نشاندند در فقه
و اصول امام بودند و با سهیل عبد الله تستری صحبت داشته اند گویند یکسال بمکه معظمه
مقام کردند و نخفتند و سخن نگفتند و پشت باز نه نهاده اند و پای دراز نکرده ایشان گفته اند
اخلاص ثمره یقین است و ریا ثمره شک و گفته اند مرجع عارفان بخدا در بدایت
بود و مرجع عوام بعد از نا امیدی وفات ایشان در سال سه صد و یازده و
بقولی چهارده هجری بوده در جنگ قرامطه از تشنگی برحمت حق پیوستند
حضرت شیخ بنان محمد الحمال قدس سره اصل ایشان از واسط است
و در مصر سکونت داشتند صاحب مقامات و کرامات علیه اند و با سید الطایفه
صحبت داشته اند و ابراهیم خواص را دیده بودند و از استادان نوری اند
و ایشان گفته اند در مکه نشسته بودم و نزدیک من جوانی بود شخصی درمی چند
پیش آن جوان نهاد و گفت مرا باین حاجت نیست آن شخص گفت بر فقرا اند

بانگشت اشارت کردند پنبه یکسو شد و پنبه دانه یکسو در باب ایشان
مشایخ رحمهم الله را اختلاف است بعضی مثل شیخ عمرو بن عثمان
مکی که پیر ایشانند و ابو یعقوب نهرجوری و علی بن سهیل اصفهانی
وغیرهم از مشایخ متقدمین انکار کرده اند و مهجور ساخته اند و نسبت
بسحر میکنند اما جمعی چون شیخ ابابکر شبلی و ابو العباس بن
عطا و شیخ عبد الله خفیف و شیخ ابو القاسم نصرابادی و شیخ ابو سعید
ابو الخیر و شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری و شیخ ابو القاسم
گرگانی و پیر علی ہجویری صاحب کشف المحجوب و غیر ایشان از
متاخرین همه معتقد اند و بزرگ داشته اند و گفته اند مهجور معاملت
مهجور اصل نبود صاحب کشف المحجوب فرموده اند من معتقدم
اما سخن او را قتدار را نشاید حضرت خواجه محمد پارسا رحمة الله
در فصل الخطاب آورده اند که انچه در بعضی کتب نوشته اند که سید
الطایفه شیخ جنید فتوی بقتل حسین ابن منصور نوشته اند این
افترای محض است بر سید الطایفه چه وفات ایشان پیش از قضیه
حسین ابن منصور یازده یا دوازده سال بوده چنانچه از تاریخ وفات

وفات این دو عزیز ظاهر میشود آنچه بر ایشان آمد از غلبه شوق و جذبه عشق و محفوظ
نداشتن مراتب بود و جذبه عشق آنست که چون محبت بمرتبه اعلی رسد عاشق در آتش
بسوزد او را از خود خبر نماند و در نظرش جز یار در نیاید هرچه بیند از یار شناسد
روز و شب در دیده ظاهر و باطن او یار باشد و جز یار در دو عالم هیچ نداند
و نه بیند و چون عاشق بر این منوال گردد یقین که هرچه در نظرش در آید از کثرت
یار پندارد چنانچه مولانا عبدالرحمن جامی نسبت بهمین حال فرماید بیت
بسکه در جان فگار و دیده بیدارم توئی ؛ هرچه پیدا میشود از دور پندارم توئی
و نیز بعضی از کبار عارفین فرموده اند بیت چه در خانه دل بغیر از تو کس
نیست ؛ بهر شکل آئی تو باشی بدانم ؛ پس حسین ابن منصور در نیحالت
بودند که از بیخبری و جذبه عشق انا الحق گفتند در نظر ایشان هیچ چیز جز یار
در نیاید و چون صورت مثالی ایشان نیز بنظر افتاد آنرا هم صورت یار دانستند
اگرچه صورت ایشان بود چنانچه مجنون از کمال جذبه عشق در اواخر لیلی را
نشناخت و پرسید که این کیست گفتند لیلی است مقصود تو و محبوب تو گفت
لیلی خود منم فرد گر آن لیلی از خیمه بیرون شود ؛ همه کوه و صحرا چو مجنون
شود ؛ اگرچه در حقیقت مجنون لیلی نبود اما نهایت عشق و فنا و جذبه خود را

عالی وفات ایشان درسال سیصد و دو هجری روداده

حضرت شیخ یوسف بن حسین رازی کنیت ایشان ابو یعقوب
و از قدمای مشایخ کبار و مرید ذوالنون مصری و شاگرد امام احمد
حنبل اند و عمر دراز یافته بابسیاری ازینطایفه صحبت داشته اند فرموده
اند شنیدم که ذوالنون اسم اعظم میداند مدتی خدمت وی کردم و
درخواست تعلیم آن نمودم تا آنکه روزی طبقی با سرپوش که در سفره
پیچیده بود بمن داد فرمود بفلان دوست من برسان طبق را
برداشته روانه شدم در راه بخاطرم گذشت که آیا در پیچه باشد خود
را نتوانستم ضبط کرد چون واکردم دران موشی بود بدر رفت گفتم
بمن استهزا کرد غضبناک بازگشتم چون مرا دید گفت هرگاه امانت
داری موشی نتوانستی کرد امانت داری اسم اعظم را چون توانی
نمود وفات ایشان درسال سه صد و سه یا چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابو العباس بوستی رحمه الله

نام ایشان عبد الله بن محمد بن نافع بن مکرم است و باصل از بست
است که در نواحی قندهار است در تاریخ ابن کثیر مسطور است که ابو العباس

العباس بستی هفتاد سال پهلو بر زمین نرسانید و بدیوار و ستون
تکیه نکرد و پای برهنه از نیشاپور بحرمین الشریفین رفت و بدتها
در بیت المقدس اقامت نموده وفات ایشان در ماه محرم سال
سه صد و چهار هجری بوده **حضرت شیخ ابو عبد الله بن جلا**
قدس سره نام ایشان احمد بن یحیی است و اصل ایشان از
بغداد بوده و ساکن گشتند بر بلده دمشق از اجله مشایخ شام اند و
مرید ابو تراب نخشبی اند با سید الطائفه و نوری صحبت داشته اند وقتی
ابو الخیر تیناتی ایشانرا دیدند که در هوا میروند آواز دادم که بشناختم
در جواب ایشان گفتند نشناختی شیخ الاسلام فرموده اند ابو
الخیر شناخت شخص را سلفت و ابو عبد الله شناخت مقام و
شرف را وفات ایشان در سال سه صد و شش هجری بوده

حضرت شیخ حسین بن منصور حلاج قدس سره

کنیت ایشان ابو المغیث و اصل ایشان از بیضای فارس است
و صاحب سکر بودند و حلاج از آن جهت گویند که روزی بدکان
حلاجی که دوست ایشان بود رفتند و او را بکاری فرستادند بجای او

و مقام شفقت از صحبت ابو حفص و در همین محل صاحب کشف المحجوب
می نویسد مرید را روا باشد که بصحبت شیخ پنج یا شش یا بیشتر از این
برسد و از هر پیری و صحبتی دیگر اکشف مقامی گردد با سید الطایفه و رویم
و یوسف ابن حسین و محمد فضیل بلخی صحبت داشته بودند و در ریاضت
اندر وقت خود یگانه و در ابتدای حال بیست سال اندر بیابانها عزلت
گزیدند چنانکه حس آدمی نشنیدند و از مشقت پیه ایشان بگداخت و چشمها
بمقدار سوراخ جوال دوزی مانده و از صورت آدمیان بگشتند
پس از بیست سال فرمان صحبت آمد گفتند ابتدای صحبت با اهل خدای
و مجاوران خانه وی کنیم تا مبارک بود قصد مکه معظمه کردند مشایخ
از آمدن ایشان بدل آگاه بودند باستقبال آمدند ایشانرا بصورت مبدل
شده و بحالی که بجز رمق چیزی نمانده بود یافتند و گفتند یا ابا عثمان
بیست سال برین صفت زیستی که آدم و ذریتش در روزگار تو عاجز
شدند بگوی که چرا رفتی و چه دیدی و چه یافتی و چرا باز آمدی گفتند
بسکر رفتم و آفت سکر دیدم و نومیدی یافتم و بعجز باز آمدم جمله
مشایخ گفتند یا ابا عثمان حرام است که بعد از تو بر معبران که عبارت صحو

صحو و سکر کنند که انصاف جمله بدادی و آفت سکر باز نمودی و از جمله
سخنان ایشان است که گفته اند خلاف سنت در ظاهر علامت ریای
باطن بود و گفته اند خوف از عدل اوست و رجا از فضل او و گفته اند
هر که خدا را دوست دارد آرزومند خدای و لقای خدا بود و گفته اند
عاقل آنست که از هر چه بترسد پیش از آنکه باو رسد کار آن بسازد وفات
ایشان در ماه ربیع الاول سال دو صد و نود و هشت هجری بوده
حضرت شیخ احمد بن محمد بن مسروق کنیت ایشان ابو العباس
و اصل از طوس است از قدمای مشایخ و بزرگان این قوم بوده اند و در
بغداد سکونت داشتند و او استاد شیخ علی رودباری و شاگرد حارث
محاسبی اند و با شیخ سری سقطی و محمد بن منصور طوسی صحبت داشته اند
حضرت سید الطایفه شیخ جنید از ایشان حکایات میکرده اند ایشان
فرموده اند هر کس ترک کند تدبیر از زندگانی میکند براحت و نیز فرموده اند
که بسیار نظر کردن بسوی باطل میبرد معرفت حق را از دل وفات شیخ
در سال دو صد و نه هجری بوده **حضرت شیخ طلحه بن محمد صباح ایلی**
رحمه الله از اکمل مریدان شیخ ابو عثمان حیری اند و صاحب مقامات

که صدیق زمانهٔ او بود حضرت شیخ عمرو بن عثمان مکی الصوفی رحمه الله
کنیت ایشان ابو عبدالله است مرید سید الطایفه و استاد حسین بن
منصور حلاج اند و صحبت داشته اند با ابو سعید خراز و عالم بوده اند
بعلوم حقایق چون سخن ایشان باریک شد مردم بکلام منسوب داشتند
و مهجور ساختند و از مکه معظمه بیرون کردند چون بجده رفتند اهل آنجا ایشان را
قاضی آنجا نمودند اصل ایشان از یمن است از بزرگان و سادات این
قوم بوده اند بزرگان این طایفه گویند هر چه بر حسین آمد بسبب دعای عمرو
بن عثمان است که ویرا از خود برنجانید وفات ایشان در بغداد سال
دوصد و نود و شش هجری بوده و بقولی دوصد و نود و یک و بقولی
دوصد و نود و هفت که سال وفات حضرت سید الطایفه است و قول
آخر اصح است حضرت شیخ ابو عثمان واعظ رحمه الله نام
ایشان سعید بن اسمعیل بن منصور است و مولد و منشاء ری بوده
بعد از آن به نیشابور انتقال نمودند و هم در آنجا رحلت فرمودند وفات
ایشان در سال دوصد و نود و هشت هجری است حضرت شیخ سمنون
بن محب الکذاب کنیت ایشان ابو الحسن است و بقولی ابو القاسم

ابوالقاسم خود را کذاب لقب کرده بودند بسببی که در نفحات الانس
مذکور ست و تا کذاب میگفتند ایشان هم باز نمی نگریستند در علم محبت یگانه
بودند با سری سقطی و محمد بن علی قصاب و ابواحمد قلانسی رحمهم الله
صحبت داشته اند و از اقران حضرت شیخ جنید و حضرت شیخ ابوالحسین
نوری بوده اند هر شبانروزی پانصد رکعت نماز میکردند حضرت شیخ
ابواحمد قلانسی گفته اند مردی بر فقرا در بغداد چهل هزار درم نفقه
کرد سمنون گفت یا ابواحمد ما را استطاعت این نفقه نیست برخیز تا
بگوشه رویم و بهر درمی یک رکعت نماز بگذاریم پس بمداین رفتیم
و چهل هزار رکعت نماز گذاردیم وفات ایشان در سال دوصد و نود
و هشت هجری رو داده حضرت شیخ ابوعثمان حیری قدس
سره نام ایشان سعید بن اسمعیل نیشابوری ست و حیره محله
ایست از محلات نیشابور امّا اصل ایشان از ری ست مرید شاه شجاع
و ابوحفص حداد و یحیی بن معاذ رازی صاحب کشف المحجوب فرماید
که حق سبحانه و تعالی مر ابوعثمان را از سه پیر سه مقام عنایت نمود
مقام رجا از یحیی معاذ یافت و مقام غیرت از صحبت شاه شجاع

مشهور اند بابن بغوی و پدر ایشان از بغشور است که مابین هرات و مرو واقع
شده مولد و منشأ ایشان بغداد است و نوری از آن جهت گویند که چون
در خانهٔ تاریک سخن میگفتند از نور باطن ایشان خانه روشن میشد و بنور حق اسرار
مریدان میدانستند مرید سری سقطی اند ذوالنون مصری را دیده بودند و با محمد علی
قصاب و احمد بن الحواری صحبت داشته اند و از اقران سید الطایفه اند در
طریقت مجتهد و صاحب مذهب بوده اند ایشان از مشایخ وقت امیر القلوب
گفته اند و وجد و حالی عظیم داشتند طریقهٔ ایشان را نوریه گویند و معاملت
ایشان موافق جنیدیان است و قاعدهٔ مذهب ایشان تفضیل تصوف باشد
بر فقر و در صحبت ایثار میفرمودند که یک نفس در دنیا نزدیک من دوستتر از
هزار سال آخرت است از بهر آنکه این سرای خدمتست و آن سرای قربت و قربت
بخدمت باشد نقل است که روزی شیخ غسل میکردند دزدی جامهٔ ایشان را برده
هنوز از آب بیرون نیامده بودند که باز آورد و عذر خواست و هر دو دست او خشک شده
بود گفتند الهی چون این جامه باز آورد تو دست این را باز ده شیخ فرمودند تصوف
ترک کردن جمیع حظوظ نفس است و نیز فرموده اند من لم یعرف الله تعالی
فی الدنیا لم یعرفه فی الآخرة هر که نشناخت خدا را در دنیا نمی شناسد او را در

در آ حضرت از اکمل مریدان و اکابر ایشان بودند مشایخ فرموده اند که
هیچکس در زمان ابوالحسن نوری چون او نیکو طریقت و عالی سخن نبوده
شیخ الاسلام گفته اند جوانی خراسانی نزد ابراهیم قصار آمده گفت میخواهم
نوری را بهبینم گفت او چند سال نزدیک با بود هیچ از دهشت بیرون نیاید
یکسال دیگر گرد شهر میگشت و با کس نیامیخت و در سال دیگر در ویرانه
خانه بگرفت و هیچ بیرون نیامد مگر بنماز و سالی خاموشی گزید و با هیچکس
سخن نگفت آن جوان گفت میخواهم البته او را بهبینم ابراهیم او را بنوری
دلالت کرد چون بشیخ رسید از وی پرسیدند با که صحبت داشته گفت
با ابوحمزه خراسانی شیخ گفتند آن مرد که از قرب نشان میدهد و
اشارت میکند گفت آری گفتند چون باو رسی وی را سلام گوئی بگو که
اینجا مائیم قرب بعد بعد است شیخ ابن عربی فرمایند قرب نگویند تا مسافت
نباشد و تا مسافت بود و کانگی بجای پس قرب بعد بود و وفات ایشان
در سال دوصد و نود و پنج هجری بوده و بقولی دوصد و هشتاد و
شش و اصح قول اول است چون شیخ ابوالحسن نوری برحمت حق پیوستند
سید الطایفه فرمودند هیچکس در حقیقت صدق سخن نگفت تا نوری بمرد

کسی بگشاد چها نوری عظیم مثل اژدها دم خود را درون چاه انداخت دانستم که سبب نجات منست و فرستاده حق است دم آنرا بگرفتم و مرا بیرون کشید هاتفی آواز داد که نیکو نجات یافتی یا ابا حمزه که تلفی از تلفی ترا نجات داد نقل است که روزی سید الطایفه شیخ جنید ابلیس را دیدند برهنه بر گردن مردم میجست گفتند ای ملعون شرم نداری ازین مردم ابلیس گفت کدام مردم اینها مردم نیستند مردم آنها اند که در مسجد شونیزیه اند و جگرم سوخته اند چون در مسجد رفتند ابوحمزه خراسانی و ابوالحسین نوری و ابوبکر دقاق را دیدند مراقب نشسته ابوحمزه سر بر آورد و گفت دروغ گفت آن ملعون اولیای خدای ازان عزیز تر اند ابلیس را بر حال ایشان اطلاع باشد وفات ایشان در سال دو صد و نود هجری بوده **حضرت شیخ ابوبکر دقاق رحمه الله** نام ایشان محمد بن عبد الله است جامع علوم ظاهری و باطنی بوده اند و با سید الطایفه صحبت داشته اند و از اقران ابوالحسین نوری و ابوحمزه خراسانی اند وفات ایشان در سال دو صد و نود هجری بوده **حضرت شیخ ابراهیم الخواص رحمه الله** کنیت ایشان ابو اسحق و مسکن بغداد هست صاحب صحو در طریق توکل و تجرید یگانه و از خاصان درگاه الهی بوده اند و از اقران سید الطایفه جنید و نوری و صحبت

و صحبت دار خضر علیه السّلام شیخ اسلام گفته اند که شیخ ابو الحسین خرقانی
گفت در میان سخنانی که ابراهیم خواص با من میگفت این بود که اگر با خضر صحبت
یابی توبه داکر از هری شبی بگذردی ازان توبه کن ممشاد دینوری قدس سره اند
نیم خواب بودم در مسجد بمن نمودند خواهی که دوستی از دوستان یابی برخیز
و بر سر تل توبه شو بیدار شدم برف میبارید آنجا رفتم و ابراهیم خواص را دیدم
مربع نشسته و گرد بر گرد وی مقداری از سه ی سبز هی از برف و با همه برف
که بر سر وی آمده بود در عرق غرق گفتم این منزلت بچه یافتی گفت از خدمت
فقیر وفات ایشان در سال دو صد و نود و یک هجری بوده یوسف بن حسین
ایشان را نشسته دفن کرده بعلت شکم برحمت حق پیوستند گویند هر باری
که فارغ می گشتند غسل میکردند و آنروز که از دنیا برفتند هفتاد بار غسل کرده
بودند و سه پای عظیم بود بار آخر در آب برفتند و قبر ایشان در زیر حصار
طبرک صفاهان است حضرت شیخ ذکریای بن ولویه کنیت ایشان
ابو یحیی است و از اهل نیشابور بودند و از کسب خود قوت می ساختند وفات
ایشان در نیشابور سال دو صد و نود و چهار هجری بوده حضرت شیخ
ابو الحسن نوری رحمه الله نام ایشان احمد بن محمد و بقولی محمد بن محمد و

اندر علم توحید و اشارات امام و یگانهٔ مشایخ بوده‌اند شیخ الاسلام فرموده‌اند
که در علم توحید همه بوده‌اند چهار مشایخ هیچکس از وی نشناسم و نزدیک است
که جز از پیغمبری بودی از بزرگی و مرید محمد بن منصور طوسی و در ارشاد مریدان
ایتی بوده‌اند و با ذوالنون مصری و سری سقطی و بشر حافی و غیر ایشان
از اهل اکابر صحبت داشته‌اند گویند وقتی در عرفات بودند حاجیان دعا
میکردند و میزاریدند ایشان گفتند مرا آرزو آمد که من هم دعا کنم باز گفتم چه دعا کنم
چیزی نمانده که با من نکرده باز قصد دعا کردم هاتفی آواز داد که پس وجود
حق دعا میکنی یعنی پس از یافتن ما از ما چیزی خواهی ایشان گفتند وقت
عزیز خود را جز بعزیزترین چیزها مشغول مکن و گفته‌اند علم آنست که در عمل آرد
ترا و یقین آنست که برگیرد ترا وفات ایشان در سال دو صد و هشتاد و شش
هجری بوده و بقولی دو صد و هشتاد و پنج و یا هفت و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ عباس بن حمزه نیشاپوری رح کنیت ایشان ابو
الفضل است و با ذوالنون مصری صحبت داشته‌اند حضرت بایزید بسطامی
را دیده وفات ایشان در ماه ربیع الاول سال دو صد و هشتاد و هشت
هجری بوده **حضرت شیخ ابوحمزهٔ بغدادی** رحمه الله نام ایشان

ایشان محمد بن ابراهیم است با بشر حافی و سری سقطی و ابوتراب نخشبی
صحبت داشته اند و مرید حارث محاسبی اند و از اقران ابوالحسین نوری
و خیر نساج بودند وقتی در بغداد از قرب الهی خبری می اندیشیدند از خود
غایب گشتند همچنان در رفتن ایستادند چون با خویشتن آمدند خود را در باغی
دیدند زیر سیلی

حضرت شیخ ابوحمزه خراسانی رح

اصل ایشان
از نیشابور است و از اجله مشایخ و در توکل یگانه بوده با ابوتراب نخشبی و
شیخ ابوسعید خراز صحبت داشته اند و از معاصران سید الطایفه بوده اند
صاحب کشف المحجوب نوشته اند که روزی در بیابانی ایشان در چاهی افتادند
چون سه روز بگذشت گروهی بآنجا رسیدند با خود گفتم که ایشان را آواز دهم
باز گفتند که خوب نباشد که از غیر مدد خواهم شکایت کنم که خداوند من مرا در
چاه انداخته شما برآرید آن گروه بر سر چاه آمدند گفتند این چاه در میان
راه است مبادا بیخبری بیاید و بیفتد تا بجهت ثواب سر این چاه را بپوشیم
ابوحمزه گفتند نفس من با ضطراب آمد و از جان خود نومید شدم و ایشان
آنجا سر چاه پوشیده رفتند من با حق مناجات کردم و از غیر او دنیا امید
گشتم چون شب شد از سر چاه آوازی شنیدم چون دیدم سر چاه را

دو صد و هفتاد و نه هجری بوده حضرت سهیل بن عبد الله تستری
قدس سره کنیت ایشان ابو محمد است و حنفی مذهب مرید ذو النون مصری
و از کبار علمای این طایفه و اوتاد عراق اند و جامع بودند میان حقیقت و شریعت
طریقه سهیلیه منسوب بایشان است و بنای این طریقه بر اجتهاد و مجاهده نفس است
صاحب کشف المحجوب نوشته اند سهیل بن عبد الله تستری آن روز که از مادر
زاد صایم بودند و آن روز که از دنیا برفت نیز صایم بود از ایشان پرسیدند
که نشان بدبختی چیست گفتند که ترا علم دهد و توفیق عمل ندهد و عمل دهد و اخلاص
ندهد که عمل کنی بیکار کنی و دیدار و صحبت دهد با نیکان و ترا قبول ندهد گفته اند که
در شبانروزی هر که یکبار خورد این خوردن صدیقان است گفته اند هر که گرسنگی
کشد شیطان گرد او نگردد و بحکم خدا تعالی گفته اند در سر همه آفتها سیر خوردن است
و گفته اند هر وجدی که کتاب و سنت گواه آن نبود باطل باشد و گفته اند هیچ
معصیتی عظیم تر از جهل نیست و گفته اند بزرگترین کرامات آنست که خوی بد خود را
بخوی نیک بدل کنی و گفته اند هیچ معصیتی بزرگتر نیست از فراموشی حق و گفته
اند خداوند را هر روزی و شبی و ساعتی عطایاست و بزرگترین عطایا آنست
که ترا ذکر خود الهام کند و گفتند هیچ یاری دهی نیست الا خدای و هیچ دلیلی نیست

نیست الا رسول خدای صلعم هیچ زادی نیست الا التقوی هیچ علمی نیست الا صبر
و گفته اند خدای ما خلق بلا بیافرید و فرمود بمن راز گوئید و اگر راز نگوئید بمن نگوئید
و اگر این نکنید حاجت از من باز خواهید و گفته اند هرگز دل زنده نشود تا نفس
نمیرد و گفته اند تصوف اندک خوردن است و با خدای آرام گرفتن و از خلق
گریختن و گفته اند توکل آنست که اگر چیزی بود و اگر چیزی نبود در هر دو حال ساکن
باشی و گفته اند عبودیت رضا دادن است بفعل خدای و گفته اند نفس از
سه صفت خالی نیست کافر است یا منافق یا مرائی وفات ایشان در ماه
محرم سال دو صد و هشتاد و سه هجری بوده و این قول اصح است و مدت عمر
شریف هشتاد گویند روزی که جنازه ایشان را برداشتند مردم بسیار جمع بودند
جهود هفتاد ساله که آن مشغله را شنید بیرون آمد چون بجنازه رسید آواز بر آورد
که ای مردمان آنچه که من می بینم شما می بینید گفتند چه می بینی گفت فرشتها
از آسمان می آیند و خود را بر جنازه می مالند و مسلمان شد حضرت شیخ
ابوسعید خراز روح الله نام ایشان احمد بن عیسی است و لقب خراز
و اصل ایشان از بغداد و طریقه خرازیه منسوب است بایشان و اول کسیکه
در فنا و بقا عبارت کرد ایشان بودند و از بزرگان و قدمای مشایخ اند و

بگفتند سهیل تستری و سید الطایفه گفتند اگر روا بودی که پس از پیغمبر صلعم
پیغمبری بودی حمدون بودی ایشان گفته اند هرچه خواهی که پوشیده بود بر کس
آشکارا مکن و گفته اند من شما را به دو چیز وصیت کنم صحبت علما و اجتناب از
جهال و گفته اند توکل دست بخدای زدن است و گفته اند اگر توانی که کار خود
بخدای بازگذاری بهتر است از آنکه بحیله و تدبیر مشغول شوی و گفته اند من
نیک خوئی را ندانم الا در سخاوت و بدخوئی را نشناسم مگر در بخل و گفته اند
تواضع آن بود که کس را بجز محتاج نه بینی در دو جهان وفات ایشان در
سال دو صد و هفتاد و یک هجری بوده و قبر ایشان در هرات است

شیخ فتح بن شخرف قدس سره

کنیت ایشان ابو نصر است و اصل او از مرو و از قدمای مشایخ خراسان اند
گویند در حالت نزع با خود چیزی میگفتند مردم گوش میداشتند میگفتند الهی
اشتد شوقی الیک فعجل قدومی علیک بار خدایا بسیار شده شوق من بسوی تو
تعجیل کن رفتن مرا نزد خود چون ایشان را میشستند بر ساق پای او نوشته
دیدند که الفتح لله وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دو صد و هفتاد
و سه هجری بوده بر جنازه ایشان سی هزار کس نماز گذاردند

حضرت شیخ ابو عبد الله مختار

نام پدر ایشان محمد بن احمد و اصل از هرات است و از متقدمان و بزرگان مشایخ
هرات اند و پیر شیخ ابو یعلی بن مختار العلوی الحسینی فرموده اند طعام چنان خور
که او را خورده باشی نه او ترا اگر تو او را خوردی همه نور شود و اگر او ترا همه دود گردد
وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد و هفت هجری بوده و قبر در هرات است

حضرت شیخ ابو عبد الله مغربی رح

نام ایشان محمد اسمعیل است استاد ابراهیم خواص و ابراهیم بن شیبان کرمان
شاهی و مرید ابو الحسن علی رزین اند و ایشان مرید خواجه عبد الواحد زید
و ایشان مرید شیخ حسن بصری اند قدس الله اسرارهم وقتی بر سر کوه
سینا سخن می گفتند سخن بجایی رسید که گفت بنده با او چندان نزدیکی جوید که
فرو ماند فرو اسنگ از کوه می جستند و پاره پاره میشدند و بهامون می آمد و گفته اند چون
خوارترین مردم درویشی بود که با توانگران مداهنه کند و عظیم ترین خلق را تواضع
کند وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد و نه هجری بوده و مدت عمر یکصد
و بیست و دو سال و قبر ایشان بر سر کوه سینا است **شیخ ابو عبد الله
الخاقان الصوفی** رحمة از کبار صوفیه بغداد اند وفات ایشان در سال

حال این بود جوانمرد بنود وفات ایشان در سال شصت و چهار هجری
و بقولی در صد و شصت و پنج واقع شده حضرت شیخ علی بن موفق
بغدادی رح از قدمای مشایخ عراق و بزرگان این قوم بوده اند حضرت
شیخ ذوالنون مصری را دیده اند و سفر بسیار کرده و هفتاد حج گذارده اند
وقتی بعد از حج با خود تاسف میگفتند که میروم و می آیم نه دل و نه وقت من
خود در چه شمارم آن شب حق تعالے را بخواب دیدند که ایشانرا گفت ای
پسر موفق تو بخانه خویش خوانی کسی را که بخواهی اگر من ترا نخواستمی نخواندمی
گویند روزی در راه کاغذی یافتند و در آستین خود نگاهداشتند چون از
آستین برآوردند دیدند که دران کاغذ نوشته اند ای ابن موفق از فقر
میترسی و حال آنکه پروردگار توام و ایشان گفته اند خداوندا اگر من ترا
از بیم آتش دوزخ می پرستم در دوزخ فرود آر و اگر بامید بهشت می پرستم
هرگزم در انجا جای مده و فرود میار اگر بمهر می پرستم یکدیدار بنمای و بس از انچه
هرچه خواهی بکن وفات ایشان در سال دو صد و شصت و پنج هجری بوده
و قبر ایشان در هرات است نزدیک باغ سفید و گویند که شیخ الاسلام خواجه
عبد الله انصاری هر وقت سوار بدانجا رسیدے فرود آمدے و بادب گذشتے

حضرت شیخ احمد بن وهب رحمه الله

کنیت ایشان ابوجعفر است و اصل از بصره گفته اند هر که بطلب قوت برخاست
نام فقر از وی برخاست وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد هجری بوده

حضرت شاه شجاع کرمانی قدس سره

کنیت ایشان ابوالفوارس است و از ابنای ملوک بوده اند و مرید ابوحفص حدّاد اند
بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند چون ابوتراب نخشبی و ابوذراع بصری
و ابوعبید بصری گویند شاه چهل سال نخفتند وقتی در خواب شدند حق تعالی را
بخواب دیدند پس ازان پیوسته خواب کردندی چنانچه ایشانرا خفته یا در طلب
خواب می یافتند شاه گفته اند علامت صبر سه چیز است ترک شکایت و صدق
رضا و قبول قضا بدلخوشی وفات ایشان بعد از سال دو صد و هفتاد هجری واقع شد

حضرت حمدون قصار قدس سره

کنیت ایشان ابوصالح است و نام پدر ایشان عماره و طریقه قصاریه منسوب
بایشان است و درین طریق اظهار و نشیر بود صاحب کرامات و امام اهل ملامت
و در مذهب سفیان ثوری بوده اند و با ابوتراب نخشبی و علی نصرابادی و ابوحفص
صحبت داشته اند اول مسئله که از ایشان اصحاب بعراق بردند احوال

کسی که از مشایخ پس از خلفای راشدین بر منبر شد ایشان بودند باین لسان
گفتند قومی اند که میگویند با بجای رسیده ایم که ما را نماز نباید کرد گفتند بگوئید
رسیده اند اما بدوزخ گویند که روزی با برادر بدهی میگذشتند برادر ایشان گفت
خوش دهی است فرمودند خوشتر ازین دل آنکس است که ازین ده فارغ است
و گفته اند با مردمان سخن کم گوئید و با خدای بسیار گفته اند یک گناه بعد از توبه
زشت تر بود از هفتاد گناه پیش از توبه گفتند سه خصلت از صفات اولیاست
اعتماد بر خدای در همه چیز و بی نیاز بودن به و از همه چیز و رجوع کردن با و
در همه چیز و گفته اند منتهای بهترین صدیقانست پرسیدند نشان محبت
چیست فرمودند آنچه به نیکوی زیاده نشود و بجفای نقصان نه پذیرد شخصی
گفت مرا وصیت کنید فرمودند سبحان الله چون نفس من از من قبول
نمی کند دیگری چون قبول کند و گفته اند الهی تو دوست میداری که من ترا
دوست دارم با آنکه بی نیازی پس من چگونه دوست ندارم با همه احتیاج
و گفته اند الهی اگر من نتوانم که از گناه باز ایستم تو میتوانی که گناه بیامرزی و
گفته اند الهی مرا عمل بهشت نیست و طاقت دوزخ ندارم اکنون کار بفضل
تو افتاده وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و هشت هجری گردیده

زده‌اند و قبر ایشان در نیشابور است در قبرستان حیره حضرت شیخ
ابوحفص حداد رحمه الله نام ایشان عمرو بن سلمه است و اصل ایشان
از نیشابور است از بزرگان زمان و شیخ ملامت بودند عبد الله باوردی و استاد
ابوعثمان حیری اند با سید الطایفه جنید ملاقات کرده اند گویند روزی
می گذشتند یکی را متحیر و گریان دیدند پرسیدند چه حال داری گفت خری داشتم
گم شده جز آن هیچ نداشتم ایشان توقف کردند و گفتند بعزت تو که گام
برندارم تا خر او باز نرسد در حال خر او پدید آمد نقل است که یکی از ایشان
طلب وصیت کرد گفتند یا اخی لازم یک در باش تا همه درها بر تو گشاده
گردد و لازم یک سید باش تا همه سادات ترا گردن نهند و گفته اند کرم انداختن
دنیاست برای کسی که بآن محتاج است نقل است که حضرت شبلی ایشانرا
چهار ماه مهمانی کردند و هر بار حلوای و طعامی دیگر بساختند و چون بوداع رفتند
و گفتند یا شبلی اگر به نیشابور آئی میزبانی و جوانمردی بتو آموزم گفتند یا
ابوحفص چه کردم فرمودند تکلف کردی و متکلف جوانمرد نبود مهمان را چنان
بایست داشت که خود را تا با آمدن مهمان گرانی نه آیدت و برفتن شادمانی
نه چون تکلف کنی آمدن بر تو گران آید و در رفتن بر دل آسانی شود هر گاه با مهمان

از بزرگان مشایخ خراسانند و با ابو حفص صحبت داشته‌اند و بارها بر قدم تجرید سفر کرده‌اند شخصی ایشان را گفت یکدینار زر سرخ دارم میخواهم بتو بدهم مصلحت چه می بینی گفتند اگر بدهی ترا بهتر و اگر ندهی مرا بهتر فرمودند هر واعظی که توانگر از مجلس او نه درویش برخیزد و درویش نه توانگر او نه واعظ است وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و پنج بوده **شیخ محمد بن علی حکیم الترمذی قدس سره** کنیت ایشان ابو عبد الله است طریقهٔ حکیمیه منسوب است بایشان و سخن ایشان در اثبات ولایت است از متقدمان و محتشمان مشایخ اند و صاحب تصانیف بسیار در احادیث اسناد عالی داشتند و از خواص یاران امام اعظم رضی الله عنه صحبت دار خضر بودند علیه السلام و هر روز یکشنبه با خضر علیه السلام ملاقات میکردند و واقعات از یکدیگر می پرسیدند گویند یکبار تصانیف خود را در آب انداختند خضر علیه السلام آنهمه را پیش ایشان باز آورد و گفت خود را پیش بدین مشغول میدار ایشان گفته‌اند صد شیر گرسنه در رمه گوسفندان چندان تباه نکنند که یکساعت شیطان کند و صد شیطان آن تباهی نکنند که یکساعت نفس آدمی **نقل است** که در جوانی صاحب حسن بوده‌اند زنی صاحب جمال ایشان را بخود دعوت کرد باو التفات نکردند وقتی آن زن خبر یافت

یافت که بباغ رفته اند خود را بیار است و آنجا رفت از باغ بگریخته و زن بدو عقب
میدویدند و توجه نکردند بعد از مدتی که بس گشتند این سخن بیاد ایشان آمد و در
خاطر گذشت چه بودی اگر حاجت آن زن روا کردمی بعد از آن تایب گشتمی چون
این در خاطر خطور کرد اندوهناک شد و گفتند ای نفس خبیث در جوانی در
خاطر این نبود اکنون بعد از ریاضتهای بسیار در پیری پشیمانی میشود بجهت این
خطره سه روز ماتم داشتند بعد از ۳ روز پیغمبر صلعم را بخواب دیدند فرمودند
ای محمد رنجور مشو نه از آن است که در روزگار تو رجعتی است بلکه آن خاطر از آن بود
که از ایام جوانی تا حال چهل سال دیگر بگذشت و مدت ما از دنیا در گذشت
و دور افتادیم ترا جرمی نیست و در حال تو قصوری نرفته و آنچه دیدی از
دراز کشیدن مدت مفارقت ماست و ازین باید دانست که درین ایام که سال
هزار و چهل و نه هجری است و از زمان پیغمبر صلعم دور گشته در دلها و عملها و نیتها
خصوصا در دنیا داران چقدر تفاوت رفته باشد وفات ایشان در سال
دو صد و پنجاه و پنج هجری واقع شده حضرت شیخ یحیی بن معاذ رازی
قدس سره کنیت ایشان ابو زکریا است و لقب واعظ در باب ایشان
بعضی از اکابر گفته اند خدا را دو یحیی بود یکی از انبیا و دیگر از اولیا و اول

را از ایشان پوشیده دارید و زنار را بر عنبت که زعنبت شما دیده بعضی از
عبادت را الشما بیاموزند و اهل معرفت بسکوت یعنی پیش عارف حرف
گفتن خوب نیست وفات ایشان در بیست و ششم شعبان سال دو صد
و پنج هجری واقع شده نقل است که چون برحمت حق پیوستند آن شب
هفتاد کس رسول صلعم را بخواب دیدند که آنحضرت میفرمایند دوست خدای
ذوالنون خواهد آمد باستقبال او آمده ام و چون جنازه ایشانرا می بردند
مرغان بسیار بر جنازه پر درهم بافتند چنانکه همه خلق را سایه خود پوشیدند
و هیچکس از آن قسم مرغانرا ندیده بود و خلق ازان کاری که نسبت بایشان
داشتند باز آمدند و تایب گشتند و قبر حضرت شیخ در مصر است و بر قبر ایشان
نوشته یافتند چنانکه بخط آدمیان مانند بود ذوالنون حبیب الله من الشوق
قتیل الله و بعضی از منکران هرگاه آن نوشته را ستردند باز نوشته
می یافتند حضرت شیخ ابوتراب نخشبی قدس سره نام ایشان
عسکر بن الحصین است و بقولی عسکر بن محمد بن الحصین از اکمل مشایخ
خراسان بوده اند و با بو حاتم عطار بصری و حاتم اصم صحبت داشته اند
و بر قدم تجرید سیاحت بسیار نموده اند گفته اند توکل آنست که خود را در

در دریای عبودیت افگنی و دل در غذای بسته داری اگر دهد شکر کنی و اگر باز گیرد صبر
کنی و گفته اند هیچ از عبادت چیزی منفعت تر از اصلاح خواطر دل با فقر و
عبیر ملد کرده دامن بست، غبار کرد دلها رفته باشی، وفات ایشان در
هفدهم جمادی الاول سال دو صد و چهل و پنج هجری بوده چون در بادیه
بصره برحمت حق پیوستند بعد از چندین سال جماعه بانجا رسیدند و ایشانرا
دیدند رو بقبله ایستاده و خشک گشته و عصا در دست در کوه در پیش نهاده
و از درنده ها هیچ ضررے نرسیده حضرت شیخ ابراهیم بن عیسی
رحمه الله اصل ایشان از اصفهانست با معروف کرخی صحبت داشته
اند و از متقدمان مشایخ و صاحب کشف و کرامات بوده اند فرموده اند هرگاه
خواهی کسی را از اولیای حق بشناسی این بگوی هو الاول و الآخر و الظاهر
و الباطن و هو بکل شیء علیم وفات ایشان در اصفهان سال دو صد و چهل و
هفت هجری واقع شده حضرت شیخ ذکریای بن یحیی الهروی
از کبار مشایخ مستجاب الدعوة بودند امام احمد حنبل رضی الله عنه فرموده
اند ذکریای از جمله ابدال است وفات ایشان در هرات ماه رجب سال
دو صد و پنجاه و پنج هجری بوده شیخ ابو محمد العبد السنجری

و تجرید بود و مذهب نادانستن رضاست و از جمله مقامات وفات ایشان
در بغداد سال دو صد و چهل هجری روی داده نیز چنین آورده‌اند که حضرت
ذوالنون مصری رحمه الله کنیت ایشان ابوالفیض است و نام ثوبان بن
ابراهیم در اصل ایشان از اهل مصر است شاگرد حضرت امام مالک و مرید
اسرافیل و از بزرگان این قوم و کبار مشایخ و پیشوای اهل ملامت و صاحب
ریاضت و کشف و کرامت و در تجرید و توحید یگانه و سر عارفان زمانه بوده
اند تا در حیات بودند خود را چنان پنهان داشتند که بر حقیقت حال ایشان
هیچکس واقف نگشت بزرگی و خوارق حضرت شیخ زیاده از آن است که
در قید ضبط در آید روزی همراه جماعتی در کشتی نشسته بازرگانی را گوهری
گم شده بهم اتفاق کردند که ایشان برده اند میرنجانیدند و اهانت میرسانیدند
چون کار از حد گذشت گفتند خداوندا تو میدانی که من نبرده ام هزاران
ماهی سر از دریا بر آوردند و در دهان هریکی گوهرے یکی از آنها بگرفتند
و بایشان دادند اهل کشتی چون این واقعه را دیدند در پای ایشان می افتادند
و عذر میخواستند و همین نقل را صاحب کشف المحجوب از زبان ذوالنون
مصری قدس سره نسبت بخود ان مرقع داری که اندر یک کشتی با ایشان

ایشان بوده مینمایند فرمودند هرگز از نان و آب سیر نخوردم تا نه معصیت
کردم خدایرا و نه قصد معصیت در من پدید آمد گویند چون میخواستند بنماز مشغول
شوند میگفتند بار خدایا بکدام قدم آیم بدرگاه تو و بکدام زبان گویم راز تو
و بکدام دیده نگرم بقبله تو و بکدام لعنت گویم نام تو از بی سرمایگی
سرمایه ساختم و بدرگاه تو آمدم فرمودند راه راست آنراست که از خدای
ترسان است چون ترس برخاست از راه افتادی و فرمودند دوستی
با کسی کن که بتغیر تو متغیر نگردد و فرمودند معرفت قرار نمیگیرد در شکمی که از
طعام پر باشد و نیز فرموده اند که توبه عوام از گناهان است و توبه خواص
از غفلت فرموده اند علامت محبت خدای آنست که متابعت حبیب خدا
کند در اخلاق و افعال و اوامر و سنن حضرت شیخ را پرسیدند که از
مردم پرهیزگارتر کیست فرمودند آنکس که زبان خود نگاه دارد و پرسیدند علامت
توکل چیست فرمودند طمع از خلایق منقطع گردانیدن پرسیدند امروز
گرا بیشتر فرمودند به خوترین مرد مانرا پرسیدند دنیا چیست فرمودند هرچه
ترا از حق مشغول دارد و پرسیدند سفله کیست فرمودند آنکه بخدای راه نداند
و دنیا مورد شیخ فرمودند ای مریدان علمارا ملاقات کنید بجهل سیعی اسرار خود

در صد و سی و دو هجری بوده است

حضرت شیخ حاتم بن عنوان اصم

کنیت ایشان ابو عبد الرحمن و اصل از بلخ حنفی مذهب و مرید شیخ شقیق بلخی و صاحب علوم ظاهر و باطن بوده اند گویند ایشان اصم نبوده اند ضعیفه با ایشان سخن میگفت و در اثنای سخن از وی بادی جدا شد بجهته دفع خجالت او گفتند آواز بلند تر کن که من نمی شنوم و خود را چنان فرا نمودند که گوش ایشان گران است و آن را نشنیده اند ضعیفه شادمان شد و این لقب بر ایشان بماند گویند شخصی بسفر میرفت یکی از ایشان وصیت خواست فرمودند اگر یار خواهی خدای بس و اگر همراه خواهی کرام الکاتبین بس و اگر عبرت خواهی دنیا بس و اگر مونس خواهی قرآن بس و اگر کار خواهی عبادت خدا بس و اگر وعظ خواهی مرگ بس و اگر اینکه گفتم پسندیده نیست دوزخ ترا بس فرموده اند شهوت سه قسم است یکی در طعام و دیگر در گفتار و دیگر در نظر پس نگاه دار خویش را با عتماد خداوند و زبان را براست گفتن و چشم را بعبرت نگریستن وفات ایشان در سال دو صد و سی و هفت هجری بوده بموضع باسجرد که از نواحی مخنت

حضرت شیخ احمد بن خضرویه قدس سره

کنیت ایشان ابو حامد است و اصل ایشان از بلخ مرید حاتم اصم و از بزرگان
مشایخ خراسان اند سلطان ابراهیم ادهم و حضرت شیخ بایزید بسطامی و ابو تراب
نخشبی و ابو حفص حداد را دیده و طریقه ملامتیه داشتند و جامه بروی لشکریان
داشتند شیخ احمد فرموده اند هرکه درویشانرا خدمت کند به چیز مکرم شود
تواضع و حسن ادب و سخاوت و گفته اند هیچ خواب گران نیست از خواب
غفلت وفات ایشان در سال دو صد و چهل هجری بوده و مدت عمر نود
و پنج سال است و قبر در بلخ است **شیخ ابو العباس حمزه بن محمد**

حارث بن اسد محاسبی رح

از متقدمان مشایخ هرات و مستجاب الدعوة بودند فرموده اند هرکرا صحبت
اولیا آراسته نسازد بهیچ پند آراسته نگردد وفات ایشان دو صد و چهل
و یک هجری بوده **حضرت شیخ ذو النون مصری رحمه الله** کنیت ابو
عبد الله است و اصل از بصره از علمای و قدمای مشایخ در جمیع اولیای وقت
بایشان بوده گویند چهل سال روز و شب پشت بدیوار ننهاده اند جز بدو زانو
ننشسته پرسیدند این محنت چراست فرمودند شرم دارم که در مشاهده الهی
بنده وار نه نشینم طریقه محاسبه بایشان است منسوب و سخن ایشان اندر توحید

انگشت بر گلو نهادند و بیفتادند چون مردم نگریستند برحمت حق پیوسته بودند
و خط سبزی بر گلوی ایشان ظاهر بود ط

حضرت شیخ بشر حافی قدس سره

کنیت ایشان ابونصر و نام پدر ایشان حارث بن عبدالرحمن بن عطا ابن
بن ماهان بن عبدالله و اصل ایشان از مرو است از قدمای مشایخ و بزرگان
این قوم و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند مقیم بغداد و از اوتاد عراق
بوده اند مرید خال خود اند علی خشرم صحبت داشته اند و با امام احمد حنبل
رضی الله عنه و فضیل عیاض قدس الله گویند تا ایشان در حیات بودند هیچ
چارپایی در راههای بغداد روث نکرد بجهت حرمت تعظیم ایشان که همیشه پابرهنه
می بودند روزی مردی را ستوری روث انداخت فریاد برآورد که بشر از عالم
برفت چون تحقیق کردند چنان بود نقل است که پیغمبر صلعم را بخواب دیدند
که می فرمایند ای بشر میدانی که خدای تعالی چرا ترا برگزیده از میان اقران
بلند گردانید مرتبه ترا گفتند یا رسول نه فرمودند از بهر آنکه متابعت سنت من کردی
و حرمت داشتی صالحان را و نصیحت کردی برادران را و دوست داشتی مرا و اصحاب
و اهل بیت را ولادت ایشان بقول ابن کثیر شامی در بغداد سال دو صد

دو صد و پنجاه هجری است وفات ایشان روز چهار شنبه دهم محرم سال
دو صد و بیست و هفت هجری بوده و قبر بیرون شهر بغداد است و چون
برحمت پیوستند آواز نوحه جنیان از خانه ایشان بگوش مردم میرسید و
بعد از وفات ایشانرا بخواب دیدند پرسیدند که خدایتعالی با تو چه کرد فرمود
که امرزید مرا و آنها را که بر جنازه من حاضر شدند و آنها که مرا دوست دارند تا
بقیامت

حضرت شیخ احمد بن الحواری رح

کنیت ایشان ابو الحسن است و اصل از دمشق مرید ابو سلیمان دارانی اند
والد ایشان نیز از متورعان و عارفان بودند و خاندان ایشان خاندان
زهد و ورع بوده از بزرگان این قوم و ممدوح مشایخ اند گویند ایشانرا با
ابو سلیمان دارانی عهدی بوده که هرگز مخالفت فرمان او نکنند روزی سلیمان
در مجلس سخن میگفتند ایشان آمدند و با ابو سلیمان گفتند تنور تافته شد
چه میفرمائی ابو سلیمان جواب ندادند سه بار مکرر گفتند ابو سلیمان را دل
به تنگ آمد گفتند برو و در آنجا بنشین ابو سلیمان ساعتی مشغول شدند بعد از آن
یاد ایشان آمد که با احمد چه گفته ام فرمودند احمد را بجوئید در تنور خواهد بود چون
جستند در تنور یافتند و یکموی ایشان نسوخته بود وفات ایشان در سال

شیخ فرمودند سه چیز قرین عقوبت فراغت دل و سبکی حساب و راحت نفس و سه چیز لازمه توانگر است رنج تن و شغل دل و سختی حساب شهادت ایشان در سال یکصد و نود و چهار هجری بوده قبر ایشان در ختلان است ۵

حضرت شیخ یوسف اسباط رحم

صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند جامع در علوم ظاهر و باطن و در تجرید و توکل یگانه بوده اند و شیخ فریدالدین عطار ایشان را از زهاد تابعین نوشته اند گویند هفتاد هزار درم میراث یافته اند و هیچ ازان صرف خود نه نموده بفقرا دادند برگ خرما می بافتند و مزد آنرا قوت خود میکردند وفات ایشان در سال یکصد و نود و شش هجری واقع شده است

حضرت ابوسلیمان دارانی

نام ایشان عبد الرحمن بن احمد بن عطیه است از قدمای مشایخ شام اند و علمای این قوم در زهد و ورع یگانه و پیشوای زمانه خود بوده اند و دارا دهی است از دهها دمشق از ایشان پرسیدند که حقیقت معرفت چیست گفتند آنست که مراد جز یکی نبود در دو جهان وفات ایشان در سال دو صد و پانزده هجری بوده و قبر در موضع دارا است

حضرت شیخ بشر حافی رحمه الله

نام پدر ایشان غیاث است که مولای زید بن الخطاب بوده از متقدمان مشایخ اند و اصل ایشان

ایشان از زیس است و آن قریه ایست از توابع مصر گفته اند که در دلی که دنیا
مقام کند بیرون میرود از آن دل آخرت و نیز گفته که از سخنان این طایفه هیچ
چیز بدل من قرار نگرفت تا آنکه دو گواه عدل از کتاب و سنت بران یافتم و نیز گفته
اند افضل اعمال خلاف خواهش نفس است وفات ایشان در ذی حجه سال
دو صد و هژده هجری و بقولی نوزده بوده است ؟

حضرت شیخ فتح بن علی موصلی رحمه الله

اصل ایشان از موصل است و از متقدمان مشایخ موصل بوده اند و با سی
کس از بزرگان صحبت داشته اند که همه ابدال بودند ایشان فرموده اند که
اول بار که عبدالله حبیق را رحمه الله دیدم مرا گفت یا خراسانی چهار چیز بیش
نیست چشم و زبان و دل و هوا چشم جائی منگر که نشاید و بزبان سخنی مگو
که خدای در دل تو بخلاف آن داند و دل نگاه دار از خیانت و کبر بر مسلمانان
و هوا نگاه دار در سر و هیچ مجوی باد و گر این هر چهار بدین صفت نباشد
خاکستر بر سر باید کرد که آن در شقاوت تو بود وفات ایشان روز عید الضحی
سال دو صد و بست هجری بوده گویند روز عید دیدند که مردم قربان میکنند
گفتند الهی میدانی که چیزی ندارم که برای تو قربان کنم من این دارم بس

بخشنده همین گفتند اگر عذاب کنی ترا دوست دارم و اگر عفو کنی دوست دارم
روزی شخصی پیش ایشان آمد گفت ای شیخ میخواهم که از تو چیزی آموزم
گفتند بخواه آنچه میخواهی گفت خرما میخواهم خرمای تر بود زنبیلی بدست او داد دید که پر از
خرمای تر بود وفات ایشان در سال یکصد و شصت و هفت هجری بود

حضرت امام عبد الله بن مبارک رح

شاگرد حضرت امام اعظم رضی الله عنه در فنون علوم جامع و صاحب
کشف و کرامات و از مصاحبان سفیان ثوری و فضیل عیاض بوده اند
و مشایخ کبار را دریافته اند نقل است که روزی در کوچه نشسته بود نابینایی
را گفتند که عبد الله مبارک می آید هر چه می باید بخواه نابینا گفت دعا کن تا
حق تعالی چشم من باز دهد ایشان دعا کردند همان لحظه حق تعالی چشم باو باز
داد صاحب کشف المحجوب نوشته اند که والد امام عبد الله روزی
بباغ بطلب ایشان رفت و ایشان را خفته یافت و دید که ماری بزرگ شاخه
ریحان در دهان گرفته مگس از روی ایشان میراند ولادت ایشان در
سال یکصد و هژده و وفات در ماه رمضان سال یکصد و هشتاد و یک هجریه بود

حضرت محمد صبیح المشهور بابن سماک رح

کنیت ایشان ابو العباس است از قدمای و علمای این قوم و صاحب مقامات علیه و کرامات جلیه بوده اند و با سفیان ثوری صحبت داشته اند فرموده اند بهترین تواضع آنست که خود را بر هیچ کس فضل ننهی و فرموده اند طمع رسنی است در گردن و بندیست بر پای بردار تا برهی وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد و سه هجری بوده ط

حضرت شقیق بن ابراهیم بلخی قدس سره

کنیت ایشان ابو علی و اصل ایشان از بلخ است از قدمای مشایخ و صاحب کرامات ارجمند و مقامات بلند و مقتدای زمان خود بوده اند حضرت امام موسی کاظم را دریافته اند و با سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند و حنفی مذهب بوده اند روزی از سلطان ابراهیم ادهم پرسیدند که شما در معاش چه میکنید گفتند چون می یابیم شکر میکنیم و چون نیابیم صبر میکنیم شیخ شقیق فرمودند ما چون یابیم ایثار کنیم و چون نیابیم شکر کنیم سلطان بوسه بر سر ایشان دادند و گفتند استاد توئی روزی شخصی بخدمت ایشان آمد و گفت ایها الشیخ گناه بسیار دارم و میخواهم که توبه کنم گفتند که دیر آمدی گفت نه زود آمدم گفتند چرا گفت هر که پیش از مرگ آید اگر چه دیر آمده باشد زود آمده است

خود بار پیش طبیب نفرستادم شیخ عبد الله مبارک فرموده اند که از هزار و صد
بزرگ شنیده ام که میگفتند واعظتری از سفیان ندیده ام گویند چون سفیان را
حج فوت شده بود آهی کشید ایشان گفتند چهار حج کرده ام همه بتو دادم تو
این آه بمن ده گفتا دادم آن شب بخواب دیدند که ایشان را میگویند که سود
کردی اگر به همه اهل عرفات قسمت کنی توانگر شوند نقل است که میفرمودند
که ده جزو است نه از آن رعایت و یکی از بهر خدا اگر از آن یک جزو که از بهر
خداست در سالی یک قطره از چشم بیاید بسیار بود و هم فرموده اند زهد نه
با پلاس پوشیدن و نه نان جو خوردن است لیکن دل در دنیا نابستن است و
امل کوتاه کردن است و هم فرموده اند که اگر به نزدیک خدای شوی با گناه بسیار
که میان تو و خدا بود آسان تر از آنکه یک گناه میان تو و بندگان او بود
و فرموده اند یقین آنست که متهم نداری خدا را در هر چه بتو رسد وفات
ایشان به بصره سیوم ماه شعبان سال یکصد و شصت و یک هجری
بوده و بقولی شصت و دو و مدت عمر شریف شصت و سه سال چون
ایشانرا غسل میدادند در پیشانی ایشان نوشته دیدند فسیکفیکهم الله

حضرت داود بن نصر طائی رحمة الله

کنیت ایشان ابوسلیمان است شاگرد امام المسلمین ابوحنیفه کوفی اند رضی الله
عنه و مرید حبیب راعی دارد و از قدمای مشایخ و جامع علوم ظاهر و باطن و فقیه و مقتدا
بودند با فضیل عیاض و سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند نقل است
که یکی در پیش ایشان نشسته بود و در ایشان بسیار می نگریست فرمودند
چنانچه بسیار گفتن کراهیت دارد و بسیار دیدن نیز مکروه است ایشان فرمودند
ای پسر اگر سلامت خواهی دنیا را تو وداع کن و اگر کرامت خواهی بر آخرت
تکبیر گوی که این هر دو محل حجاب است وفات ایشان در سال یکصد و شصت
و دو و بقولی شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان در بغداد است

حضرت عتبه بن غلام رحمه الله

نام پدر ایشان آبان بن صمعه است از مقتدایان و بزرگان مشایخ و متقدمان
اینقوم و صاحب احوال و مقامات عالیه بوده اند و از تبع تابعین و مرید
حضرت شیخ حسن بصری اند و صایم الدهر میبودند روزی با شیخ حسن بصری
بکنار دریا میرفتند ایشان بر آب روان شدند شیخ تعجب نموده گفتند
ای عتبه این مرتبه بچه یافتی فرمودند که تو سی سال است که آن میکنی که می فرماید
و من آن میکنم که او میخواهد و این اشارت بتسلیم و رضا است گویند شبی تا روز

در دریای اندازیم چون این را گفتند ماهیان از دریا برآمدند و در دهن هر یک
دیناری ایشان دست را دراز کرده یک دینار گرفتند و باهیها دادند چون
اهل کشتی این واقعه را مشاهده نمودند در پای ایشان افتادند عذر گناه خواستند
مالک دینار از کشتی فرود آمده بالای آب روان گشتند و از نظر اهل کشتی
غایب شدند نقل است که پیغمبر نموده حق تعالی است حضرت سید المرسلین
را دو چیز داده است که نه جبرئیل را داده و نه میکائیل را یکی اذکرونی فاذکرکم
یعنی چون یاد کنید مرا من شما را یاد کنم دوم ادعونی استجب لکم دعا از من بطلبید
تا من قبول کنم فرموده اند در بعضی کتب آسمانی دیده ام که حق تعالی
میفرماید هر عالمی که دنیا را دوست دارد کمترین چیزیکه با وی کنم آن بود که حلاوت
ذکر و مناجات خویش از دل او بردارم وفات ایشان در سال یکصد و سی و یک
هجری بوده

حضرت شیخ حبیب عجمی قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد است و اصل از فارس و ایشان را حبیب عجمی
میگفتند مرید شیخ حسن بصری اند و بسیاری از ائمه و مشایخ کبار را دریافته اند
نقل است که خونی را بر دار کردند همدران شب خونی را بخواب دیدند در

در بهشت خرامان با علما می‌پرسیدند تو قتال بودی این درجه از کجا یافتی
گفت در آن ساعت که مرا بردار کردند حبیب عجمی می‌گذشت در حق من دعا
کرد اینهمه از برکت آنست و وفات ایشان در سال یکصد و پنجاه و شش هجری
بوده و قبر ایشان در بصره است ۵

حضرت شیخ سفیان ثوری رح

کنیت ایشان ابو عبدالله است و نام پدر ایشان سعید کوفی الاصل بوده
اند از بزرگان و مقتدای و پیشوای اهل زمان بوده اند در علم ظاهر و باطن یگانه و از
مجتهدان یگانه و شاگرد حضرت امام اعظم رضی الله عنه بوده و بسیار از مشایخ
را دیده اند و بیست و سه سال متصل شب نخفته اند فرموده اند هرگز حدیثی
نشنیدم از پیغمبر صلعم که بران عمل نکرده ام نقل است که ایشان هرگز از کسی
چیزی نمی‌گرفتند که اگر بخورم در آن جهان در بی‌ایمانم میگیرم روزی ایشان بیمار
شدند خلیفه طبیب ترسای داشت حاذق پیش ایشان فرستاد چون
طبیب قاروره دید گفت که از خوف الهی جگر این مرد خون شده پاره پاره گشته
از مثانه بیرون می‌آید و در دینی که چنین مرد بود آن دین باطل نباشد این
گفت و فی الحال مسلمان شد خلیفه گفت پنداشتم که طبیبی بر بالین بیمار فرستم

سهروردیه قدس الله اسرارهم باشد بدانکه مدار استقامت عالم و انتظام امور اخروی بنی آدم ازین سلسلهای عالیه ست و اکثر اهل اسلام ملد خواص و عوام خارج ازین سلسلهای نیستند چراکه بی وسیله دستگیری این بزرگان دین رسیدن بمطلب اصلی و سلامت بردن ایمان ازینجهان بس دشوار هست و نجات در عقبی بی آنکه کسی درین سلسلهای عالیه منتظم باشد بآسانی متصور نیست چنانچه در خبر ست از حضرت رسالت پناه صلعم که روز قیامت بنده نومید مانده باشد از مفلسی کردار خود حق سبحانه و تعالی گوید بنده من فلان دانشمند را در فلان محله می شناختی فلان عارف را میشناختی گوید میشناختم گوید برو که ترا ازوی بخشیدم پس وقتیکه بشناخت نسبت پیوند و سبب نجات میگردد بمهر دوستان او گرفتن سیرت ایشان و بی بردن باحسان بالیشان بهتر و اولیتر لهذا هرکس خود را دریک سلسله منسلک میسازد و این فقیر خود را درسلسله متبرکه معظمه قادریه منتظم گردانیده و دست در دامن باسعادت قطب ربانی غوث صمدانی بادشاه مشایخ انام ابیه پیر دستگیر حضرت شاه محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه زده امید دارست که ازبرکت آن سید السادات نجات کونین حاصل نماید

نماید و حق تعالی این کمینه بنده خود را با ایشان بخشد با آنکه اسامی بزرگان که درین سلسلها مذکور شده اند عدد ایشان منحصر درین جمعیت بلکه از اکابر و مشایخ این سلسلها بسیاری از اکمل اولیا و صاحب مقامات علیا بوده اند اما چون تاریخ ولادت و وفات ایشان بهم نرسید و نیز برای رعایت ترتیب ارادت و نسبت خرقه دست بدست که از ربط معتقد این فقیر بذکر همین بزرگان عالیشان و عالیجاه اختصار نموده ٭ ذکر مشایخ متفرقه و اکابر که سوای سلسلهای مذکور اند چه از متقدمین و چه از متاخرین چون ترتیب سلسلهای ظاهر نشد اما تاریخ تولد و وفات بهم رسید ازینجهت احوال ایشانرا در فصل علیحده به ترتیب سال وفات نوشته شد ٭

حضرت مالک دینار رحمه الله

از تبع تابعین و مقتدای وقت و پیشوای زمان خود و در تجرید و توکل یگانه بوده و بحضرت شیخ بصری صحبت داشته اند و مالک ازان جهت گویند که وقتی در کشتی سوار شده بودند چون بمیان دریا رسیدند اهل کشتی مزد طلب کردند گفتند هیچ ندارم ایشانرا چندان زدند که بیهوش افتادند چون بهوش باز آمدند بار دیگر مزد طلبیدند باز در جواب گفتند ندارم دیگر بار ایشانرا بردند گفتند پای ترا گرفته

است که شبی بجهت تهجد برخاسته بودند چون شب تاریک بود پای ایشان بچوبی رسیده آزار یافت و ایشان نداشتند که آن چیست فرمودند سنگ است یا آهن یا چوب یا چه چیز است چون صبح شد و مردم آنرا دیدند بر وششی که از زبان ایشان برآمده بود آن چوب پاره بحالت اصلی مانده و ششه هم سنگ و هم آهن و هم چیز دیگر که تشخیص آن نمیتوان کرد شده بود تا امروز که سال هزار و چهل و نه هجری است نزد فرزندان ایشان در احمداباد که مسکن ایشان بود موجود است ولادت ایشان چهاردهم رجب سال هفتصد و نود و وفات وقت طلوع آفتاب هشتم ذی حجه سال هشتصد و پنجاه و شش هجری بوده و مدت عمر شصت و هشت سال و چهار ماه و بیست و چهار روز و قبر ایشان در موضع بتوه از مضافات احمداباد گجرات واقع است ۱۲

حضرت سراج الدین محمد شاه عالم

کنیت ایشان ابوالبرکات و نام محمد بن قطب عالم مرید و خلیفه رشید پدر بزرگوار خود اند و صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بوده اند و بظاهر و باطن سید وقت خود گویند که حلیه ایشان بحلیه مبارک پیغمبر صلعم شابه و موافق بوده و عمر نام والدین و دایه ایشان نیز مطابق عمر شریف و نام والدین

والدین در مرضعه آنحضرت بود علیه الصلوة والسلام نقل است که ضعیفه مرید

ایشان بود و یک پسر داشت چهار پنج ساله بیماری بهم رسانده فوت شد

آن ضعیفه برنج و فزع تمام آمده دست بدامن ایشان زد و الحاح نمود که تا فرزند

مرا ببن باز ندهید دست از دامن شما باز ندارم چون عجز و تضرع از حد گذشت

تسلی او نموده بدرون رفتند و ایشانرا نیز فرزندی بود صغیر آن طفل را

برداشته بدو دست روی بآسمان کردند و گفتند الهی ان طفل نشد این

طفل فی الحال بدست ایشان جان بسپرد و بیرون آمده آن ضعیفه

را اشاره نمودند برو که فرزند تو زنده است چون آن زن بخانه رفت فرزند

خود را زنده یافت ولادت ایشان هفدهم ذیقعده سال هشتصد و هفده

وفات شب شنبه بیستم جمادی الآخر سال هشتصد و هشتاد هجری بوده و

مدت عمر شصت و سه سال و قبر ایشان در شهر احمد آباد بزار و تبرک

الحمد لله که باتمام رسید و باختتام انجامید بیامن امداد روح مقدس

مطهر حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه

ذکر اکابر و اولیای پنج سلسله مشهور و معروف که سلسله معظمه قادریه و سلسله

متبرکه نقشبندیه و سلسله علیه چشتیه و سلسله شریفه کبرویه و سلسله مکرمه

در نهم جمادی الاول سال هفتصد و سی و پنج هجری روی داده و مدت عمر هشتاد و هشت سال و قبر ایشان نیز متصل قبر پدر و جد بزرگوار است

حضرت مخدوم جهانیان رح

نام ایشان سید جلال بخاری است موافق نام جد ایشان که اول بار از بخارا ازین قبیله بهندوستان آمد جد ایشانست که سید جلال بخاری سرخ می گفتند چون از بخارا آمدند مرید حضرت شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی شدند از بزرگان صحیح است جلیل القدر و جامع علوم ظاهر و باطن بوده اند و ایشان را سه فرزند بوده است یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین سوم سید محمد و سید احمد کبیر را دو فرزند رشید قابل و سعادتمند بوده یکی قطب و غوث وقت شیخ المشایخ و شرف اهل زمانه و در روزگار یگانه مفرد اندر بیان و اعیان مخدوم جهانیان و دوم سید راجو قتال ایشان هم از اولیا بوده اند اگرچه مخدوم جهانیان را ترتب ظاهر و باطن پدر ایشان نموده اند اما مرید شیخ رکن الدین بن شیخ صدر الدین ابن شیخ ذکریای ملتانی اند و در هر وادی از برکت تربیت ایشان بکمال رسیده اند یگانه روزگار گشتند و مخدوم جهانیان ازان جهت گویند که روز عیدی بر روضه حضرت

حضرت شیخ بهاء الدین و شیخ صدر الدین رفته التماس عیدی کردند آواز
آمد که حقتعالی ترا مخدوم جهانیان گردانید و عیدی تو این است و چون بروضهٔ
شیخ رکن الدین رفتند از انجا نیز همین آواز آمد چون بیرون آمدند همه کس
مخدوم جهانیان میگفتند خوارق و کرامات زیاده از حد از ایشان بظهور رسیده
و در مکه معظمه که رفتند با امام عبد الله یافعی ملاقات کردند و میان این دو عزیزان
اتحاد و محبت بمرتبه رسیده که بالاتر از ان نباشد و از مکه معظمه که باز بسند و ملتان
آمدند در دهلی بحضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی ملاقات نمود خرقه متبرکهٔ
چشت را از ایشان پوشیدند ولادت ایشان اول شب جمعه برات سال
هفتصد و هفت هجری وفات وقت غروب آفتاب روز چهارشنبه عید الضحی
سال هفتصد و هشتاد و پنج واقع شده و مدت عمر شریف هفتاد و هشت
سال و سه ماه و بست و شش روز و قبر در اچه ملتان است

برهان الدین قطب عالم رح

کنیت ایشان ابو محمد است و نام عبد الله بن ناصر الدین محمد بن مخدوم جهانیان
درین قبیله اکثری بزرگ و صاحب جمال و در علم ظاهر و باطن کمال و بر بعد آبای
کرام خود بوده اند و خوارق و کرامات علیه از ایشان بظهور رسیده اند

هجری در قلعه کوت کروری نموده وفات روز پنجشنبه بعد از ادای ظهر هفتم ماه صفر سال ششصد و شصت و شش هجری بوده و مدت عمر یکصد سال و قبه ایشان در شهر ملتان است در حصار قدیم ﷲ

حضرت شیخ فخر الدین عراقی رح

از اکمل مریدان شیخ بهاء الدین ذکریا اند و صبیه حضرت شیخ بهاء الدین نیز در خانه ایشان بوده و اصل ایشان از همدان است و در صغر سن حفظ قران کرده و در هفده سالگی تحصیل علوم نموده درس می گفتند و دیوان ایشان مشهور است لمعات نیز از تصانیف ایشان است صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اند وفات ایشان ذی قعده سال هشت صد و هشتاد و هشت هجری بوده و مدت عمر هشتاد و دو سال و قبر ایشان در قفای قبر شیخ محی الدین ابن العربی است در صالحیه دمشق

حضرت امیر حسینی سادات رح

نام ایشان حسین بن عالم بن ابی الحسین است و اصل ایشان از غور عالم بوده اند در علوم ظاهر و باطن و کتاب کنز الرموز و زاد المسافرین و نزهت الارواح و سوالات و گلشن راز از ایشان است و مرید حضرت شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی اند وفات ایشان در دهم شوال سال هفتصد و هژده هجری بوده و قبر

در سفر خ هرات است حضرت شیخ صدر الدین محمد رح کنیت ایشان ابو الغنائم
است فرزند رشید و مرید کامل و خلیفه جانشین شیخ بهاء الدین ذکریا اند در
ملتان بخانقاه والد بزرگوار خود هژده سال بعد از ایشان بارشاد و تکمیل طالبان
و مریدان اشتغال داشتند بسیار از کرامات و خوارق بی نهایت است وفات
شیخ روز سه شنبه بیست و سوم ذی حجه سال ششصد و هشتاد و چهار هجری
بوده و قبر ایشان در ملتان است نزدیک قبر پدر بزرگوار ایشان رحمهم الله

حضرت شیخ رکن الدین رحمه الله

کنیت ایشان ابو الفتح است و لقب ایشان فضل الله فرزند خلف و مرید رشید
و خلیفه پدر بزرگوار خود شیخ صدر الدین محمد بن شیخ بهاء الدین ذکریا اند پنجاه و دو
سال بر سجاده پدر و جد بزرگوار نشسته بارشاد طالبان قیام داشتند و صاحب
علوم ظاهر و باطن و کشف و کرامات و بس عظیم القدر و جلیل الشان بوده اند
نقل است که وقتی والده ایشان بسلام حضرت شیخ بهاء الدین آمده بودند در آن
ایام که شیخ رکن الدین هفت ماهه در شکم ایشان بودند حضرت شیخ برخاسته
تعظیم نمودند والده شیخ رکن الدین را تعجب آمد که سبب تعظیم برای شخصی است که
در شکم شماست او چراغ خاندان و شفیع دودمان ماست وفات ایشان

شہاب الدین سہروردی اند و عارف و کامل و عالم بوده اند و ایشانرا سخنان لطیف در رسالہای شریف بسیار است وفات ایشان در سال شش صد و ہفتاد و ہشت ہجری بوده و قبر در شیراز است ؎

حضرت شیخ عبد الرحمن بن علی جرغش رح

لقب ایشان ظہیر الدین است مرید و خلیفہ رشید پدر خود بوده و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند چون ایشان متولد شدند شیخ الشیوخ پاره از خرقہ مبارک خود فرستادند کہ آنرا بپوشانند اول خرقہ کہ در دنیا پوشیده اند آن بود وفات ایشان در سال ہفت صد و شانزده ہجری بوده است

حضرت شیخ بہاء الدین ذکریای ملتانی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و ابو البرکات و نام پدر ایشان وجیہ الدین بن کمال الدین علیشاه قریشی و باصل از ملتان در علوم ظاہر و باطن و فقہ و حدیث و اصول و فروع عالم و کامل و قطب و غوث وقت و در عہد شیخ الاسلام و از بے نظیران روزگار و حنفی مذہب بوده اند از اکمل مریدان و اجل خلفا و جانشین شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی اند و صاحب کرامات عالیہ و مقامات و خوارق ظاہره بودند گویند کہ چون از سفر حج مراجعت نموده بغداد

ببغداد رسیدند شیخ الشیوخ را دریافته مرید شدند و طریق خرقه پوشیدن ایشان
چنین است که بعد از آنکه بخدمت شیخ الشیوخ رسیدند منتظر می بودند که کی خرقه
بپوشانند روزی در واقعه می بینند که سرور کائنات خلاصه موجودات پیغمبر صلعم در
خانه نشسته اند و شیخ الشیوخ در پیش ایشان بر پای ایستاده و در آنخانه طنابی
بسته و خرقه چند بر آن طناب آویخته است و آنسرور مرا طلبیده اند و شیخ الشیوخ
دست مرا گرفته بعد پابوس آنحضرت صلعم مشرف گردانیدند آنسرور اشارت بخرقه
از خرقها که آویخته بود فرموده گفتند عمر این خرقه را به بهاء الدین بپوشان و شیخ
الشیوخ آنچنان کردند علی الصباح شیخ الشیوخ مرا اندرون طلبیدند چون بخدمت
ایشان رسیدم همانخانه و همان خرقه بطناب آویخته دیدم شیخ الشیوخ برخاسته
خرقه که حضرت رسالت پناه صلعم اشارت فرموده بودند مرا پوشانیده گفتند ای
بهاء الدین این خرقه رسول است صلعم و من در میان واسطه بیش نیم و کسی را بی اجازت
نتوانم داد و بعد رخصت شیخ الشیوخ بملتان آمده متوطن شده بارشاد طالبان
مشغول شدند و خلق بسیاری از برکت قدوم ایشان بهدایت رسیدند و اهل آن دیار
تمام مرید و معتقد ایشان شدند و الحال نیز در آن دیار همه مرید ایشانند و کرامات
و خوارق ایشان ظاهر است وفات ایشان در سال پانصد و شصت و شش

فراموش گردانید و از علم لدنی مملو ساخت و مرا فرمودند که آنچه یافته ام
از برکت حضرت شیخ عبد القادر گیلانی است نقل است از شیخ نجم الدین
مرید شیخ شهاب الدین که وقتی نزدیک شیخ خود در خلوت نشستم روز چهلم
در واقعه دیدم که حضرت شیخ شهاب الدین بر کوهی بلند نشسته اند و
جواهر بسیار پیش ایشان و خلقی بیشمار در دامن آن کوه جمع آمده اند شیخ
آن جواهر را بر خلق مے اندازند و آنها می چینند و همین که رو کمی کرد باز زیاده
میشود گویا پیش شیخ چشمه ایست از جواهر چون از خلوت بر آمده بپیش
شیخ رفتم پیش از آنکه ازین واقعه خبر کنم فرمودند آنچه تو در واقعه دیدی حق
است این و امثال این از برکت انفاس شیخ عبد القادر است رضی
الله عنه ولادت شیخ الشیوخ در رجب سال پانصد و سی و نه هجری
بوده وفات در غره محرم سال ششصد و سی و دو روی داده و قبر ایشان
درون شهر بغداد است و حضرت شیخ الشیوخ را مریدان بسیار بوده اند
همه فاضل و کامل و مشهور چون شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی و شیخ
نجیب الدین علی برغش و شیخ حمید الدین ناگوری و حضرت شیخ الشیوخ
را نیز تصانیف بسیار است ؏

حضرت شیخ حمید الدین ناگوری رحمه الله

نام شیخ محمد بن عطا است و اصل و مولد ایشان بخارا است و از اکمل مریدان شیخ الشیوخ اند و در فضیلت و طریقت یگانه عصر و سبب ترک ایشان این است که در واقعه دیدند که حضرت رسالت پناه صلعم ایشان را بسوی خود طلب فرمودند فی الفور آن ترک تعلقات نموده سفر بغداد اختیار کرده بعد از رسیدن آنجا مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گشتند و با خواجه قطب الدین بختیار اوشی و گنج شکر صحبت داشته اند ناگوری از آن جهت گویند که پیش از ترک و تجرید قاضی شهر ناگور بودند وفات ایشان در سال ششصد و چهل و سه هجری بوده و قبر ایشان بموجب وصیت پایان خواجه قطب الدین بختیار کاکی در دهلی است و این فقیر بزیارت ایشان رسیده ط

حضرت شیخ نجیب الدین علی برغش رحمه الله

مولد ایشان شیراز و اصل از شام گویند از ابتدای احوال محبت فقرا می ورزیدند و با ایشان می بودند پدر هر چند لباسهای فاخره می ساخت و طعامهای لذیذ میداد بآن التفات نمیکردند و می گفتند من جامه دنیا داران نمی پوشم و طعام نازکان نمیخورم و پشمینه می پوشیدند و مرید شیخ الشیوخ شیخ

و نیز گفته اند که همه عالم در آرزوی آنند که حقتعالی یکساعت ایشانرا بودن در آرزوی آنم که حق تعالی یکساعت مرا بمن دهد تا ببینم که خود چه چیزم و کجایم وفات ایشان سه صد و هفتاد هجری بوده است ۞

حضرت شیخ اخی فرخ زنجانی رحمه الله

مرید شیخ ابو العباس نهاوندی اند و از کبار مشایخ وقت ایشانرا کرامات و خوارق بسیار است وفات ایشان روز چهارشنبه غره رجب سال چهارصد و پنجاه و هفت هجری

حضرت شیخ وجیه الدین رحمه الله

از اجله مشایخ اند و صاحب کشف و کرامات نسبت ارادت ایشان بدو طرف است و هر دو طریقه بسید الطائفه میرسد یکی از شیخ عمویه بممشاد دینوری و دیگر از اخی فرخ زنجانی بر دیم و ایشان پیر شیخ ابو النجیب سهروردی اند و قبه ایشان در بغداد است ۞

حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره

کنیت ایشان ابو حفص ست و لقب شیخ الشیوخ و نام عمر بن محمد البکری سهروردی اند از اولاد ابوبکر صدیق اند رضی الله عنه شیخ الشیوخ و قطب و غوث زمان عالم و عامل و فاضل و کامل و پیشوای وقت بوده اند و مذهب

و مذهب امام شافعی داشتند طریقه ایشان تمام متابع شرع و سنت پیغمبر
صلعم بوده و در بغداد مشهورترین متاخران بوده اند مرید عم خود اند شیخ
ابو النجیب سهروردی و ذکر شیخ النجیب در سلسله کبرویه مذکور شده و حضرت
قطب ربانی غوث صمدانی شیخ محی الدین عبد القادر گیلانی رضی الله عنه را
دریافته اند و ببرکت ملازمت آنحضرت فواید عظیم و بهره تمام حاصل نموده
اند و خواص و عوام بغداد را ارادت بخدمت ایشان بوده **نقل**
است که شیخ شهاب الدین فرموده اند در جوانی بعلم کلام مشغول بودم
و کتاب چند دران یاد گرفتم و عم من مرا ازان منع میکرد روزی عم من
بزیارت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه آمد و من با وی بودم مرا گفت
حاضر باش که بر بر وی میرویم که دل وی از خدا تعالی خبر میدهد و منتظر
باش برکات دیدار ویرا چون نشستیم شیخ ابو النجیب گفت یا سیدا این
برادرزاده من بعلم کلام مشغول است هر چند منع میکنم ازان باز نمی ایستد
غوث الثقلین فرمودند ای عمر کدام کتاب حفظ کرده گفتم فلان کتاب
و فلان کتاب دست مبارک خود را بسینه من فرود آورد و الله که یک لفظ
ازان کتب بر حفظ من نمانده بود و خدا تعالی همه مسایل آنها بر خاطر من

ومنصور حلاج را دریافته بودند و با ابو الحسین مالکی و ابو الحسین مزین و ابو الحسین
دراج صحبت داشته اند در علوم ظاهر و باطن کامل و شافعی مذهب بوده اند
در تصوف ایشانرا تصانیف بسیار است و طریقه خفیفیه منسوب است بایشان
و طرز از مذهب شیخ حضور و غیبت است نقل است که شیخ ابو عبد الله خفیف
فرموده اند در ابتدا خواستم که بحج روم ببادیه رسیدم رسنی و دلوی داشتم
تشنگی بر من غلبه کرد چاهی دیدم آهوئی از آن آب میخورد چون بسر چاه
شدم آب بقعر چاه فرو شد گفتم خداوندا عبد الله قدر کم از این آهو است
آوازی شنیدم که این آهو رسن نداشت اعتماد بر ما داشت تو دلو و رسن داری
وقتم خوش گشت دلو و رسن را بینداختم باز آوازی شنیدم که ما ترا تجربه
کردیم اکنون باز گرد و آب خور باز گشتم آب سر چاه آمده بود خوردم و طهارت
کردم و نیز فرموده اند که وقتی مرا نشان دادند که در مصر جوانی و پیری همیشه
مراقب میباشند آنجا رفتم دیدم هر دو بقبله نشسته اند سه بار بر ایشان سلام
گفتم جواب ندادند گفتم بخدا سوگند که سلام مرا جواب دهید آن جوان سر
برآورد و گفت یا ابن خفیف دنیا اندکیست و ازین اندک اندکی مانده
ازین اندک نصیب بسیار ستان یا ابن خفیف مگر فارغی که بسلام ما می پردازی

می پردازی این بگفت و سر فرو برد و من گرسنه و تشنه بودم گرسنگی و تشنگی
را فراموش کردم و در دل مرا اثری عظیم شد توقف کرده با ایشان نماز
پیشین و نماز عصر گذاردم و گفتم مرا پندی دهید گفتند یا ابن خفیف ما را از زبان
پند نبود کسی باید که اصحاب مصیبت را پند دهد سه روز آنجا بودم که هیچ خوردن
و خفتن در میان نبود با خود گفتم چه سود کنم تا مرا پندی دهند جوان سر بر آورده
و گفت صحبت کسی طلب کن که دیدن او ترا از خدای یاد دهد و هیبت بر دل
تو افتد و ترا بزبان فعل پند دهد نه بزبان گفتار وفات ایشان در سال
سه صد و هفتاد و یک هجری بوده و قبر ایشان در شیراز و مدت عمر ایشان
نود و پنج سال و بقولی یکصد و چهار است ط

حضرت شیخ ابو العباس نهاوندی رح

نام ایشان احمد بن محمد بن الفضل است و اصل ایشان نهاوند است شاگرد
جعفر خلدی و مرید شیخ ابو عبد الله خفیف اند شیخ ابو العباس فرموده اند
آنانکه خداوند همت اند اگر دست جیب ایشان را از و مشغول دارد بریده است
دست جیب خود را ببرند و هم فرموده اند که در ابتدا که مرا درین کار گرفت
دوازده سال سر بگریبان خود فرو بردم تا که گوشه دل مرا بنمودند

واقع شده گویند که در شب رحلت خود این بیت میخواندند بیت امشب شب
آنست که بزم شادی شد در یابم از خدای خود آزادی شد تمام شد ذکر مشایخ
سلسلهٔ علیه کبرویه قدس الله تعالی اسرارهم

ذکر مشایخ سلسلهٔ شریفهٔ سهروردیه که منسوبست بحضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله قدس الله ارواحهم

حضرت ممشاد دینوری رح

دینور شهریست از شهرهای جبل نزدیک قرمیسین از بزرگان مشایخ عراق
اند و در علم ظاهری و باطنی و کرامات یگانهٔ آفاق و از اکمل مریدان سید
الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی اند و از اقران رویم و نوری اند رحمهم الله
ایشان فرموده‌اند چهل سال است که بهشت را با هر چه در وی است بر من عرضه
میکنند گوشهٔ چشم بعاریت بآن نداده ام وفات ایشان در سال دو صد و نود و نه

حضرت شیخ احمد اسود دینوری رحمه الله

نام پدر ایشان عطار است از کبار مشایخ و مرید ممشاد دینوری بودند وفات
ایشان در ماه ذی حجه سال سه صد و شصت و هفت هجری بود

حضرت شیخ محمد عمویه رحمه الله

نام پدر ایشان عبد الله است از اجلهٔ مشایخ زمان خویش بوده اند و مرید شیخ
احمد اسود دینوری اند

حضرت شیخ الشیوخ رویم

کنیت ایشان ابو محمد است
و ابوبکر و ابو الحسین و ابو سفیان نیز گفته اند و نام پدر ایشان احمد بن یزید بن رویم
است و اصل ایشان از بغداد بوده عالم و فقیه و بسیار بزرگ و علوم ظاهر و باطن
را کسب نموده بودند و آنرا پوشیده میداشتند مرید کامل و شاگرد رشید سید الطائفه
حضرت شیخ جنید اند خواجه عبد الله انصاری گفته اند اگرچه رویم خود را از گرد
جنید مینمود تا وی بهتر است از حضرت جنید و من موئی از وی دوست تر
دارم از صد جنید حضرت شیخ ابو عبد الله خفیف فرموده اند که هرگز دیدهٔ
من کس ندیده است همچو رویم که در توحید سخن گفتی که گویند در اواخر عمر در میان
دنیا داران خود را پنهان کردند اما با آن شغل محجوب نگشتند سید الطائفه
فرموده اند که ما فارغ مشغولیم و رویم مشغول فارغ وفات ایشان در سال
سه صد و سه ٣ هجری رو داده و قبر در شونیزیهٔ بغداد است ط

حضرت شیخ ابو عبد الله بن خفیف رحمة الله

نام ایشان محمد است و اصل از شیراز و از ابنای ملوک بوده اند قطب وقت
و مقتدای اهل طریقت و در ریاضت و مجاهدت بیمثل بوده اند مرید رویم اند

جان آن کیست ایستاده ؛ بر تخت شه که باشد جز شاه شاهزاده ؛ سلطان
ولد بسیار بزرگ ایستند و فرموده اند که الصوفی اولی بخرقته والیتیم احری بخرقته همچنانکه
در زمان والد خلیفه و بزرگوار بودی همچنین خلیفه و بزرگوار مائی وفات ایشان
در سال ششصد و هشتاد و سه هجری بوده است ؛

حضرت سلطان ولد رحمة الله

فرزند خلف مولانای جلال الدین رومی اند و مرید و صاحب سجاده
ایشان علوم ظاهر و باطن را از والد بزرگوار خود و از مولانا حسام الدین چلبی
و شیخ شمس الدین تبریزی قدس الله اسرارهم کسب نموده اند و حضرت
مولوی در شان ایشان گفته اند که غرض از ظهور ما وجود تست و این سخنان
قول من است و تو فعل منی و گفته اند روزی والد من گفتند که ای بهاء الدین
اگر خواهی که دایم در بهشت برین باشی با همه کس دوست شو و کین کسی را در دل
مدار و این رباعی را بخواندند رباعی بهشتی طلبی ز هیچکس هیچ مباش
چون مرهم و موم باش و چون نیش مباش ؛ خواهی که ز هیچکس بتو بد نرسد
بدگوی و بدآموز و بداندیش مباش ؛ ولادت ایشان در لارنده سال
ششصد و بیست و سه و وفات شب شنبه دهم رجب سال هفتصد و دوازده هجری

لقب ایشان شرف الدین است و نام پدر ایشان عبداللہ و از اکمل مریدان
شیخ علاء الدولہ سمنانی اند ؂

حضرت امیر کبیر سید علی ہمدانی قدس سرہ

امیر سید علی ہمدانی رحمۃ اللہ تعالیٰ نام پدر ایشان شہاب الدین بن محمد است
و میر سید علی مرید شیخ شرف الدین محمود مزدقانی اند و کسب طریقت
از شیخ تقی الدین علی دوستی کہ ایشان نیز مرید شیخ علاء الدولہ سمنانی
بودہ نمودہ اند و بفرمودہ پیر خود حضرت شرف الدین محمود سہ نوبت
ربع مسکون را سیر کردہ اند و صحبت ہزار و چہار صد ولی را دریافتہ
و چہار صد ولی را در یک مجلس دیدہ اند و ابتدای اسلام در کشمیر ببرکت
مقدم شریف ایشانست و اثر در خانقاہ ایشان در کشمیر موجود است
وفات ایشان در ششم ذی حجہ سال ہفتصد و ہفتاد ہجریہ رو نمودہ و قبر
در ختلان است ؂ حضرت شیخ بہاء الدین ولد بعضی گفتہ اند
مرید شیخ نجم الدین کبری اند نام ایشان محمد بن حسین بن احمد الخطیبی الکبری
است از فرزندان حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ اند
و مادر ایشان دختر علاء الدین محمد بن خوارزم شاہ است کہ باشارہ حضرت

حضرت رسالت پناه صلعم دختر خود را الحسین بن احمد نکاح کرده بود و شیخ
بهاء الدین ولد از ان متولد شدند بسیار بزرگ و صاحب کشف و کرامات
بوده اند و بشیخ شهاب الدین سهروردی ملاقات نموده بودند و وفات
ایشان در سال ششصد و بیست و هشت هجری بوده و قبر در قونیه است ه

حضرت مولانا جلال الدین رومی رح

مشهور بمولوی رومی اند نام ایشان محمد بن بهاء الدین محمد و مولد و اصل
ایشان بلخ است و نشو و نما در روم بوده مرید پدر خود اند بسیار بزرگ و عالم
و صاحب حال و وجد بوده اند گویند که چهار صد طالب علم هر روز بدرس
ایشان حاضر میشدند و اشعار ایشان سراسر معرفت و تصوف است
گویند که در سن شش سالگی بعد از سه چهار روز یکبار افطار میکردند و درهمین
سن روزی با کودک چند بر بامهای خانها سیر میکردند یکی از کودکان
گفت بیا تا ازین بر آن بام جهیم مولانا فرمودند این نوع حرکت از سگ
و گربه می آید حیف باشد که آدمی باینها مشغول شود اگر در جان شما قوتی
هست بیائید تا سوی آسمان پریم درین اثنا از نظر کودکان غائب شدند
کودکان فریاد بر آوردند بعد از لحظه رنگ دیگرگون گشته و چشم متغیر شده

صدیق اکبر اند و پرفیض ترین مزارات غزنین مزار ایشان هست و شیخ عثمان ولد
پسر علی ہجویری و شیخ حاجی بلدی ختم الاولیا و خواجہ بقال و تاج الاولیا شاہ میر
فالیزبان وغیرہم قدس اللہ ارواحہم ؎

حضرت شیخ جمال الدین احمد جورقانی رح

مرید شیخ رضی الدین علی لالا اند بسیار بزرگ و مرتبہ عالی داشتند شیخ رضی
الدین علی فرمودہ اند ہر کہ با خاموشی احمد بسازد آنچہ از جنید و شبلی یافتہ
اند از وی بیند یابد وفات ایشان در سلخ ربیع الآخر سال ششصد و شصت
و نہ ہجری بودہ ؎

حضرت شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی کسرقی رح

اصل ایشان از کسرق است و آن موضعیست از توابع اسفراین مرید شیخ احمد
جورقانی اند^۲ ولادت ایشان در ماہ شوال ششصد و سی و ہفت یافتہ وفات
در شب یکشنبہ چہاردہم جمادی الاول سال ہفتصد ہجری رو دادہ و قبر در بغداد است

حضرت شیخ رکن الدین علاء الدولہ سمنانی

کنیت ایشان ابو المکارم است و نام احمد بن محمد بیابانکی و اصل ایشان از
ملوک سمنان بودہ در سن پانزدہ سالگی با سلطان وقت می بودہ اند

۲ از بزرگان و عارفان وقت بودہ ۱۲

بوده اند و در سال ششصد و هفتاد و هفت در بغداد مرید شیخ نور الدین عبد
الرحمن کسرقی شدند صاحب ریاضت و مجاهدت و مقامات علیه بوده اند
گویند که در مدت عمر با صد و سی اربعین نشسته اند و ولادت ایشان در سال
ششصد و پنجاه و نه و وفات شب جمعه بیست و دوم رجب سال هفتصد و سی
و شش هجری روی داده و مدت عمر ایشان هفتاد و هفت سال است و قبر
ایشان در مقبره عماد الدین عبد الوهاب است درین ایام رساله بنظر در آمد
که می گفتند تصنیف و خط شیخ علاء الدوله سمنانی است که در عقاید خود نوشته
و بعضی سخنان در آن رساله خلاف اهل سنت و جماعت بوده و باجتهاد
خود نوشته اگر فی الواقع آن رساله تصنیف و خط شیخ است پس پناه میبرم
بخدای عز و جل از کسی که مخالف باشد در اصول و فروع از ائمه اربعه رضی الله عنهم

شیخ نجم الدین محمد الادکانی رحمه الله

مرید شیخ علاء الدوله سمنانی اند و صاحب کشف و کرامات اند وفات ایشان
در سال هفتصد و هفتاد و هشت واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر
ایشان در حصاری از اعمال اسفراین است ه

حضرت شیخ محمود مزدکانی رحمه الله

شیخ نجم الدین کبری اند فاضل و عامل و کامل بوده اند و ایشان را تصانیف بسیار است وفات ایشان روز عید الضحی سال ششصد و پنجاه هجری روی داده و مدت عمر ایشان شصت و سه سال و قبر ایشان در بحر آباد خراسان است

حضرت شیخ سیف الدین باخرزی رحمه الله

از کبار مریدان شیخ نجم الدین است چون حضرت شیخ در اوایل ایشان را در اربعین نشاندند در اربعین دوم تا آنجا رسیده دست مبارک بر در خلوت ایشان زدند فرمودند برخیز و بیرون آی بیت منم عاشق مرا غم سازوار است تو معشوقی ترا با غم چکار است وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و هشت هجری روی داده و مدت عمر هفتاد و سه سال و قبر در بخارا است

حضرت شیخ نجم الدین رازی رح

المشهور بدایه از کبار مریدان شیخ نجم الدین کبری اند و بشیخ صدر الدین قونوی و مولانا جلال الدین محمد رومی ملاقات نموده اند تفسیر بحر الحقایق که مملوست از درر و دقایق در بیان اشارات رموز قرآنی ثانی ندارد و از تصانیف ایشان است و برکمال حضرت شیخ هیچ شاهدی به ازان نیست وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و چهار و قبر ایشان در بغداد شریف است

حضرت شیخ رضی الدین علی لالا رح

لقب ایشان رضی الدین است ونام علی بن سعید بن عبد الجلیل لالا واصل ایشان
از غزنی است وپدر ایشان پسر حکیم سنائی غزنوی است و مرید حضرت شیخ نجم الدین
کبری اند وبصحبت شیخ احمد یسوی وخواجه ابو یوسف همدانی رسیده اند وبسیاری
از مشایخ را دریافته اند از صد وبیست وچهار شیخ کامل مکمل خرقه داشته اند ودر
علوم ظاهر وباطن جامع واز بزرگان وقت بوده اند وسفر هندوستان کرده بصحبت
ابو الرضا رتن هندی رضی الله عنه که قبر ایشان در تبنده است از توابع حصار
فیروزه مشرف گشته امانت رسول صلعم را شانه محاسن مبارک باشد از
ایشان گرفته اند وفات ایشان در سوم ربیع الاول سال ششصد وچهل ودو
هجری بوده وقبر ایشان در غزنی است مابین روضه سلطان محمود واین فقیر بآنجا
رسیده ونماز عصر دران روضه متبرکه گذارده ودر همان روز اکثر مزارات مشایخ غزنین
را طواف نموده مثل ملک بار برنده وخواجه شمس العارفین وشیخ اجل بزرگی
وحکیم سنائی وامام محمد حداد وابی محمد اعرابی وخواجه محمد باغبان که در
ربیع الاول سال چهار صد وچهل وهفت فوت کرده اند وخواجه علی نانی
وخواجه احمد مکی وشیخ بهلول وخواجه ابی بکر بلغاری که سکینه از فرزندان

وازایشان بابوالعباس ادریس وازایشان بابوالقاسم بن رمضان
وازایشان بحضرت ابویعقوب طبری وازایشان بابوعبداله بن عثمان واز
ایشان بابویعقوب نهرجوری وازایشان بابویعقوب سوسی وازایشان
بعبدالواحد زید وازایشان بکمیل بن زیاد وازایشان بحضرت امیرالمومنین علی
کرم الله وجهه باین ترتیب بپغمبر صلعم میرسد واز شیخ روزبهان بهره یافته بودند
وفات ایشان دهم جمادی الاول درسال ششصد وهژده واقع شده چون
هلاکو بخوارزم رسید ودرانوقت عمر ایشان زیاده بر شصت بود شیخ اصحاب خود
را مثل شیخ سعدالدین حموی وشیخ رضی الدین علی لالا وغیر ایشان از طلبدا شته
فرمودند زود برخیزید وبلاد خود روید که آتشی از شرق برافروخت تا مغرب
خواهد سوخت ومرا اینجا شهید باید شد این بلائیست مبرم که علاج ندارد وخرقه
بر دست مبارک خود گرفته وسنگ در بغل پر کرده با کفار مقاتله ومجادله نموده
بدرجه شهادت رسیدند گویند که در وقت شهادت کاکل کافری را گرفته
بودند بعد از شهادت ده کس نتوانستند که آنرا از دست شیخ خلاص سازند
آخر آنرا بریدند وببرکت نظر مبارک حضرت شیخ جمیع مریدان ایشان کامل
در عالم گشته بودند واکثر معروف ومشهور اند مثل شیخ مجدالدین بغدادی وشیخ

و شیخ سعد الدین حموی و بابا کمال جخندی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ
سیف الدین باخرزی و شیخ نجم الدین رازی و شیخ جمال الدین گیلی و بعضی
گفته اند مولانا بهاء الدین ولد مولانا جلال الدین رومی نیز از ایشان است رحمهم الله

حضرت شیخ مجد الدین بغدادی رح

کنیت ایشان ابو سعید است و نام شرف بن المؤید بن ابو الفتح و اصل ایشان
از بغداد است و از اجلهٔ اصحاب و از اکمل مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری اند
و حضرت شیخ را کمال عنایت و رحمت با ایشان بوده برکت توجه حضرت
شیخ بمقامات عالیه رسیده بودند اما در اواخر حال بحسب تقدیر ازلی از شیخ
مجد الدین قدری بے ادبی نسبت به پیر ایشان واقع شده ازینمعنی بحضرت شیخ
رسید بر زبان گذشت که سرت برود و در دریا غرق شوی و میری بهمان نهج
خوارزم شاه بجرم و گناه شیخ مجد الدین را غرق بحر فنا ساخته بشهادت
رسانید وفات ایشان در سال ششصد و هفت و بروایتی ششصد
و شانزده هجری واقع شده و در اسفراین است ؏

حضرت شیخ سعد الدین حموی رح

نام ایشان محمد بن مؤید بن ابی بکر بن ابی حسن است و از اکمل مریدان حضرت

میرسد این است که اظهار کرامت شیخ رادرین محل مزور بود و دران دو حکمت است یکی آنکه گوشت غیر حلال هیچ از مسلمانان نخورند دیگر اینکه ساعت توفیق توبه قصاب نیز رسیده بود وفات ایشان در شب شنبه دوازدهم ماه جمادی الثانی سال پانصد و شصت ۵۶۰ هجری بوده و قبر در بغداد است

حضرت شیخ عمار یاسر قدس سره

مرید شیخ ابو النجیب سهروردی اند و در ترتیب مریدان و کشف وقایع ایشان کمال تمام داشته اند در وقت خود بزرگ و صاحب کرامات بوده اند

حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره

کنیت ایشان ابو الجناب است و این کنیت را پیغمبر صلعم در واقعه بایشان عنایت فرموده اند و نام احمد بن عمر الخیوقی و لقب نجم الدین و لقب دیگر کبری است و کبری از آن جهت گویند که در اوایل جوانی که بتحصیل علوم مشغول بودند با هر که مناظره و مباحثه میکردند بروی غالب می آمدند بدین سبب طامة الکبری می گفتند و لفظ طامه بجهت کثرت استعمال حذف شد و ایشانرا شیخ ولی تراش نیز گفته اند بسبب آنکه نظر مبارک ایشان در وجد بر هر که افتادی بمرتبه ولایت میرسیدی چنانچه روزی سوداگری بخانقاه ایشان در آمد

در آمد و حضرت شیخ حالت قوی داشتند نظر مبارک تمام اثر برو افتاد در حال از مرتبهٔ
ولایت رسید پرسیدند از کدام مملکتی گفت از فلان مملکت او را اجازت ارشاد
نوشتند تا در ولایت خود خلق را بحق ارشاد کند و روزی بازی در هوا دنبال
گنجشکی کرده بودند ناگاه نظر کیمیا اثر حضرت شیخ بران افتاد و گنجشک برگشت
و باز را گرفته پیش ایشان فرود آورد و روزی بر در خانقاه ایستاده بودند ناگاه
سگی آنجا رسید و نظر انور حضرت شیخ بروی افتاد و در حال بخشش یافت
متحیر و بیخود شد و از شهر بگورستان رفت و سر بر زمین میمالید و هر جا که آن سگ
میرفت همه سگان شهر گرد او حلقه کرده میگشتند و دست بر دست نهاده پیش او
می ایستادند چون در آن نزدیکی بمرد و بفرموده حضرت شیخ او را دفن کردند
و بر سر قبر او عمارتی ساختند و حضرت مولوی فرموده اند بیت یکنظر
فرما که هستی شوم زابنای جنس * سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرورست
و حضرت شیخ در فضیلت و طریقت و تصوف یگانه و بی نظیر بوده اند و خوارق
و کرامات ایشان در عالم مشهورست و نسبت ارادت ایشان بدو طریق است
یکی از شیخ عمار یاسر به ترتیبی که درین کتاب مذکور شد بشیخ ابو القاسم گرگانی
میرسد و طریق دیگر از شیخ اسمعیل قصری بمحمد مانکیل و از ایشان بمحمد بن داود

کرد و هیچ واردی بر و ظاهر میشد روزی بشیخ سخن میگفت در خاطر او گذشت
که در زمان سابق شیخ نجم الدین کبروی چنان بود که بر هر که نظر میکردند بمرتبهٔ
ولایت میرسید و امروز اینچنین کس نیست شیخ بر سر او مطلع شده بجانب او نیز دیدند
فرمودند که امروز هم چنین مردم هستند که بیک نگاه ایشان مرتبهٔ ولایت حاصل شود
درین اثنا آن مرید بیخود افتاد و بمرتبهٔ اعلی رسید و در اندک مدتی رحلت نمود شیخ
فرمودند که هرکسی را تاب برداشت این کار نیست وفات شیخ در روز جمعه بیست
و پنجم ذی الحجه سال نهصد و هشتاد و نه هجری بوده و مدت عمر شریف نود و شش
سال و قبر ایشان در بهانیر است تمام شد ذکر مشایخ سلسلهٔ شریفهٔ چشتیه قدس اسرارهم

بیان سلسلهٔ متبرکهٔ کبرویه که منسوب است بحضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله تعالی سره

حضرت شیخ ابوبکر بن عبدالله نساج رحمة الله

اصل ایشان از طوس است و مرید عبد القاسم گرگانی اند و ذکر نسبت ارادت
شیخ ابو القاسم گرگانی در ذکر خواجهای بزرگوار نوشته شده و سلسلهٔ کبرویه با سلسله
خواجهای بزرگوار بشیخ ابو القاسم یکجا میشود و شیخ ابوبکر نساج با ابوبکر دینوری
صحبت داشته اند و از شیخ ابو نساج پرسیدند که دیدار مطلوب را چه توان دید گفتند

گفتند بدیده صدق در آئینه طلب ؎

حضرت شیخ احمد غزالی رحمتہ اللہ

اصل ایشان از طوس است و مرید شیخ ابوبکر نساج اند و برادر حجۃ الاسلام امام محمد غزالی رحمتہ اللہ عالم بوده اند در علم ظاہر و باطن وفات ایشان در سال پانصد و ہفده ہجری واقع شده و قبر ایشان در قزوین است ؎

حضرت شیخ ابو النجیب رحمتہ اللہ

نام ایشان عبد القاہر است و لقب ضیاء الدین و نسب ایشان بدوازده واسطہ بحضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ میرسد و نسبت ارادت ایشان بدو جانب است یکی بشیخ احمد غزالی چنانچہ درین سلسلہ مذکور شد و دیگر بشیخ وجیہ الدین عم ایشان کہ در سلسلہ سہروردیہ مذکور خواہد شد ایشان در جمیع علوم کامل بوده اند و تصنیفات بسیار دارند و بصحبت حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ عبد القادر گیلانی رضی اللہ عنہ مشرف گشتہ بودند نقل است کہ روزی به بغداد میگذشتند بدوکان قصابی رسیدند کہ گوسفندی آویختہ بود ایستادند و گفتند این گوسفند میگوید من مرده ام نہ کشتہ قصاب بخود بیفتاد چون بخود باز آمد بصحت قول شیخ اقرار کرد و تایب شد الحمد بخاطر فقیر

و این فقیر بدانجا رسید سید محمد گیسو دراز خلفای ایشان اند

حضرت شیخ برهان الدین غریب رح

از مریدان سلطان المشایخ اند و حضرت شیخ ایشان را بطرف برهانپور و دولتاباد بجهت رواج اسلام و ارشاد ساکنان آنجا فرستادند و شیخ حسن دهلوی را با بعضی از مریدان خود با ایشان همراه کردند و از برکت قدوم ایشان اکثری از آن جماعه بشرف اسلام مشرف گشته مرید و معتقد گشتند و اخلاص و ادب ایشان به پیر خود بدرجه بود که تا بوقت وفات هرگز پشت بجانب موضع غیاث پور که توطن سلطان المشایخ بود نکرده بودند وفات و قبر ایشان در دولت اباد دکن است و این فقیر بآنجا رسیده

حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی رح

از فرزندان حضرت امام اعظم اند رضی الله تعالی عنه مرید شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق و صاحب علم ظاهر و باطن و وجد و سماع بودند و از روحانیت شیخ احمد عبد الحق نیز ترتیب یافته اند و شیخ را اولاد بسیار شد همه پسران عالم و عامل گشتند خصوصاً شیخ رکن که در درویشی قدم بر قدم والد خود می نهادند کرامات زیاده از حد و نهایت از ایشان بظهور پیوسته

پیوسته وفات ایشان در سال نهصد و چهل و پنج هجری بوده و قبر در گنگوه است که از توابع دهلی است

حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره

از جانب پدر و مادر فاروقی بوده اند و اصل ایشان از بلخ است و نام پدر ایشان قاضی محمود در سن هفت سالگی قرآن را حفظ کرده و در هژده سالگی اکثر علوم را تحصیل نموده درس می گفتند و فتوی‌ها می نوشتند و مرید شیخ عبد القدوس گنگوهی اند و ایشان مرید شیخ محمد عارف و ایشان مرید پدر خود عارف احمد عبد الحق و ایشان مرید پدر خود شیخ احمد عبد الحق و ایشان مرید شیخ جلال پانی پتی و ایشان مرید شیخ شمس الدین ترک پانی پتی و ایشان مرید علی صابر و ایشان مرید شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله ارواحهم گویند در اوایل حال روزی شخص غزلی با آواز خوش میخواند چون آواز بگوش شیخ جلال رسید بیهوش شده از بام افتادند و مانند کبوتر نیم بسمل میطپیدند و میغلطیدند بعد از مدتی بحال آمده درین طریقه در آمدند ایشان را کرامات و خوارق عادات علیه روی نموده و استغراق ایشان بمرتبه بود که چون وقت نماز میرسید مریدان الله اکبر الله اکبر میگفتند تا از استغراق بحال آمده بنماز مشغول میشدند اکثر وجد و سماع میفرمودند و در قصبه تهانیسر متوطن بوده اند و از مشایخ متاخرین در سلسله چشتیه از ایشان بزرگتری نبوده گویند که یکی از مریدان شیخ جلال چندین سال خدمت ایشان

فتوح نرسید فرمودند را ایچنین چند روز گذشت فتوح از جای نرسید کفش
مبارک خود را بآن درویش دادند او نیز باعتقاد تمام گرفته از شهر دهلی روان شد در
اثنای راه حضرت امیر خسرو که با پادشاه عصر بجائی رفته بودند و از انجا بدهلی می آمدند
دو چار شدند میر از ان درویش پرسیدند که از سلطان المشایخ خبر داری گفت
بصحت و عافیت اند فرمودند که نشانی از ایشان داری گفت کفش مبارک خود را
بمن داده اند گفتند میفروشی گفت بلی پنج لک روپیه در سلسله قصیده که سلطان
محمد بایشان داده بود همه را بدان درویش دادند و کفش پیر خود را گرفته بر سر نهاده
بخدمت سلطان المشایخ رسیدند سلطان فرمودند ای خسرو ارزان خریدی
چون سلطان المشایخ برحمت حق پیوستند میر در دهلی حاضر نبودند و مردم از ایشان
اینقصه را پوشیده میداشتند چون بدهلی رسیدند و این قضیه ناگزیر را شنیدند سر
خود را تراشیدند و روی خود را سیاه نمودند و مقابل قبر پیر خود آمده ایستادند و
گفتند سبحان الله آفتابی در زیر زمین درخشنده بر روی آن این را گفته
سر را بر قبر ایشان زدند و بیهوش افتادند تا شش ماه بعد از ایشان
همیشه در غم و اندوه بودند تا هنگامی روز چهارشنبه هژدهم شوال در سال هفت صد
و بست و پنج هجری رحلت نمودند و قبر ایشان پایان قبر پیر ایشان است

حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی رح

نام ایشان محمود و اصل ایشان از شهر اوده است و از اکمل خلفای و مریدان
سلطان المشایخ نظام الدین اولیا اند و در سن بیست و پنجسالگی ترک و تجرید
اختیار نموده ریاضتی عظیم میکشیدند و در چهل سالگی بخدمت سلطان المشایخ
رسیدند و حضرت شیخ را کمال محبت و اتحاد با ایشان بوده و آنقدر خوارق و
کراماتیکه از ایشان بظهور رسیده از هیچ یک از مریدان سلطان المشایخ ظاهر نشده
باوجود آنکه درین سلسله سماع و وجد میکردند اما شیخ نصیر الدین سماع نمیفرمودند و
می گفتند که خلاف سنت است و حضرت شیخ نظام الدین اولیا را این سخن بد نمی
آمد و می فرمودند راست میگوید نقل است که قلندری یازده زخم بوجود مبارک
ایشان زد و ایشان در استغراقی که بودند از آن باز نیامدند و خون مبارک
ایشان از ناودان روان شد چون مریدان را ازینحال خبر شد آمده قلندر را
گرفتند خواستند که ایذا کنند فرمودند که هیچکس مزاحم او نگردد و مبلغ باو
انعام دادند که مبادا در وقت کارد زدن آزاری بدو رسیده باشد و بعد
از آن این قضیه بسه سال وفات ایشان در هیجدهم رمضان وقت چاشت
سال هفتصد پنجاه و هفت هجری رو داده و قبر ایشان در بیرون دهلی نو است

از امرا زادهای هزاره لاچین اند و ترک بوده اند از ترکان نواحی بلخ مولد ایشان
موءمن آباد است که مشهور به پتیالی ست از توابع سنبهل است جامع انواع
علوم و اقسام صنایع بوده اند مرید و معشوق و نفس ناطقه و منظور نظر سلطان
المشایخ اند گویند که میر از پیر خود التماس نمودند که خسرو نام پادشاهان است
و من درویشم مرا نام دیگر باید شیخ فرمودند که امروز از برای تو نامی التماس
خواهم نمود روز دیگر چون میر بخدمت ایشان آمدند فرمودند که ما چنین نمودند که روز
قیامت ترا محمد کاسه لیس خواهند گفت سلطان المشایخ را کمال عنایت و مهربانی
نسبت بمیر بوده و از جمیع مریدان خود زیاده میخواستند و میفرمودند که روز قیامت
از هر کس خواهند پرسید که چه آوردی از من هم پرسند خواهم گفت که سوز سینه
این ترک الله و میر را سوز سینه بمرتبه بود که پیراهن مبارک ایشان نزدیک سینه
همیشه سوخته بود گویند میر چهل سال صایم الدهر بوده اند و همراه سلطان المشایخ
بطریق طی ارض حج گذارده بودند و سلطان المشایخ در باب میر فرموده اند
بیت این خسرو ماست ناصر خسرو نیست ✿ زیرا که خدای ناصر خسرو ماست
گویند که تصانیف میر از نظم و نثر نود و نه است و اشعار میر آنچه مشهور است از
پنج لک کم و از چهار لک زیاده است سوای تصانیف هندی و از برکت آب دهن

دہن مبارک سلطان المشایخ اینقدرت طبیعت وشیرین سخنی حقتعالی بایشان داده
بود ودر شعر چنان قادر بودند که مطلع انوار را که در جواب مخزن اسرار است در دو هفته
تمام کرده اند ودر اشعار ایشان یکی بیتهاست که کم کسی بآن خوبی گفته باشند واین بیت
از یکه بیتهای ایشانست **بیت** زلفت زهر دو جانب خونریز عاشقان است ؛
چیزی نمیتوان گفت روی تو در میان است ؛ ومضمونهای تازه عالی در اشعار امیر الفقرا
است که اگر همه را جمع کنند از قصایف بعضی زیاده میشود وهمین طور در اقسام زبان و
فنون علم هندی بیمثل بوده اند وبجامعیت ایشان کم کسی گذشته چون امیر ایشانرا
بسماع ونغمه کمال ذوق بوده روش قوالی که الحال در هندوستان مشهور است
پیش ازان نبود اختراع نموده خود میخواندند وسلطان المشایخ سماع میفرمودند **نقل**
است که چون شیخ سعدی بهندوستان آمدند در دهلی بامیر ملاقات نمودند ویکشب با
امیر بودند امیر یکدرم بخدمت شیخ آوردند وگفتند آنچه از مال دنیا داریم اینست هرچه
فرمایند مهیا سازیم شیخ فرمودند روغن چراغ بخر که امشب با تو صحبت داریم گویند
که میر را بخدمت پیر خود اخلاص ومحبت بمرتبه بود که بالاتر ازان نباشد چنانچه
نقل است که درویشی بخدمت سلطان المشایخ بجهت گدائی رفت فرمودند
که باش چیزی حاضر نداریم امروز آنچه فتوح آید بتو خواهیم داد چون در انروز هیچ

نام ایشان محمد بن احمد بن دانیال بداؤنی است و بداؤن قصبه ایست از مضافات
سنبهل و لقب ایشان سلطان المشائخ از جانب الهی است و مرید و خلیفه شیخ
فرید الدین گنج شکر اند و حضرت سلطان المشائخ کامل و عامل بوده اند و جمیع
علوم را بکمال داشتند از مشائخ کبار در هندوستان نامدار و عالیمقدار بوده اند
و سلاطین وقت را با خواص و عوام روی ارادت بخدمت ایشان بوده و هم
کس اعزاز و اکرام ایشان را واجب و لازم میدانسته اند و در دار السلطنه دهلی
اقامت فرموده بتعلیم مریدان و ترتیب ایشان اشتغال داشتند و خوارق و
کرامات زیاده از شمار خلق از ایشان مشاهده مینمودند گویند وقتی تجدید وضو کرده
بودند خواستند که محاسن مبارک را شانه کنند شانه در طاق بود کسی نبود که شانه
را بدست ایشان رساند شانه از طاق بجست و خود را بدست ایشان رسانید
و حضرت سلطان المشائخ همه مجلس وعظ و وجد و سماع می نهادند و قوالان می
خواندند و خود برخاسته سماع مینمودند و اگر کسی را میدیدند که بتقلید هم سماع میکند
بجهت ادب سماع می ایستادند و تعظیم می نموده اند نقل است که شخصی را برات
او گم شده بود نزد سلطان جیو آمده عرض نمود فرمودند حلوا بروح پاک حضرت
گنج شکر فاتحه بده آن شخص نزد حلوا پز رفته قدری حلوا آورده در کاغذ پیچیده

پیچیده چون کاغذ کشوده برات او پیش بود **نقل** است که پیش از وصال بچهل روز
چیزی خوردن ترک کردند و به اقبال فرمودند انچه در انبار است همه را ایثار کن که
کر جبه نماند ولادت ایشان در قصبه بداون است سال سی و شش هجری
وفات چاشت روز چهارشنبه هژدهم ماه ربیع الآخر سال هفتصد و بیست و پنج
روی داده و مدت عمر شریف ایشان نود و چهار سال و نماز جنازه ایشانرا
شیخ رکن الدین ابو الفتح بن صدر الدین عارف گذارده و فرمود که از ملتان برای
همین نماز آمده بودم و قبر ایشان در دهلی نو بموضعی است که دران سکونت
داشتند و این فقیر چندین بار بزیارت آن روضه منوره رسیده و هر روز چهارشنبه
خلقی انبوه بزیارت ایشان جمع میشوند و آثار فیض ازان مکان متبرکه ظاهر است
والحال نذر و نیاز بسیار بر روضه شریف ایشان میرسد و در سال یکبار عرس
ایشان میشود قوالان میخوانند صحبت و مجلسی عظیم بر بابت الکثری از مشایخ
سلسله ایشان جمع میشوند و اهل سماع وجد میکنند و حضرت سلطان المشایخ
را اگرچه مریدان بسیار اند اما چهار مرید فاضل و کامل مشهور و معروف اند
امیر خسرو و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و شیخ برهان الدین غریب و شیخ حسن دهلوی

حضرت امیر خسرو دهلوی رح

است در کمال عصمت و عفت و صاحب کرامت اند و حضرت شیخ صایم الدهر بوده اند
در صمت و مرض افطار مینمودند و مرید و خلیفه حضرت خواجه قطب الدین بختیار اند
و گنج شکر از ان گویند که حضرت شیخ را هفت روز گذشته بود که افطار نکرده بودند
و ضعف بر ایشان غالب شد بخدمت پیر خود روانه شدند در اثنای راه از ضعف پای
ایشان بلغزید چنانچه بر زمین افتادند در دهن مبارک ایشان پاره گل در آمد
و تمام شکر شد از انجا برخاسته بخدمت پیر خود رفتند و خواجه فرمودند فرید
گلی که بدهنت رسید حق تعالی وجود ترا گنج شکر گردانیده است همواره شیرین
خواهی بود چون از خدمت پیر خود بیرون آمدند هر کس که ایشان را میدید گنج شکر
میگفت ایشان بخدمت حضرت خواجه معین الدین چشتی نیز رسیده بودند
حضرت خواجه معین الدین در باب ایشان فرموده اند که بختیار شاهبازی
عظیم را بقید آورده است که جز بسدرة المنتهی آشیان نگیرد و این شمعی است
که اما خانه درویشان را منور سازد و قطب و غوث وقت بوده اند و خوارق
عالیه از ایشان بسیار بوده و بظهور رسیده و آنقدر کرامات از ایشان بظهور
آمده که درین سلسله از کسی کم آمده باشد و حضرت خواجه قطب الدین را
کمال عنایت و مهربانی با ایشان بود چنانچه گویند وفات حضرت خواجه نزدیک

نزدیک رسیده ایشان را از هانسی که در نواحی حصار است طلبداشتند و وصیت
نمودند که جانشین ایشان باشند بعد از وفات پیر خود در قصبه اجودهن که نزدیک
دیپالپور داز توابع ملتانست اقامت ورزیدند و جمع کثیری از برکت مقدم شریف
ایشان بفیض رسیدند و حضرت شیخ فرید بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند
یکی از ان جمله شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی اند و مشهور است بعد از انکه حضرت شیخ
ریاضت و مجاهدت را بکمال رسانیده اند روزی تفسر نموده اند که هرچه غذا کنه میشود
و هاتفی آواز داد که هرچه فرید میگوید میشود و فقر و فاقه بر ایشان و اهل ایشان را
چنان غالب بود که روزی یکی از حرمهای ایشان بخدمت آمده گفت که فلان پسر
شما بسبب گرسنگی بمعرض هلاکت رسیده است شیخ فرموده که بنده مسعود چه کند اگر
تقدیر حق در رسید و از جهان سفر کند رسنی در پای او ببندید و بیرون افکنید و هم
شیخ فرمودند که چون فقیر جامه بپوشد چنان پندارد که کفن می پوشد ولادت ایشان
در قصبه کهتوال که از توابع ملتانست بوده و وفات ایشان روز سه شنبه پنجم
ماه محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری رو داده و مدت عمر نود و پنج سال و قبر
در پتن است مابین ملتان و لاهور مزار متبرک

حضرت شیخ نظام الدین اولیا رحمة الله

خواجه معین الدین مرید شدند و حضرت خواجه را کمال شفقت و عنایت درباره ایشان
بود و صحبت دار خضر علیه السلام بودند قطب زمان و یگانه دوران و جامع فضل
و فضایل صوری و معنوی و صاحب خوارق و کرامت عالیه بوده اند گویند که در سن
بست سالگی پیش از انکه مرید شوند بحضرت خواجه ریاضت و مجاهدات اشتغال
و سیاحی بسیار کرده اند نقل است که چون به بغداد رسیدند صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی
را دریافتند و چون کمال اشتیاق و اخلاص بخدمت شیخ که پیر ایشان باشند داشتند
از انجا معاودت نموده بطرف هندوستان آمدند و چون بملتان رسیدند با شیخ بهاء الدین
ذکریا ملتانی قدس سره ملاقات نمودند و در ملتان حضرت شیخ فرید شکر گنج رحمة الله
بخدمت ایشان رسیده مرید شده و چون بدهلی رسیدند عریضه بخدمت پیر خود
که در اجمیر تشریف داشتند نوشتند که اگر حکم شود بملازمت برسم خواجه معین الدین
در جواب نوشتند که اگرچه در ظاهر بعد است اما در باطن قرب است همانجا باید بود بعد از
چند روزی در دهلی توقف نموده باز باجمیر معاودت کردند چون خواجه قطب الدین
سواره گشتند که باجمیر بروند مردم دهلی از فراق و جدائی ایشان بفریاد آمدند چون
حضرت خواجه اینمعنی را مشاهده نموده خواجه قطب الدین را فرمودند که شهر را در پناه
تو گذاشتم در دهلی باش که دلهای مردم از جدائی تو آزرده میشوند ایشان بعز نمود

بفرموده حضرت خواجه بشهر مراجعت نمودند حضرت خواجه قطب الدین اکثر سماع
فرمودندی و در سلسله چشتیه سماع متعارف است و در بعضی ممنوع مثل سلسله متبرکه
قادریه و سید الطائفه نیز سماع نمی فرمودند و بعضی از اکابر کرده چنانچه شیخ
الاسلام گفته اند که ذوالنون مصری و شیخ شبلی و حرار و لوزئی دراج همه در سماع
رحلت نموده نقل است از سلطان المشایخ که در خانقاه شیخ سجستانی مجلس
سماع بود درویشان صاحب حال و اهل کمال حاضر بودند درین اثنا قوال این
بیت را که از حضرت شیخ احمد جام است خواند بیت کشتگان خنجر تسلیم را * هر زمان
از غیب جانی دیگر است * خواجه قطب الدین را حال متغیر شد و از هوش رفتند
مشایخانی که دران مجلس حاضر بودند ازانجمله قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ
بدر الدین غزنوی ایشانرا بخانه آوردند و قوالان همان بیت را تکرار میکردند و
حضرت خواجه سماع میفرمودند چنانچه شبانروز همین حال داشتند تا حال بر
ایشان دگرگون گشت روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه رحلت نمود

حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سره

نام ایشان مسعود بن عز الدین محمود است و از اولاد حضرت امیر المومنین عمر خطاب
است رضی الله عنه از جانب پدر و مادر ایشان دختر مولانا وجیه الدین خجندی

که همچو دریای محیط است و نام آن ساگرتال نهاده اند واقع شد و ولادت این فقیر در خطه اجمیر بالای ساگرتال رویداده در سلخ صفر نصف شب دوشنبه سال یکهزار و بیست و چهار هجری چون در خانه والد ماجد فقیر سه صبیه شده بود و پسر نمی شد و سن مبارک آنحضرت به بیست و چهار سالگی رسیده بود از روی عقیده و اخلاص که آنحضرت نسبت بحضرت خواجه داشتند بهزاران نذر و نیاز درخواست پسر نموده و ببرکت ایشان حق تعالی این کمترین بنده خود را بوجود آورد امید که توفیق نیکوکاری و رضامندی خود و دوستان خود نصیب گرداند آمین یا رب آمین

حضرت شیخ حمید الدین الصوفی السعدی الناگوری رحمه

کنیت ایشان ابو احمد است و لقب سلطان التارکین است و ناگور شهریست از شهرهای هندستان و سلطان التارکین از خلفای حضرت خواجه معین الدین چشتی اند در تجرید و تفرید یگانه عصر و از متقدمان مشایخ هند و جامع میان علوم ظاهری و باطنی و صاحب کرامات و مقامات علیه بوده اند ایشانرا با شیخ بهاء الدین ذکریای ملتانی در باب فقر و غنا مراسلات بسیار واقع شده در ناگور دو طناب زمین احیای داشتند و آنرا بدست مبارک خود زراعت میکردند و قوت عیال میساختند وفات ایشان در بست و نهم ربیع الآخر سال ششصد و هفتاد

و هفتاد و سه هجری بوده و قبر در قصبهٔ ناگور است ؒ

حضرت خواجه قطب الدین اوشی کاکی رح

نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی و مولد و اصل ایشان از اوش فرغانه است و آن قصبه ایست از توابع اندجان و کاکی از آن جهت گویند که چون در دهلی متوطن شده اند و فتوح از کس قبول نمی نمودند و خود همیشه مستغرق می بودند و بر فرزندان ایشان بعسرت میگذشت و اینها از زن بقالی که در همسایه ایشان بود بعد از فاقها جزوی قرض نموده اوقات گذار خود می نمودند روزی زن آن بقال گفت اگر من در همسایگی شما نمی بودم کار شما بهلاکت میرسید این سخن بطبعت ایشان گران آمد عهد کردند که از وی قرض نگیرند روزی این قضیه را بعرض خواجه رسانیدند فرمودند که هرگز من از کسی قرض نگیرم در وقت حاجت بطاقی که در حجره ماست دست انداخته بقدر حاجت نان پخته بردارند و صرف خود کنند و هر که خواهند بدهند بعد ازان هر گاه که میخواستند ازان طاق نان میگرفتند و این نان را کاک میگویند

نقلست که حضرت قطب الدین یکیم ساله بودند که پدر ایشان وفات یافت و خضر علیه السلام ایشانرا بشیخ ابو حفص سپردند که تعلیم علوم ظاهری و باطنی نماید چون حضرت خواجه معین الدین چشتی باوش رسیدند در آنجا بخدمت

حضرت خواجه معین الدین چشتی رحمه الله

مولد و اصل ایشان سجستان است و نشو و نما در دیار خراسان نام پدر بزرگوار ایشان
خواجه غیاث الدین حسن است که از سادات حسینی بوده اند مرید شیخ عثمان هارونی
بوده اند و در هندوستان سلسله شریفه حضرت چشتیه ایشانند قدس الله تعالی
و شیخ عثمان هارونی میفرمودند که معین الدین ما محبوب خداست و مرا فخر است بر مریدی
او و قطب وقت و صاحب تصرف و نیز انوار معرفت و مشرف القلوب و زبده
مشایخ اجل و قدوه اولیای اکمل بوده اند اهل هند را روی ارادت بخدمت ایشان
بوده و در جمیع علوم ظاهری و باطنی یگانه زمان بوده اند کرامات و خوارق عادات
عجیب و غریب که از ایشان بظهور آمده زیاده از حد و بیانست گویند که چون حقتعالی
ایشان را توفیق توبه کرامت فرمود املاک و اسباب خود را صرف درویشان
نموده متوجه سمرقند و بخارا شدند و در آنجا حفظ قرآن مجید و کسب علوم نموده اند و از آنجا
بطرف عراق عرب عزیمت کردند چون بقصبه هارون که از نواحی نیشاپور است
رسیدند حضرت شیخ عثمان هارونی را ملازمت نموده اند و بیست سال در خدمت
شیخ بوده اند و حضرت خواجه در سیاحی اکثری از مشایخ کبار دریافته اند چنانچه بصحبت
حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در جیلان رسیده پنجاه و هفت روز با ایشان

ایشان بوده انواع فواید ربوده اند و شیخ الدین کبری را در سنجار و خواجه یوسف
همدانی را در همدان و شیخ ابو سعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسین زنجانی را در لاهور
دیده اند و از بلخ بلاهور آمدند و از آنجا بدهلی و از دهلی باجمیر رفته متوطن شده اند و جمع
کثیری از کفار ببرکت قدوم ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و جماعه که مسلمان
نشده بودند فتوح دینار بجد بخدمت ایشان میفرستادند و هنوز کفاریکه دران نواحی
اند بزیارت ایشان می آیند و مبلغها بجا دران روضه منوره میگذرانند ولادت
حضرت خواجه در سال پانصد و سی و هفت وفات ایشان روز دوشنبه ششم
ماه رجب سال ششصد و سی و سه هجری بوده و بروایتی ششم ذی الحجه سال مذکور
و قول اول اصح است و بعد از رحلت بر پیشانی حضرت خواجه نوشته یافتند که
حبیب الله مات فی حب الله و عرس ایشان از مشایخ هندوستان در ششم
رجب میکنند و در همین ماه از اطراف و جوانب مسلمان و کافر خواص و عوام از راه های
دور جمع و کثیری که عدد آن از هزاران بیش است هر سال بروضه متبرکه ایشان
رفته حاضر میشوند مدت عمر شریف یکصد و چهار سال و قبر حضرت خواجه در دار
الاسلام اجمیر است و این فقیر چندین مرتبه بزیارت آن روضه منوره مشرف
گشته و اجمیر شهریست پر فیض و پر نور و خوش آب و هوا متصل تالابی عظیم که

لقب ایشان رکن الدین است و نام محمود و اصل ایشان از ده سنجان خواف بوده و مرید خواجه مودود چشتی اند و شاه لقبی است که خواجه مودود عنایت فرموده اند گویند در مدتی که بچشت اقامت ورزیدند نقص طهارت در انجا نکردند و چون احتیاج می شد از چشت بیرون رفته طهارت می نمودند و میفرمودند که اینجا جای ادب است وفات ایشان در سال پانصد و نود و هفت هجری بوده ؎

حضرت خواجه حاجی شریف زندنی رح

مرید خواجه مودود چشتی اند و سلسله خواجه معین الدین چشتی از جانب ایشان بخواجه مودود چشتی میرسد نقل است که شخصی سلطان سنجر را بعد از وفات بخواب دید پرسیدند که خدا تعالی با تو چه کرد گفت مرا فرمان شده بود که فرشتگان عذاب بدوزخ برند و درهمین اثنا فرمان رسید که فلان روز درویش سعادت ملازمت حاجی شریف زندنی را دریافته بود از برکت آن بیامرزیدم وفات ایشان در ششم رجب است ؎

حضرت شیخ عثمان هارونی قدس سره

ایشان مرید حاجی شریف زندنی اند قطب وقت و یگانه عصر بوده اند و بصحبت

و بصحبت بسیاری از اکابر و بزرگان رسیده اند و از حضرت خواجه معین الدین چشتی منقولست
که روزی شیخ عثمان هارونی در ایام سیاحت بجای رسیدند که مسکن مغان بود و در انجا
آتشکده بود که روزی بیست ارابه هیزم در انجا می انداختند و آتش آن هرگز نمی مرد ازین معنی
برسیدند که پرستیدن این آتش چه فائده دارد و چرا خدا را نمی پرستی که آتش مخلوق اوست
جواب داد که در کیش ما آتش را بسیار بزرگ داشتند شیخ فرمودند که توانی دست و پای
خود را در آتش اندازی جواب داد که خاصیت آن سوختن است کرا قدرت باشد که
نزدیک آن تواند رفت حضرت شیخ طفلی که در کنار مغ بود گرفتند و بسم الله الرحمن الرحیم
قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم گفته در آتش در آمدند و چهار ساعت در میان
مانده بر آمدند چنانچه بخرقه ایشان و جامه آن طفل آسیبی نرسیده بود از مشاهده این کرامات
جمیع مغان بر قدم شیخ سر نهادند و همه بشرف اسلام مشرف شدند و آن پدر و پسر
از جمله اولیای گشتند و هم حضرت خواجه معین الدین فرموده اند که شیخ عثمان هارونی
میفرمودند که حق سبحانه و تعالی را دوستانند که اگر یکساعت در دنیا از و محجوب مانند
نابود گردند و هم شیخ فرموده اند که در هر که این سه خصلت باشد بتحقیق بدانکه حق تعالی
او را دوست دارد سخاوت چون سخاوت دریا شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع
چون تواضع زمین وفات ایشان در شانزدهم ماه شوال است و قبر در مکه معظمه است

وهم وقت رحلت خواجه قطب الدین مودود پسر کلان خود را قایم مقام خود
ساختند و قبر ایشان در چشت است

حضرت خواجه مودود چشتی رح

لقب ایشان قطب الدین است و در سن هفت سالگی تمام قرآن با قرأة
آن حفظ کرده بتحصیل علوم مشغول می بودند چون بسن بیست و شش سالگی
رسیدند والد بزرگوار ایشان خواجه یوسف وفات یافتند و بموجب وصیت
پدر قایم مقام ایشان گشتند و بخصال حمیده و افعال پسندیده موصوف
و معروف بودند و مردم آن ولایت همه در مقام ارادت و اعتقاد ایشان
اگرچه مرید پدر خود بودند لیکن بعد از وفات پدر وقتی که حضرت شیخ الاسلام
احمد جام بهرات رسیدند و قضیه که درمیان خواجه مودود و حضرت شیخ
جام گذشته در نفحات الانس مذکور است و چون خواجه مودود التماس
تربیت و اخلاص خویش بخدمت ایشان نمودند حضرت شیخ احمد جام دست
ایشان را گرفتند و برکنار چارپالش خود بنشاندند و سه بار فرمودند بشرط
علم بشرط علم و سه روز بخدمت حضرت شیخ جام بودند و فایده ها حاصل
نمودند و سلسله چشتیه از خواجه مودود و بحضرت شیخ جام نیز میرسد وفات

وفات ایشان در غره رجب در سال پانصد و بیست و هفت هجری بوده و قبر ایشان بیشتر در مزار متبرکه چشت است ؏

حضرت خواجه احمد بن مودود چشتی رح

بسیار بزرگ و قطب وقت بودند و مرید پدر خویش در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام داشته اند حضرت رسالت پناه صلعم را در واقعه دیدند که فرمودند ای احمد اگر تو مشتاق ما نیستی ما مشتاق تو ایم چون بامداد شد سه یار موافق اختیار کرده بروشی که کسی ایشانرا نشناسد بزیارت حرمین الشریفین متوجه شدند چون از شرائط حج فارغ شدند بمدینه منوره رسیدند و ششماه مجاورت کردند گویند که مداومت ایشان بر مجاوران آن حرم گران آمد خواستند که ایشانرا برنجانند از روضه شریفه آواز آمد که مرنجانید این را که یکی از مشتاقان ماست چنانچه همه حاضران شنیدند و بعد از مراجعت ببغداد آمده در خانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی فرود آمدند و شیخ ایشانرا تعظیم و احترام بسیار کردند ولادت ایشان در سال پانصد و هفت هجری بوده وفات در سال پانصد و هفتاد و هفت روی داده و قبر ایشان در چشت است

حضرت شاه سنجان رحمة الله

شیخ ابو اسحاق افتادند اسب و سلاح هر چه داشتند بگذاشتند و پشمینه پوشیده
با ایشان روان شدند هر چند پدر و مردم طلب کردند ایشانرا نیافتند بعد از
چند روز خبر آوردند که با شیخ ابو اسحاق اند در فلان موضع پدر ایشان جمعی را
فرستاد تا بیاورند هر چند پند دادند و بند نهادند باز نتوانستند آورد سودمند
نیفتاد گویند پدر ایشان را خمخانه بود روزی فرصت یافته بآنجا درآمدند و
در را بست خمهارا شکستن گرفت پدر ایشانرا خبر کردند ببام برآمدند و از غایت غضب
سنگی بزرگ برداشت که از روزنه بالای بام بر ایشان بزند روزنه فراهم آمد و سنگ
را بگرفت با سنگ در هوا معلق بایستاد چون آنحالت را مشاهده نمود بر دست
ایشان توبه کرد و امثال این کرامات و خوارق عادات از ایشان نه چندان
ظاهر شده که به تفصیل بیان توان کرد ولادت ایشان در سال دو صد و شصت
هجری بوده وفات در دهم جمادی الآخر سال سه صد و پنجاه و پنج رو داده و قبر ایشان
در چشت است ؕ

حضرت خواجه محمد چشتی قدس سره

ایشان پسر و مرید خواجه ابو احمد ابدال چشتی اند و تحصیل علوم دینی و معارف
یقینی کرده اند و در زهد و ورع کامل بوده اند گویند در غزوه سومنات همراه محمود

محمود سبکتکین در سن هفتاد سالگی بدو کاری محمود با بشارت و بشارت رفته
بودند و ببرکت اقدام ایشان فتح سومنات شده وفات ایشان در غره
رجب سال چهار صد و یازده هجری بوده و قبر ایشان در چشت است

حضرت خواجه یوسف بن سمعان رح

لقب ایشان ناصرالدین است و خواهرزاده و مرید و تربیت یافته خواجه محمد
بن خواجه ابواحمد چشتی اند گویند که خواجه محمد همشیره داشتند که سن او بچهل
رسیده بود و بجهت خدمت برادر ارادت تزوج نداشتند و بطاعت و عبادت
خدایتعالی مشغول بودند شبی خواجه محمد بزرگوار خود خواجه ابواحمد را در خواب
دیدند که فرمودند در ولایت شام فلان مردیست محمد سمعان نام تحصیل علوم
کرده و صالح است خواهر خود را باو عقد کن خواجه او را طلب داشته همشیره
را باو عقد کرد و خواجه یوسف در چشت از ایشان متولد شدند و برایشان در آخر
عمر سکر و حیرت چنان غلبه کرده بود که گاه بودی که خادم آب وضو ریختی
در اثنای وضو از خود غایب می شدند و ساعتی دران غیبت میماندند و باز
حاضر می شدند و وضو را با تمام میرسانیدند وفات ایشان در چهارم ربیع الآخر
درسال چهار صد و پنجاه و نه رویداده و مدت عمر هشتاد و چهار سال بوده

ماهی ضعیفی آن سوزن را در دهان گرفته آورده و پیش حضرت سلطان نهاد فرمودند کمترین چیزی که یافتیم بگذاشتن ملک بلخ این بود وفات ایشان شانزدهم جمادی الاول در سال یکصد و شصت و دو یا شصت یک هجری بوده و قبر ایشان در جبله شام است و برخی در بغداد و قول اول اصح است

حضرت خواجه حذیفه مرعشی رحمه الله

مرعش شهریست از توابع شام از کبار مشایخ متقدم و از مریدان سلطان ابراهیم ادهم قدس الله سره فرموده‌اند که اخلاص آنست که افعال او در ظاهر و باطن یکسان باشد وفات ایشان در چهاردهم ماه شوال بوده است

حضرت خواجه هبیره بصری رحمه الله

اصل ایشان از بصره است از اکابر وقت و مرید خواجه حذیفه مرعشی اند و صاحب خوارق عالی و مقامات ارجمند بودند وفات ایشان هیژدهم ماه شوال است

حضرت شیخ علوی دینوری رحمه الله

مرید خاص خواجه هبیره بصری از جمله مشایخ وقت و صاحب علوم ظاهری و باطنی بودند خوارق و کرامات عجیبه از ایشان سرزده چنانچه گویند از روزیکه تولد نموده اند تمام عمر صایم الدهر بودند در ایام طفولیت روز شیر نخوردند انچه در تذکرة الاصفیا

الاصفیا و بعضی رشحات مشایخ چشت نوشته اند این است که شیخ علی دینوری و شیخ ممشاد دینوری یکی است و شیخ ممشاد علو دینوری می نویسند امااز نفحات الانس و بعضے کتب چنین مفهوم میشود که شیخ علو دینوری غیر شیخ ممشاد دینوری اند وذکر شیخ ممشاد دینوری در سلسله سهروردیه نوشته خواهد شد ٭

حضرت شیخ ابو اسحاق شامی قدس الله سره

از اقطاب وقت بوده اند و مرید شیخ علو دینوری اند رحمهما الله و وفات ایشان چهاردهم شهر ربیع الآخر است و قبر در عکه واقع است که از توابع شام است

حضرت خواجه احمد ابدال چشتی رح

سه حلقه سلسله چشتیانند و پسر سلطان فرسنافه اند از شهر فارجشتی است و امیر آن ولایت بوده اند و مرید شیخ ابو اسحق شامی اند گویند چون شیخ ابو اسحاق بقصبه چشت رسیده اند خواجه دست ارادت بدامن شیخ زدند نقل است که روزی خواجه ابو احمد در سن بیست سالگی همراه پدر خود سلطان فرسنافه بقصد شکار جانب کوه رفتند و در اثنای شکار از پدر و اتباع جدا افتادند بکوهی رسیدند که چهل از رجال الله بر سنگی ایستاده بودند و شیخ ابو اسحاق شامی نیز در میان آنجماعه بود حال بر ایشان بگشت از اسب فرود آمده در پای

وایشان از ابنای ملوک اند و در اوایل حال پادشاه بلخ بوده اند و در جوانی
توبه کرده اند گویند شبی بر تخت خفته بودند نیم شب سقف خانه بجنبید گفتند
کیستی گفت آشنا شتر گم کرده ام میجویم گفتند شتر بر بام چگونه بود گفت
ای غافل تو خدایرا در جامه اطلس بر تخت زر میطلبی این از شتر بر بام جستن
عجب تر است ازین سخن هیبتی در دل سلطان افتاد متفکر و متحیر گشتند روز دیگر
بار عام دادند و ارکان دولت همه بر جای خود ایستادند ناگاه مردی
با هیبت از در درآمد چنانکه هیچکس مانع او نتوانست شد تا پیش تخت سلطان
گفتند چه میخواهی گفت درین رباط فرود می آیم گفتند رباط نیست سرای
سلطنت گفت این سرای پیش از تو از که بود گفتند از پدر من گفت پیش
از وی از که بود گفتند از پدرش گفت پیش از وی از که بود گفتند از فلان
همچنین چند کس را شمرده اند او گفت پس این رباط نبود که یکی میرود و دیگری
می آید ناپدید شد سلطان تنها با اضطراب تمام از عقب او روان شدند
گفتند تو کیستی گفت من خضرم در دل ایشان خوفی عظیم پیدا شد و رو بصحرا
نهادند شنیدند که هاتفی میگوید بیدار شو پیش از آنکه بمرگت بیدار کنند و
اینچنین چند نوبت بگفت ناگاه آهوئی دیدند و خود بدو مشغول گردند آهو

آهو بسخن آمد و گفت مر الصید تو فرستاده اند تو مرا صید توانی کرد حال بر سلطان
متغیر گشت و از جامهای که داشتند بیرون آمدند و ترک سلطنت نموده دست در
طریقت زدند و بمکه معظمه رفته با امام اعظم و سفیان ثوری و ابو یوسف غسولی صحبت
داشتند و کسب علوم از حضرت امام اعظم رضی الله عنه نمودند و حضرت امام
الشیاطیر استیه نامی فیض ربودند سید الطائفه جنید قدس الله سره فرمودند که
ابراهیم ادهم کلید علمهای این طائفه است و صحبت دار خضر علیه السلام بوده اند
و خرقه ارادت از فضیل عیاض پوشیده اند و در همه عمر بجز کسب خود قوت نموده اند
یگانه زمان و پادشاه هر دو جهان و سید اقران بود . خوارق و کرامات و بزرگی
حضرت سلطان زیاده از انست که در تحریر و بیان در آید گویند چون واردی از غیب
فرود آمدی گفتی کجا اند ملوک دنیا که ببینند که این چه کار و بار است تا از ملک خودشان
ننگ و عار آید نقلست که وقتی که در کشتی خواستند که بنشینند و سیم نداشتند و آنها زری
میخواستند دو رکعت نماز کردند و گفتند الهی از من چیزی میخواهند در حال ریگ لب دریا
تمام زر شد مشتی برداشتند و بایشان دادند نقلست که روزی بر لب دجله نشسته
پاره پاره خرقه میدوختند سوزن ایشان در دجله افتاد اشارت بدجله کردند هزاران
ماهی سر بر آوردند هر یکی را سوزنی زرین در دهان سلطان فرمودند سوزن خود خواهم

و تعالی بجهت آن جماعه در خواستند فی الحال دینارهای زر از آسمان بارید خواجه فرمود که بآن مقدار که بکلو الکفاف کنند بردارید مریدان چنان کردند و حلوا آوردند خواجه ازان تناول نفرمود سبب تناول نفرمودن اینست که چون باریدن دینارها از کرامات ایشان بود نخواستند که از کرامات خود خوراک خویش سازند که خوراک اینجماعه از کسب و مشقت ایشان میباشد چنانچه درویشی در بادیه تشنه شد ویرا از آسمان قدحی زر فرو گذاشتند پر از آب مرد درویش گفت بعزت تو نخورم آب مگر از دست اعرابی که مرا سیلی زند و شربت آب دهد دیگر نه بکرامات آب نیاید قادری که آب در جوف من پدید آری یعنی کرامات ظاهری ایمن از مکر نبود وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و هفت هجری بوده

حضرت فضیل بن عیاض رحمة الله

کنیت ایشان ابوعلی است و باصل کوفه و بعضی گفته اند از خراسان از ناحیه مرو و بعضی گفته اند تولد ایشان در سمرقند بوده و نشو و نما در باورد نیز گفته اند که بخاری الاصل بوده اند و مرید خواجه عبدالواحد بن زید و شاگرد امام اعظم اند رضی الله و با ابراهیم ادهم و بشر حافی و سفیان ثوری و داود طائی معاصر بودند در حقایق و معارف یگانه عصر نقل است که روزی فرزند خورد خود را

خود را در کنار گرفته می بوسیدند چنانچه عادت پدر است کودک گفت ای پدر
مرا دوست میداری گفت بلی گفت خدا را دوست میداری گفتند بلی
کودک گفت بیکدل دو دوست توان داشت ایشان دانستند که این سخن از کجاست
دست بر سر زدند کودک را بینداختند و بحق مشغول گشتند و فرموده اند هر کس
که از خدا بترسد از همه چیز بترسد و نیز فرموده اند که چون حق تعالی بنده را
دوست دارد اندوه بسیارش دهد چون دشمن دارد دنیا را بروی فراخ کرداند
فرموده اند که هر که خود را قیمتی نهد او را از تواضع نصیبی نیست و فرموده اند که
توانید بجائی ساکن شوید که کس شما را نه بیند و نه شما کس را که تعظیم نیکو بود و فرموده
اند چنانکه عجب بود که در بهشت گریند عجب تر آنکه در دنیا خندند و فرموده اند
در دنیا در آمدن آسان است اما بیرون آمدن و خلاص شدن دشوار فرموده اند
چون ترا گویند خدا را دوست داری خاموش باش اگر گوئی نه کافر گردی و اگر
گوئی دارم فعل تو بفعل دوستان نماند وفات ایشان در ماه محرم سال
یکصد و هشتاد و هفت هجری بوده و قبر ایشان در مکه معظمه در مزار است

حضرت سلطان ابراهیم ادهم رحمة الله

کنیت ایشان ابو اسحاق و نام پدر ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی است

مأموریم با آنکه شکستهٔ استخوان خود را در سمرقند بگورخانهٔ ابای خود رسانیم و متوجه سمرقند شدند و بعد از رسیدن سمرقند بدو سه روز رحلت نمودند و قبر ایشان در جوار حضرت خواجه احرار است ؁

حضرت خواجه باقی رحمة الله

اویسی حضرت خواجه نقشبند بهاءالدین و بظاهر مرید مولانا خواجگی امکنگی اند یکی از مریدان خواجه گفت که در وقت رحلت خواجه فرزندان ایشان را حاضر ساخته پرسیدند که در باب این کودکان چه میفرمایند گفتند مصرع فرزند بندهٔ ایست خدا را غمش مخور وفات ایشان در سال هزار و دوازده هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان چهل سال و قبر در دهلی است ؁

هاشم خواجه و صالح خواجه دهبیدی قدس اسرارهم

دهبید از مضافات سمرقند است و هر دو برادرانند و درین زمان مقتدای ماوراءالنهر بودند مردم آنجا را اردی ارادت بخدمت ایشان بوده هاشم خواجه برادر کلان و پسر خورد صالح خواجه بودند و در سمرقندی بوده اند و مرید پدر خود اند خواجه کلان خواجه و ایشان مرید خواجه کلان جویباری و ایشان مرید خواجه محمد کاشانی و ایشان مرید مولانا محمد قاضی و ایشان مرید حضرت خواجه احرار

احرار قدس اسرارهم وفات هاشم خواجه روز دوشنبه ربیع الاول سال هزار وچهل وشش هجری بوده وقبر در ده بید است وصالح خواجه در بلخ بوده اند کرامات وخوارق از هر دو برادر بسیار ظاهر شده وفات ایشان در ماه محرم سال هزار وچهل وهشت هجری بوده وقبر ایشان در بلخ است ومدت عمر هفتاد وهشت سال تمام شد احوال مشایخ سلسله متبرکه نقشبندیه قدس الله اسرارهم

بیان احوال مشایخ سلسله شریفه چشتیه قدس الله اسرارهم وسلسله ایشان از حضرت خواجه حسن بصری بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه میرسد

حضرت خواجه عبد الواحد زید قدس سره

اصل ایشان از بصره است مرید حسن بصری است وشاگرد حضرت امام اعظم اند رضی الله عنهما وخرقه ارادت از ایشان پوشیده اند چون ذکر حضرت حسن بصری بعد از صحابه رضی الله عنهم مذکور شده از نجهت اول درین سلسله نوشته نشده ایشان بس بزرگ بودند خوارق وکرامات بسیار از ایشان بظهور رسیده نقل است که روزی جماعه از درویشان که در خدمت ایشان بودند گرسنگی بر ایشان غلبه کرد آرزوی حلوا کردند چیزی حاضر نبود خواجه روی بآسمان کردند واز حق سبحانه

ایشان داشته بود نام فقیر را گرفت که بایشان بگویید که بمولانا عبدالرحمن جامی
بگویید مرا بگذارند و از تقصیر من درگذرند ولادت ایشان در خرجرد جام در
بیست و دوم شعبان سال هشتصد و هفده هجری بوده و مدت عمر شریف
هشتاد و یکسال وفات ایشان بعد از حضرت خواجه احرار بسه سال است
در هشتصد و نود و هشت هجری هژدهم ماه محرم روز جمعه در وقت اذان است
و قبر ایشان در خیابان هرات است متصل قبر پیر خود و برداشت جنازه
ایشان را سلطان حسین میرزا با جمیع اهالی موالی خراسان نموده است

حضرت مولانا عبدالغفور لاری قدس سره

لقب ایشان رضی الدین است و اصل ایشان از لار و از اعیان آن دیار بوده
از اولاد سعد عباده انصاری رضی الله عنه که از کبار انصار و از قبیله انصار از قبیله
خزرج است مرید کامل و شاگرد رشید حضرت مولانا عبدالرحمن جامی اند و
حضرت مولانا در باب ایشان فرموده بیت آنجا که فهم و دانش مرغی
بود شکاری :: باز یست تیز رفتار عبدالغفور لاری :: و حضرت مولانا مریدکم میگفتند
اند وی فرموده اند که یک مرید کامل که باشد کافیست و این اشاره بملا عبدالغفور
است که کامل بوده اند و ایشان را در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام بوده و حاشیه

در حاشیه بر شرح ملا و نفحات الانس نوشته اند و حل مشکلات و لغات آنرا
نموده اند و کمال محبت و اخلاص بخدمت پیر خود داشته اند و روز وفات
حضرت مولانا قدس سره در خدمت بوده اند وفات ایشان بعد از طلوع
آفتاب روز یکشنبه پنجم شعبان سال نهصد و دوازده هجری بوده و قبر ایشان
متصل قبر حضرت مولانا در خیابان هرات است سعادتمند مریدیکه بعد از مردن
هم در خدمت پیر خود باشد ۞

حضرت خواجه عبد الشهید قدس سره

نام ایشان خواجه کا خواجه بن حضرت خواجه عبد الله احرار است و چون
متولد شدند والد خواجه بخدمت حضرت خواجه احرار قدس سره بردند و
حضرت خواجه ایشانرا در کنار گرفته فرمودند که این پسر عارف خواهد شد و ببرکت
نفس حضرت خواجه بکمالات ظاهری و باطنی و مقامات عالی رسیده اند و کرامات
و خوارق جلیه بسیار از ایشان بظهور پیوستند و بهندوستان تشریف آورده
بودند و اهل هند کمال اعزاز و احترام بجای آورده اکثری مرید گشتند و طریقه
ایشان در سلوک بطریق حضرت خواجه بزرگ بوده و هژده سال در هندوستان
بوده در سال نهصد و هشتاد و هجری فرمودند که وقت رحلت ما نزدیک رسیده

لذت عشق فرو رفته مرا در رگ و پی   عشق میگویم و جان میدهم از لذت وی

و گفته اند غم عشق از دل کس کم مبادا   دلی بی عشق در عالم مبادا

متاب از عشق رو گر خود مجازیست   که آن بهر حقیقت کارسازیست

اگرچه بظاهر جمال تعلق خاطری می بود اما از طعن این باکی نداشته اند رباعی

کار جامی عشق خوبانست هر سو عالمی   در پی انکار او او همچنان در کار خویش

و این بجهت آن بود که میفرمودند هرچند عارف کامل واصل بعد از تحقیق بحب ازلی
و اتصال بمحبوب لم یزلی در هرچه نگرد جز یک چیز نه بیند و در هرچه آید بزد جز یک
چیز نگوید اما در اواخر از جمیع تعلقات ترک واجبات نموده میفرمودند که محب
آنست که از همه چیز قطع تعلق کند و خواست او خواست محبوب گردد بیت

با عشق توام هوا نماندست و هوس   با آتش سوزنده چسان ماند خس

خواهد ز تو مقصود دل خود همه کس   جامی از تو ترا همین خواهد و بس

و هیچ خواهش و مرادی بغیر از طلب الهی نداشتند و میفرمودند بیت

هست مراد هر کسی چیز دگر ازین جهان   نیست مراد غیر تو جامی نامراد را

و همیشه در وجد و ذوق می بوده اند چنانچه چند نوبت سماع میفرمودند و در
اواخر حال که بکمال رسیده بودند می گفتند رباعی خوش وقت کسیکه می درین

درین خمخانه : از خم سبو گشته نه از پیمانه : صد بار اگر مست شود عالم هست :
واقف نشود که هست عالم یا نه : و حضرت مولانا را فهم و طبعی که بود بالاتر
از آن نباشد و بسیار خوش خلق و خوش تکلم و شگفته بودند و مطایبهای
لطیف می‌فرمودند و تصانیف ایشان چهل و چهار است بعدد لفظ و همه
در عالم مشهور و معروف‌اند مجلس، ایران سخن هست و شواهد النبوة و نفحات
الانس که سخنان لطیف و نکته‌های دقیق در آن مندرج است دو چشم تصانیف
ایشان است و در مثنوی یوسف و زلیخا و در غزلیات دیوان اول که بهترین اشعار
است مثل ندارد و این فقیر همیشه تصانیف نظم و نثر ایشان را مطالعه می‌نماید
و از برکت آن کلام حقیقت انتظام فائده‌ها می‌یابد و این کتاب را می‌نویسد همه از
تتبع و شاگردی ایشان است فصاحت و بلاغت در نوز حال حضرت مولانا
از کلام ایشان هست و یکی از علمای این زمان در باب حضرت مولانا طعن و
انکار می‌نمود و سخنان ناشایسته می‌گفت فقیر او را منع می‌کرد بعد از فوت آنمرد
یکی از فضلا که عالم و عامل هست شبی او را بخواب دید با اضطراب تمام پرسید سبب
اضطراب چیست گفت به بهشت رفته بودم و میخواستم درآیم که مولانا عبدالرحمن
جامی آمد و دامن مرا بگرفت و نگذاشت و چون نسبت اخلاص فقیر را بحضرت

که بعد از خواب می باشد میابند والا کیفیت مشغولی ایشان در خواب و بیداری بریک طریقه است بلکه در حالت خواب که بعضی موانع مرتفع میشود مرا کمال چنانست که آنچه میگفتند اشارت بحال خود میکردند وفات ایشان در اثنای نماز پیشین روز چهارشنبه هفتم جمادی الآخره سال هشتصد و شصت هجری بوده

وقبر ایشان در خیابان هرات است

مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره

لقب اصلی ایشان عماد الدین است ولقب مشهور نور الدین وتخلص جامی ونام والد ایشان احمد بن محمد دشتی بوده و دشت محله ایست از محلات صفاهان حنفی مذهب بوده اند وآنچه در میان عوام است که ایشان بمذهب امام شافعی نقل کرده اند خلاف است چنانچه شخصی از خدمت مولانا زین الدین قواس از معنی پرسید فرمودند که غیر واقع مردم فرا گرفته اند کتاب چهار مذهب حضرت شیخ سعید خرقانی را که از مکه معظمه همراه آورده بودند بمسایل اخوها عمل مینموده اند مثل وضو ساختن بعد از مس مراة ومس اندام نهانی وغیرها وحضرت مولانا عالم عامل عارف کامل ودر فنون علم ظاهری وباطنی جامع ومقبول عالم ومقتدای اهل ماوراء النهر وخراسان وپیشوای زمان بوده اند وسلطان حسین مرزا کمال

را کمال عقیدت و نیازمندی بخدمت ایشان بوده و از اکمل و افضل مریدان سعد الدین کاشغری اند رحمه الله تعالی چون بخدمت مولانا سعد الدین رسیدند فرمودند که شاهبازی بچنگ ما افتاده و نسبت و رابطه بخواجه بزرگ میرسند و خواجه محمد پارسا را در خراسان ایام طفولیت بملازمت کرده بودند و حضرت خواجه پاره نسبتی بایشان عنایت نمودند و خواجه احرار قدس الله سره ایشانرا کمال تعظیم و احترام می نمود چنانچه از نهایت محبت در مکاتیب خود لفظ عرضداشت می نوشتند و میفرمودند که آفتابی در خراسان ست مردم چرا بروشنائی چراغ بما وراء النهر می آیند با وجود این حضرت مولانا را حال برین منوال بود که هرگز اظهار درویشی و کرامات نمیفرمودند و میگفتند بر کشف و کرامات اعتمادی نیست و خود را گاه در لباس عالم ظاهری و گاه در صفت شعر و شاعری پنهان میداشتند و میفرمودند که ستر حال شرط این طریقه است اما حاشا که اندیشه و خیال ایشان پیشه شعر باشد هرگز در هیچ نفس از شغل باطنی خالی نمی بودند و در فضیلت بحری بوده اند سراج بجامعیت ایشان کم کسی گذشته نفس قدسی حق تعالی بایشان داده بود اشعار ایشان که بهترین شعرها است تمام مشتمل بر حقایق و معارف و بر حضرت مولانا از ابتدای حال تا مرتبه کمال کشش عشق و جذبه محبت غالب بوده چنانچه فرموده اند بیت

ایشان رفتم فرمودند قبول کردند و ایشان را بخواجه علاء الدین عطار سپردند
بعد از وفات خواجه بزرگ در صحبت علاء الدین عطار بمرتبه کمال رسیدند و جامع
گشتند در علوم ظاهری و باطنی ولادت ایشان در غزنین است و قبر ایشان
در موضع ملغو که یکی از مواضع حصار شادمان است واقع شده

حضرت خواجه عبید الله قدس سره

لقب ایشان ناصر الدین احرار است و نام پدر ایشان خواجه محمود بن شهاب الدین
است و جد ایشان بسیار بزرگ بوده اند و حضرت خواجه بهترین و کاملترین مریدان
مولانا یعقوب چرخی اند و سلسله خواجه احراری اند و مقتدای طریقت و
رهنمای حقیقت بوده اند و اهل ماوراءالنهر و خراسان ایشانرا بجای بزرگ میدانسته
اند و کرامات و خوارق عادات بی نهایت از ایشان بظهور رسیده و حضرت مولانا
عبد الرحمن جامی قدس سره اخلاص و اعتقاد بسیار داشته اند چنانچه بعضی
کتابها بنام ایشان تصنیف کرده اند و ایشانرا بجای پیر خود میدانسته اند و حضرت
خواجه را هم کمال محبت و یگانگی با ایشان بوده سه نوبت حضرت مولانا با ایشان
ملاقات کرده اند چون بار آخر حضرت خواجه مولانا عبد الرحمن جامی را دیدند
فرمودند محاسن سفید گردید ایشان در بدیهه این بیت را گفتند بیت * پیرانه سر شکسته

سبز در ره سنانت ؛ موی سفید کردم جاروب آستانت ؛ گویند که حضرت
خواجه احرار را مال و زراعت بی نهایت بوده همه را در راه الهی صرف می نمودند
و چون سال بآخر رسیده انبارهای ربوده و این از کرامات حضرت خواجه است
و در ینباب حضرت مولانا فرموده اند **ابیات** هزاران مزرعه در زیر کشت است
که زاو رفتن راه بهشت است ؛ درین مزرعه فشاند تخم دانه ؛ در آنعالم هند انبار خانه
ولادت ایشان در ماه رمضان سال هشتصد و شش هجری در قریه باغستان که
از توابع تاشکند است بوده و وفات ایشان شب شنبه بیست و نهم سلخ ربیع الاول
سال هشتصد و نود و پنج اتفاق شده مدت عمر شریف نود سال است چند ماه کم و قبر ایشان در سمرقند است

حضرت مولانا نظام خاموش رح

ایشان فاضلتر و کاملترین مریدان و خلفای مولانا نظام الدین خاموش اند
و از علوم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته اند و بر جاده شرع و سنت مستقیم بوده اند
چون بخراسان تشریف برده اند بسید قاسم تبریزی و مولانا ابویزید پورانی
و شیخ زین الدین خافی و شیخ بهاء الدین عمر صحبت داشته اند حضرت مولانا عبد
الرحمن جامی قدس سره السامی در نفحات مذکور ساخته اند که روزی می گفتند
بعضی از درویشان فرق میان خواب و بیداری چرمان نمیتوانند که در خود خفتی

می آمدند چون بمکه معظمه رسیدند ارکان حج را تمام کردند ایشانرا مرضی عارض شد از انجا متوجه مدینه شریفه شدند در روز چهارشنبه بیست و سوم ذی الحجه بمدینه رسیدند در روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه مذکور بجوار رحمت حق پیوستند و شب جمعه ایشانرا دفن نمودند و قبر ایشان در بقیع بجوار قبه امیر المومنین عباس رضی الله عنه واقع است و سن شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده

حضرت خواجه ابونصر پارسا رحمه الله

لقب ایشان برهان الدین و حافظ الدین است فرزند خواجه محمد پارسا اند و مرید ایشان فاضل و عارف و کامل بوده اند در نفحات آورده اند که پایه علوم شریف و رسوم طریقت را بوالد بزرگوار خود رسانیده بودند در نفی وجود و بذل موجود کار را از ایشان گذرانیده در سفر حجاز با والد خود بودند فرمودند که وقتی که والدمن فوت می شدند بر سر بالین ایشان حاضر نبودم چون حاضر شدم روی مبارک ایشانرا کشادم تا نظری کنم چشم گشادند و تبسم نمودند اضطراب من زیاده شد روی خود را بر کف پای ایشان نهادم پای خود را بالا کشیدند وفات خواجه ابونصر پارسا در سال هشت صد و شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان در خطه بلخ است

حضرت خواجه علاء الدین عطار رح

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و اصل ایشان از خوارزم بوده از کبار مریدان و خلفای
خواجه بزرگ اند و در ایام حیات خود ترتیب بسیاری از مریدان حواله با ایشان کرده اند
و میفرموده اند که علاء الدین خیلی بر ما سبک کرده است و صبیه خواجه بزرگ در خانه
خواجه حسن عطار فرزند خلف ایشان بوده چنانچه خدمت مولانا شیخ در جمع خود
از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده اند که خدمت خواجه حسن داماد حضرت
خواجه بزرگ بوده اند قدس الله سرهما وفات ایشان بعد از نماز خفتن شب چهار
شنبه بیستم رجب سال هشتصد و دو بوده و قبر ایشان در ده توجغانیان است وفات
خواجه حسن عطار در شب دوشنبه عید قربان سال هشتصد و بیست و شش هجری واقع شده
و قبر در توجغانیان است

مولانا یعقوب چرخی رح

اصل ایشان از موضع چرخ است و چرخ دیهی است از نه لهوگر از توابع غزنین واقع
شده فقیر در آنجا رسیده و قبور اجداد ایشان در آنجا است و ایشان مرید بی واسطه
خواجه بزرگ اند و اول بار که بخدمت شریف ایشان رسیدند فرمودند که ما از
خود کاری نمیکنیم امشب ببینیم اگر ترا قبول کنند ما نیز قبول کنیم مولانا یعقوب چرخی
فرمودند که هرگز شبی سخت تر از آن بر من نگذشته است که آیا چه شود چون بامداد بخدمت

و سماع میباشند فرمودند که نی باشد پس گفتند که بنای طریقه شما بر چیست فرمودند
که بظاهر با خلق و به باطن با حق سبحانه و تعالی بیت از درون شو آشنا و
ز برون بیگانه باش ٭ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ٭ دایم
همه جا و با همه کس در کار ٭ سیدار نهفته چشم و دل جانب یار ٭ گویند که حضرت
خواجه را هرگز غلام و کنیزک نبوده است ایشانرا ازین معنی سوال کردند
فرمودند که بندگی با خواجگی راست نیاید از ایشان پرسیدند که سلسله شما بکجا
میرسد فرمودند که از سلسله کسی بجای نمیرسد و پرسیدند که در باب سماع
چه میفرمایید فرمودند که انکار نمیکنیم و این کار نمیکنیم و خواجه بزرگ را خوارق
و کرامات از آن بیشتر است که شمه از آن بیان توان نمود و از والده ماجده
ایشان منقولست که میفرمودند فرزندم خواجه بهاء الدین چهار ساله بود
که گفت این گاو ما گوساله سفید پیشانی خواهد آورد بعد از چند ماه بهمان صفت
گوساله برائید گویند چون حضرت خواجه بمکه معظمه رفتند در آن روز که حجاج
قربان میکردند فرمودند ما هم یک پسر داریم او را در راه خدا قربان کردیم
درویشانی که در آن سفر همراه ایشان بودند آن تاریخ را نوشتند چون به
بخارا رسیدند تحقیق نمودند پسر خواجه همان روز فوت شده بود و چنانچه

وچنانچه ایشان را در ایام حیات خود تصرف بود همت الحال نیز همان تصرف است
ولادت ایشان در محرم سال هفتصد و هژده هجری در قصر عارفان بوده وفات شب
دوشنبه سوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری روی داده و مدت عمر
شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده و قبر ایشان متصل شهر بخارا است
در قصر عارفان خواجه بزرگوار علیه الرحمه وصیت کرده بودند که پیش جنازه ما این
بیت بخوانند بیت مفلسانیم آمده در کوی تو شیئاً لله از جمال روی تو حضرت خواجه
را اصحاب بسیارند اهل ماوراء النهر اکثری مرید ایشانند اما اشهر و بهتر و مهتر خواجه محمد
پارسا و خواجه علاء الدین عطار و ملا یعقوب چرخی و خواجه علاء الدین غجدوانی رح

حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری است و لقب ایشان و این لقب را
خواجه بزرگ عنایت فرموده اند از کبار اصحاب خواجه بزرگ اند در مرض اخیر
خواجه بزرگ در غیبت ایشان با اصحاب و احباب در حق ایشان فرمودند مقصود
از ظهور ما وجود اوست او را بهر دو طریق جذبه و سلوک ترتیب کرده ایم اگر مشغول میشود
جهانی از و منور میگردد و چون در محرم سال هشتصد و بیست و دو هجری بطواف بیت الله هم
بزیارت نبی صلعم مشرف گردیدند همه سادات و مشایخ و علما باکرام و اعزاز تمام پیش

لقب ایشان در سلسله خواجهای بزرگوار قدست اسرارهم حضرت عزیزان است
مرید و خلیفه خواجه محمود انجیر فغنوی اند ایشانرا مقامات علیه و کرامات ظاهر
بسیار بوده از ایشان منقولست که میفرموده اند که اگر در روی زمین یکی از فرزندان
عبد الخالق غجدوانی بودی حسین بن منصور هرگز بر سر دار نرفتی و اینجا مراد از
فرزندان مریدانند ولادت ایشان در رامتین که قصبه ایست از بخارا و وفات
در سال هفتصد و بیست و یک هجری بوده و مدت عمر یکصد و سی سال و قبر در خوارزم است

حضرت خواجه محمد بابا سماسی قدس سره

مرید و خلیفه حضرت عزیزانند و حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را بفرزندی
قبول کرده اند و باصحاب می گفتند که این مردیست که بوی این کار رسیده بود
زود باشد که مقتدای روزگار شود پس روی بامیر کلال که مرید و خلیفه
ایشان بود کردند و فرمودند که در حق فرزندم بهاء الدین شفقت دریغ مدار
و ترا بحل نکنم اگر تقصیر کنی و امیر برپای خاستند و دست بر سینه نهاده گفتند
که مرد نباشم اگر تقصیر کنم ولادت ایشان در قریه سماسی بوده است
که از جمله دیهای رامتین ست و قبر ایشان نیز در آنجا است

حضرت سید امیر کلال قدس سره

ایشان از مریدان و خلفای خواجه محمد بابا سماسی اند و ولادت ایشان در موضع سوخار است وفات ایشان در وقت نماز بامداد روز پنجشنبه هشتم جمادی الاول سال هفتصد و هفتاد و دو هجری بوده و قبر ایشان در موضع سوخار است

حضرت خواجه نقشبند بهاء الدین قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و وجه تسمیه نقشبند در رساله بهائیه که در مقامات خواجه است می نویسند که حضرت میفرمودند من و پدر بصنعت کمخابافی و نقشبندی مشغول میبودیم و همین نقل را بخط حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره نیز نوشته یافتم سر سلسله حضرت خواجهای نقشبندیه اند ایشانرا نظر قبول از فرزندی خواجه محمد بابا سماسی است و مرید سید امیر کلال اند و اویسی نیز بوده اند از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره و از خدمت قثم شیخ و خلیل آتا که از مشایخ ترکستان بوده اند فائدها گرفته غوث وقت و قبله اولیای زمان خویش بوده اند و خاص و عام روی بایشان داشته اند طریقه ایشان تمام مطابق شرع شریف بوده و مذهب امام اعظم رضی الله عنه داشتند و اکثر مشایخ این سلسله حنفی بوده اند از خواجه بزرگ پرسیدند که در طریقه شما جهر و خلوت

حضرت خواجه احمد یسوی رح

مولد ایشان یسی است و آن شهریست مشهور از بلاد ترکستان صاحب آیات
و کرامات جلیه و مقامات رفیعه بوده اند در طفلی منظور نظر باب ارسلان شده اند
که از عظمی مشایخ ترک بوده اند و باشارت و بشارت حضرت سید انبیا صلعم
باب ارسلان ایشانرا تربیت نموده اند و بعضی ترقیات در خدمت باب
ارسلان کرده اند اما کار را در خدمت خواجه یوسف همدانی باتمام رسانیده اند
و از کبار خلفای ایشان گشتند و سر حلقه مشایخ ترک ایشانند منصور اما که
پسر باب ارسلانند و سعید اتا و سلیمان اتا و حکیم اتا از خلفای ایشانند
وفات خواجه احمد یسوی در سال پانصد و شصت و دو هجری بوده و قبر در یسی است

حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی رح

نام والد ایشان امام عبد الجمیل است و والده ایشان از اولاد ملوک روم
بوده و سر حلقه سلسله خواجهای بزرگان بزرگوار ایشان اند و انتساب خواجه
بهاء الدین نقشبند قدس سره بایشان است عالم بوده اند بعلوم ظاهری و باطنی
و طریقه ایشان تمام متابعت شرع شریف و سنت آنسرور صلعم بوده خضر ع
ایشانرا در جوانی بفرزندی قبول نموده فرمودند بحوض آب در آی و غوطه

دغوطه خورد بدل بگو لا اله الا الله محمد الرسول الله و ذکر دل را با ایشان آموخت
و چون خواجه یوسف همدانی به بخارا امدند صحبت ایشان را دریافتند و خرقه
از خواجه یوسف پوشیدند و مرتبه ولایت ایشان چنان شد که یک وقت
نماز بکعبه میرفتند و میخواندند و می آمدند ولادت ایشان در غجدوانست و آن
قصبه ایست در شش فرسنگی بخارا و نشو نمای ایشان نیز در انجاست و این کلمات
از ایشانست هوش در دم و نظر بر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن وفات
ایشان در سال پانصد و هفتاد و پنج واقع شد و قبر ایشان در غجدوانست

حضرت خواجه عارف ریوگری قدس سره

مرید و خلیفه خواجه عبد الخالق اند مولد و مدفن در موضع ریوگرست و آن ده ایست
از توابع بخارا وفات ایشان در سال هفتصد و پانزده هجری بوده است

حضرت خواجه محمود الخیر فغنوی رحمه الله

ایشان مرید و خلیفه خواجه عارف ریوگری اند ولادت ایشان در موضع
الخیر فغنون است و آن دهی ست از مضافات بخارا وفات ایشان در سال
هفتصد و پانزده هجری بوده و قبر ایشان نیز در بخارا است *

حضرت خواجه علی رامیتنی قدس الله سره

مرید شیخ علی کاتب بوده اند و با یعقوب نهر جوری و حبیب مغربی و ابو عمرو زجاج
صحبت داشته اند و سالها مجاور مکه معظمه بوده اند شیخ الاسلام گوید که وی
سی سال در مکه معظمه بود و در حرم بول نکرده جهت حرمت حرم وفات ایشان
در نیشابور ست واقع شده در سال سه صد و هفتاد و سه هجری و قبر
ایشان نیز در نیشابور ست پهلو ابو عثمان حیری و ابو عثمان نصیبی

حضرت شیخ ابو القاسم گرگانی رح

نام ایشان علی ست و ایشان را نسبت ارادت باطن از دو جانب است یکی
از شیخ عثمان مغربی بدو واسطه بسید الطائفه شیخ جنید بغدادی میرسد و نسبت دیگر
از شیخ حسن خرقانی بواسطه شیخ بایزید بسطامی می پیوندد و صاحب کشف المحجوب
در اوایل صحبت ایشان رسیده و ایشان را قطب و مدار علیه وقت نوشته
اند با شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره صحبت داشته اند وفات ایشان در سال چهار صد و پنجاه

شیخ ابو علی فارمدی قدس سره

نام ایشان فضل بن محمد ست و فارمد قریه است از مضافات طوس شیخ
الشیوخ خراسان بوده اند و شاگرد استاد امام قشیری و مرید شیخ ابو القاسم
گرگانی اند و با شیخ ابو سعید ابو الخیر ملاقات نموده اند وفات ایشان

ایشان در سال چهار صد و هفتاد و هفت هجری بوده و قبر در طوس است

حضرت خواجه یوسف بن ایوب همدانی رح

کنیت ایشان ابو یعقوب و اصل ایشان از همدان است و مرید شیخ ابو علی فارمدی
اند و از شیخ ابو اسحاق شیرازی کردنیز استفاده نموده اند و با شیخ عبد الله جوینی
و شیخ حسن سمنانی صحبت داشته اند و چون بغداد رفتند حضرت غوث الثقلین
را هم دریافتند و در مجلس حضرت غوث اعظم اکثر حاضر میشدند حنفی مذهب و
سر سلسلهٔ خواجهای بزرگوار بوده اند ولادت ایشان در سال چهار صد و چهل
هجری بوده و وفات در راه مرو در سال پانصد و سی و پنج هجری روی
داده و قبر ایشان در مرو است ایشانرا چهار خلیفه بودند خواجه عبد الله برقی و خواجه
حسن انداقی و خواجه احمد یسوی خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمهم الله تعالی

حضرت خواجه حسن انداقی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و نام حسن بن حسین و انداق موضعی است در نواحی
بخارا ولادت ایشان در سال چهار صد و شصت و چند هجری و وفات در سال
پانصد و پنجاه و دو و قبر ایشان در بخارا بیرون دروازه کلاباد در مزار
شیخ ابو بکر اسحاق کلابادی است ۞

تو چون است فرمودند مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی که
بدرگاه ملک شود از وی نپرسند که چه آوردی گویند چه خواهی و طریقه
طیفوریه منسوب بایشان است و بنای این طریقه بر سکر و غلبه است
وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دو صد و شصت و یک هجری
و بقولی دو صد و سی و چهار بوده و این دو قول تاریخ وفات
از اکثر کتب معتبره که در زمان قدیم نوشته اند نقل کرده شد و آنچه
حضرت مولانا عبد الرحمن جامی دو صد و سی و چهار نوشته اند
احتمال دارد از طبقاتیکه این تاریخ را نقل کرده اند خالی از سهو نباشد و قبر ایشان در بسطام است

حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره

نام ایشان علی بن جعفر است و خرقان موضعی است نزدیک بقزوین
که ایشان از انجا اند غوث روزگار خود بوده اند انتساب ایشان
در تصوف بشیخ بایزید بسطامی است و تربیت ایشان نیز در سلوک
از روحانیت شیخ بایزید بسطامی است اما ولادت ایشان
بعد از وفات شیخ بایزید بمدتی است وفات ایشان شب سه شنبه
عاشورا سال چهار صد و بیست و پنج هجری بوده فرموده اند

اند که هرگز با کسی صحبت مدارید که شما گوئید خدا و او گوید چیز دیگر شیخ شبلی قدس سره
فرموده اند که آن خواهم که نخواهم ایشان گفتند اینهم خواستی است روزی با صحاب
خود گفتند که چه چیز بهتر بود گفتند شیخا هم تو بگوی فرموده اند دلی که در وی همه یاد او بود

حضرت شیخ ابوعلی رودباری قدس سره

نام پدر ایشان محمد بن قاسم بن منصور است و از ابنای ملوک بوده اند و نسبت
ایشان بکسری میرسد و خال ابوعبدالله رودباری اند و مرید بواسطه سید الطائفه
حضرت شیخ جنید بغدادی اند وفات ایشان در سال سیصد و بیست و دو هجری
بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوعلی کاتب

اصل ایشان از مصر است و با اکثری از مشایخ صحبت داشتند و مرید شیخ ابوعلی
رودباری اند ایشان فرموده اند که هرگاه مرا مشکلی میشد پیغمبر صلعم را بخواب
میدیدم و آنرا می پرسیدم وفات ایشان در سال سیصد و چهل و شش
و بقولی سه صد و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوعثمان مغربی قدس سره

نام ایشان سعید بن سلام است و اصل ایشان از مغرب شاگرد ابوالحسن صایغ دینوری

واقع شد بزار وبترک وازمریدان ایشان که ازعارفان کامل
واصل ومشهور بودند وبرحمت حق پیوستند حضرت حاجی نعمت الله
سرهندی بت وشیخ تنها وشیخ اسمعیل وملا خواجه کلان ومیان
حامد وحضرت ملا عبد الغفور دانشمند وحاجی صالح وجماعه دیگر در قید
حیات اند وازاکمل مریدان ایشان اند حضرت ملا شاه است و
حضرت ملا خواجه بهاری وشیخ محمد لاهوری وشیخ احمد سنامی وشیخ
احمد دهلوی ختم نمودم احوال مشایخ کبار سلسله معظمه متبرکه قادریه
را به بهترین مشایخ متاخرین قدس الله اسرارهم واین فقیر هیچکس
مثل ایشان ندیده درهمه چیز والحال نیز درواقعه بملازمت ایشان
مشرف میشود بیت تا ابد این سلسله نگسسته باد ؛ گردن ایام بدین بسته باد

سلسله شریفه خواجهای بزرگوار قدس اسرارهم حضرت شیخ ابویزید بسطامی

لقب ایشان سلطان العارفین ونام طیفور بن عیسی بن آدم بن
سروشان است وجد ایشان گبر بوده بسعادت اسلام مشرف
شده واصل ایشان از بسطام ست صاحب رشحات نوشته

نوشته که ایشان اویسی حضرت امام جعفر صادق اند رضی الله عنه
و صاحب تذکرة الاولیا گوید که صد و سیزده پیر را خدمت کرده
بودند یکی از انجمله امام جعفر صادق بوده اند و ابو حفص و یحیی معاذ
و شقیق بلخی را نیز دیده بودند و از نوادر ایشان نقل کنند که چون لقمه
در دهان می انداختم که دران شبهه بودی بایزید در شکم من بطپیدی
تا آن لقمه دفع کردی سید الطایفه حضرت جنید فرمودند که بایزید
در میان ما چون جبرئیل ست در ملائکه و از سخنان بلندی که از ایشان
نقل میکنند شیخ السلام دران باب میفرمایند که بر بایزید فراوان
دروغها بسته اند و از حضرت شیخ بایزید پرسیدند که سنت کدام است
و فرض کدام فرموده سنت ترک دنیا و فرض صحبت مولا گویند روزی
بدجله رسیدند دجله هر دو کنار بهم آورد فرمودند بدین غره نشوم که مرا
به نیم دانگ بگذرانند و من سی سال عمر خویش به نیم دانگ بزیان نیارم
مرا کریم می باید نه کرامت فرمودند عارف بهیچ چیز شاد نشود جز
بوصال و فرموده اند صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بدتر
از کار بد نقلست که ایشان را بعد از فوت بخواب دیدند پرسیدند حال

توان آورد خادم آنحضرت نقل کرد که حضرت شیخ در هواهای
گرم شبها بر پشت بام حجره خود میگذرانیده اند شبی مرا فرمودند که
کوزه آب و مروحه پیش من بنهاده بخسپ راوی گوید که مروحه را
بخدمت ایشان نهادم کوزه آب مرا فراموش شد نیم شب بیادم
آمد که کوزه نگذاشته ام برخاستم و کوزه را بالا بردم دیدم که جامه خواب
خالی است در تفحص و تجسس شدم که مبادا بحجره رفته باشند چراغ
روشن نمودم بحجره رفتم آنجا نیز نیافتم متحیر و متفکر نشستم چون وقت
نماز فجر شد حضرت ایشان از بالا آواز دادند که آب طهارت بیار
فی الحال کوزه آب بخدمت ایشان بردم و گفتم که حضرت امشب کجا
بودند اول فرمودند که خواب دیده گفتم اگر حضرت نفرمایند تا زنده
ام این خطره از خاطر من بیرون نخواهد رفت فرمودند میگویم اما
این سر را بهیچکس نگوئی اگر گفتی ترا زیان رساند فرمودند امشب
تا حال در غار حرا بودم پرسیدم غار حرا کجاست فرمودند غاریست
که پیغمبر صلعم پیش از بعثت در آنغار خدای عز و جل را عبادت میکردند
عجب دارم از حج کنندگان که حج گذارند و سیاحتی در آنغار بسر نبرند

بنرند که اگر کسی را جای دیگر در دوازده سال کشایش نشده باشد
بیک شب نشستن در آنغار فتوحات روی دهد این فقیر و بار بملازمت
ایشان رسیده بود و حضرت ایشان کمال مهربانی و عنایت خاص
بمن داشتند چنانچه در سن هفت سالگی مرا بیماری رو داد که اطبا
از معالجه او درماندند چون بادشاه بخانه ایشان دست مرا گرفته
گفتند که این پسر کلان ماست و اطبا از علاج این درمانده اند توجه
فرمایند که حق تعالی این را بخشد ایشان کاسه آب را طلب داشته
و دعائی بران خوانده دمیدند و بفقیر دادند چون آنرا آشامیدم در آن
هفته صحت کامل یافتم و بالکل آن آزار دفع شد چون پیش ازین رساله
مسمی بسکینة الاولیا در احوال و اوضاع آنحضرت و پیر و مریدان ایشان
مفصل نوشته بود درین کتاب همین قدر اکتفا نموده شد وفات
ایشان روز سه شنبه بعد از نماز ظهر هفتم ماه ربیع الاول سال
یکهزار و چهل و پنج هجری بمعموره لاهور در محله خانی پوره واقع شد
و جمع کثیری بر جنازه ایشان نماز گذارده اند عمر شریف هشتاد
و هشت سال و قبر ایشان در موضع هاشم پوره که متصل شهر لاهور است

عرض کرد که اگر حضرت شیخ را وقتی خوش شود مرا در دل یاد آورند
و دعا کنند فرمودند خاک باد بر آنوقت که غیر او در دل گنجد و همیشه طریق
ایشان مطابق سنت و شرع بوده و در خلا و ملا هرگز ایشان سخنی
که منافی ظاهر شرع باشد واقع نشد و در طریقت جنید وقت خود
بودند و مرید کم میگرفتند و هر کسی را مرید کردند بمراد رسانیدند و خلق
بمرتبه داشتند که هرگز لفظ مرید از زبان ایشان بر نیامده میفرمودند
یاران ما را بطلبید و فتوح از ابنای ملوک قبول نمیکردند سخنان ایشان
همه نصیحت و موعظ بود اشعار مناسب بسیار میخواندند و عاشق ترک بودند
وی فرمودند تارک آنست که هیچ مرادی نداشته باشد چنانچه
اگر یکموی جنب تر نشده باشد جنابت باقیست همچنین اگر خطره از
خطرات در دل مانده باشد همان خیال دارد و این بیت میخواندند
بیت شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست ؛ ترک کردن
هر دو عالم را و پشت پا زدن ؛ و این طریقه خاصه ایشانست که
از نماز فجر با مریدان خود از شهر هر روز بجانب صحرا و باغات
میرفتند و در زیر درختها جدا جدا می نشستند و چون وقت نماز میرسید

می رسید همه یکجا شده نماز بجماعت میگذاردند و باز متفرق می شدند
و شب بحجره خود آمده در را می بستند گاهی دو سه از مریدان میماندند
و اکثری تنها تمام شب مشغول می بودند بعضی از اصحاب ایشان گفتند
که روزی حضرت ایشان با ملا خواجه کلان که از اکمل یاران حضرت
ایشان بودند بجانب قبرستان رفتند و مشغول گشتند ملا خواجه
کلانرا کشف قبور بود گفت حضرت شیخ میشنوند که صاحب این قبر
چه میگوید فرمودند چه میگوید گفت می گوید من در آوان جوانی
از دنیا رفته ام و بسبب عملهای بد بعذاب گرفتارم امسال شما عزیزان
بر سر قبر من آمدید عجب که من معذب باشم فرمودند که بپرس از صاحب
قبر که عذاب تو از چه رفع شود ملا خواجه توجه نموده گفت که میگوید اگر هفتاد
هزار بار کلمه طیبه لا اله الا الله خوانده ثواب آنرا بمن بخشید عذاب رفع
شود حضرت ایشان هرکدام از اصحاب گفتند که بخوانید و خود نیز خواندند
چون باتمام رسید ملا خواجه گفت که صاحب قبر میگوید برکت کلمه طیبه
و انفاس شما را عذاب از من برداشتند کرامات و خوارق عادات
از ایشان و از مریدان ایشان بچندان واقع شده که آنرا در تحریر

که ایشان سکونت داشتند دزد را قدرت نبود که آنجا درآید وفات
ایشان روز جمعه دهم ربیع الاول سال سی وهفت هجری بوده
و مدت عمر از صد سال زیاده بود وقبر در موضع بته است

حضرت شیخ محمد المشهور بمیان میر قدس سره

نام والد حضرت ایشان قاضی سایندنه است از اولاد حضرت
امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه و حضرت میان میر
پیشوای اهل زمان قطب جهان مشرف خواطر مقتدای
طریقت واقف اسرار حقیقت تارک کامل عارف واصل
و یگانه در علم ظاهر و باطن بوده اند و فضیلت ظاهری و باطنی
بمرتبه داشتند که هیچ یکی از فضلا را قدرت آن نبود که در حضور ایشان
سخن تواند کرد ولادت ایشان بقول برادر زاده ایشان که
از خویشان حضرت شیخ نویسانیده آورده بود در شهر سوستان
سال نهصد و پنجاه و هفت هجری واقع شده و والدین
و همشیره ایشان نیز صاحب حال و کشف و کرامات بودند
چنانچه از والده ماجده خود نقل میفرمودند که چون برادر کلان

کلان من متولد شد والده از کشف دریافته که این پسر عارف نخواهد شد
مناجات کردند که الهی پسری میخواهم که عارف کامل و تارک و دریاد
تو همیشه مستغرق باشد ها تفی آواز داد که پسری و دختری حق تعالی
موصوف باین صفات عطا خواهد فرمود بعد از ان ایشان متولد شدند
و خواهر ایشان نیز که درین ایام در قید حیات اند و صاحب حال و
استغراق عظیم تولد نموده اند و حضرت ایشان زیاده از شصت سال
در بلده فاخره لاهور اقامت ورزیدند و خواص و عام روی ارادت
با ایشان داشتند در سلسله علیه قادریه بودند مرید شیخ خضر ند که در
تفرید و تجرید و ترک یگانه و باصل از سوستان بوده اند و کشف عالم
ملکوت را بشش والده ماجده معظمه خود حاصل کرده بودند و اویسی
نیز بودند از روحانیت حضرت غوث الثقلین پیر دستگیر شاه محی
الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه گویند هرگز نام شریف غوث
اعظم را بی وضو بر زبان نیاوردند در ترک و تجرید و فقر و فنا و توکل
و قناعت بر همه اهل زمان خود امتیاز داشته در روز و شب مستغرق
می بودند و میفرمودند صوفی آن بود که نبود یکی از وزرا بخدمت ایشان

کرامات و خوارق علیه و جامع علوم معقول و منقول بوده اند واز
بغداد بخراسان وازانجا باچه ملتان تشریف آورده ومتوطن
گشتند وسیاحت اکثر معموره عالم رابقدم تجرید نموده بودند وقبر
ایشان دراچه است وشیخ عبدالقادر ثانی ازاکمل مشایخ هندستان
بوده اند وجمع کثیری ازکفار وعصات بردست ایشان بشرف
اسلام وتوبه مشرف شدند شیخ ابوالحق دهلوی قادری دراخبار
الاخیار نوشته اند که شیخ عبدالقادر درولایت وارث حقیقی
حضرت غوث الثقلین بودند وفات ایشان هفدهم ربیع الاول
سال نهصد وچهل هجری بوده ومدت عمر شریف هفتاد
وهشت سال وایشان رادو پسر بود یکی شیخ زمان شیخ عبدالرزاق
که عارف وکامل بوده اند وفات ایشان درپنجم جمادی الآخر
سال نهصد وچهل ودو هجری بوده ودوم سید زین العابد
که درحضور والد ماجد خود ازعالم رفته بودند واز سید زین العابدین
پسرے ماند سید محمد نام که اولاد ایشان تا حال هست
وشیخ عبدالرزاق را پسری بود شیخ حامد نام که جانشین پدر

پدر بزرگوار خود بودند و ایشانرا پسرے بود شیخ جمال الدین ابو الحسن که باذن والد ماجد خود در حیات ایشان بر سجاده نشستند وفات شیخ جمال الدین بیست و نهم ذی قعده سال نهصد و هشتاد و هشت هجری روی داده

حضرت شیخ عبد الله بهتی قدس سره

نام پدر ایشان سید عمر بن سید حسن جیلی ست و بدوازده واسطه نسبت ایشان بحضرت غوث الثقلین سید محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه میرسد و خرقه را دست بدست از پدران خود پوشیده اند پانزده ساله بودند که بطلب الهی از بغداد برآمده بهندوستان آمدند و اکثر مشائخ کبار این دیار را دریافتند و در علوم ظاهری و باطنی بکمال رسیده اند و در موضع بهته که از توابع دهلی است سکونت ورزیده اند و جمع کثیری مرید ایشان گشتند گویند که همیشه باوضو و مستغرق مراقبه می بودند کرامات و خوارق بسیار از ایشان بظهور رسیده چنانچه گویند هرگاه دزدی میخواسته که در خانه ایشان درآید او را بیرون آن موضع نابینا و مرده می یافتند بلکه دران دیهی

دریای حقایق است ولادت ایشان در مرسیه از بلاد اندلس
شب دوشنبه هفدهم رمضان سال پانصد و شصت هجری
وفات در شب جمعه بیست و دوم ربیع الآخر سال ششصد و سی و هشت در دمشق
بوده و قبر ایشان در جبل قاسیون است که الحال بصالحیه شهرت دارد

حضرت شیخ صدر الدین محمد بن اسحاق قونوی رح

کنیت ایشان ابو المعالی است و بهترین مریدان شیخ محی الدین عربی
اند مولانا قطب الدین علامه در حدیث شاگرد ایشان است
و مرتبه تصوف و تشریع هر دو بدرجه کمال داشتند و میان مولانا
جلال الدین رومی و ایشان اختصاص و صحبت و محبت بسیار بوده و مولانا
جلال الدین پیشتر از ایشان وفات نموده اند وصیت نماز خود بایشان کرده اند

حضرت امام عبد الله یافعی بن سعد یافعی قدس الله سره

کنیت ایشان ابو السعادات است و لقب عفیف الدین اصل ایشان
از یمن است و همیشه در حرمین شریفین بوده اند شافعی
مذهب و صاحب خوارق و تصانیف و جامع علوم ظاهر

ظاهر و باطن و از کبار مشایخ وقت بوده اند نسبت ارادت ایشان
بجنید واسطه بحضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله
عنه میرسد در اکثر تصانیف خود مثل تاریخ یافعی و تکمله روضه
الریاحین و نشر المحاسن احوال و خوارق حضرت غوث الثقلین را
نوشته اند و کمال اخلاص و اعتقاد و ارادت بخدمت آنحضرت
داشته اند وفات ایشان در شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الآخر
سال هفتصد و شصت هجری بوده و قبر ایشان در مزار معلا
بمکه معظمه در جوار قبر حضرت فضیل عیاض واقع است

حضرت مخدوم شیخ عبد القادر قدس سره

ایشان را شیخ عبد القادر ثانی می گفتند نسبت ایشان بهفت
واسطه بحضرت غوث آفاق سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی
رضی الله عنه میرسد بدین طریق که والد بزرگوار ایشان که شیخ محمد
بن سید شاه میر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد
بن سید صفی الدین بن سید سیف الدین عبد الوهاب بن سید
السادات سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه باشند صاحب

مرید شیخ عبد الله بطایحی اند و شیخ عبد الله مرید حضرت غوث الثقلین اند
در بهجت الاسرار نوشته که ایشان بغایت خوش روی و خوش خوی
بودند **بیت** روی خوش و خوی نکو چون دوست میدارد خدای
حرزم کسی کورا بود خوی خوش و روی نکو : وفات ایشان
در سال ششصد و پنجاه و هشت هجری بوده است

حضرت شیخ ابومدین مغربی قدس سره

نام ایشان شعیب بن حسین یا حسن است مرید شیخ ابو الغزای
مغربی و پیر شیخ محی الدین ابن العربی اند و از بزرگان مشایخ زمین
مغرب و صاحب کشف و خوارق بوده اند روزی شیخ ابومدین
در بعضی از دیار مغرب گردن خود دراز کردند و گفتند اللهم انی اشهدک
و اشهد ملائکتک انی سمعت و اطعت اصحاب ایشان پرسیدند
که سبب این چه بود فرمودند حضرت شیخ عبد القادر در
بغداد گفت قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله بعد از آن بعضی از اصحاب
اعظم بغداد آمدند و خبر دادند که حضرت غوث الثقلین همان وقت
این فرموده بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود هجری بوده

حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سرہ

نام ایشان محمد و ہو بن علی بن عربی است و نسبت خرقہ ایشان بیک واسطہ بحضرت غوث الثقلین میرسد و این نسبت از شیخ ابو محمد یونس القصار الہاشمی است و بعضے گفتہ اند کہ بے واسطہ مرید حضرت غوث اعظم اند اما قول اول اصح است و نسبت دیگر ایشان در خرقہ بحضرت خضر علیہ السلام میرسد بیک واسطہ و نسبت دیگر بحضرت خضر میرسد بو اسطہ و در اصطلاحات کاشی نوشتہ اند کہ شیخ محی الدین عربی در کتاب الملابس خود ذکر کردہ اند کہ خرقہ تصوف را از دست ابو الحسن علی بن عبد اللہ بن جامع پوشیدم و او از خضر علیہ السلام در نفحات الانس مذکور است کہ تصانیف شیخ از پانصد زیادہ است گفتہ اند کہ شیخ محی الدین را با حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی قدس اللہ ارواحہما اتفاق ملاقات اجتماع افتادہ ہر یک از ایشان در دیگری نظر کردہ بے آنکہ در میان کلامی واقع شود از یکدیگر مفارقت نمودند ایشان را از حال شیخ شہاب الدین سہروردی پرسیدند فرمودند کہ دے

که همه چیز را باز پس گذاشته ام در وی بحضرت آوردم ناگاه پیش روی خود نشان پای خود دیدم مرا غیرت گرفت گفتم این نشان قدم کیست زیرا که اعتقاد داشتم که هیچکس بر من سابق نیست گفتند این نشان قدم نبی تست صلعم خاطر من تسکین یافت ؛

حضرت شیخ ابو السعود بن الشبل قدس سره

از کبار مشایخ و مقتدای زمان و صاحب کرامات جلیه و مقامات علیه بوده اند و مرید حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنه در فصوص مذکور است که شیخ ابو السعود با مریدان خود گفت که پانزده سال است که خدا تعالی مرا در مملکت تصرف داده است اما من تصرف نکردم این قاید روزی از وی پرسیدند که چرا تصرف نمیکنی گفت من تصرف را بحضرت حق سبحانه گذاشته ام چنانکه خواهد تصرف کند

حضرت شیخ ابو عمر قرشی قدس سره

نام ایشان عثمان بن مرزوق بن حمید بن سلامه است حنبلی المذهب بوده اند مرید و شاگرد حضرت غوث صمدانی محبوب ربانی

ربانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و از کبار مشایخ مصر
و صاحب خوارق و جامع علوم ظاهر و باطن بودند سالے
رود نیل طغیان نمود اهل مصر بخدمت ایشان رفته کمی آب التماس
کردند شیخ برکنار رود نیل آمده از آب آن طهارت نمودند فی الحال آب
کم شد و در سال دیگر کمی کرده باز بخدمت ایشان آمده خواهش زیادتی
آب نمودند شیخ آنجا رفته بآب ابریقی که همراه داشتند وضو ساختند در
حال آب زیاده شد و ببرکت ایشان زراعتها بجا شد وفات شیخ در
سال پانصد و شصت و چهار هجری بوده و مدت عمر زیاده بر هفتاد
سال و قبر در مصر ست نزدیک قبر امام شافعی رحمة الله

حضرت شیخ موفق الدین المقدسی رحمه الله

نام ایشان عبد الله بن محمد بن احمد بن قدامة الحنبلی است صاحب
تصانیف و مقامات ارجمند و جامع علوم ظاهر و باطن مرید و شاگرد
بادشاه مشایخ حضرت غوث اعظم صمدانی سید عبد القادر جیلانی
اند رضی الله عنه وفات ایشان در سال ششصد و بست هجری بوده

حضرت شیخ محمد بن احمد الجوینی قدس سره

صاحب کرامات و مقامات عالیه و در زهد و ورع کامل بوده اند و مرید
شیخ تاج العارفین ابو الوفا اند و دایم در مجلس حضرت غوث الثقلین
حاضر می بودند و فیض می ربودند ایشان گفته اند که روزے در
مجلس غوث اعظم حضرت شیخ عبد القادر حاضر بودم در اثنائے
آنکه در پای اول منبر وعظ میفرمودند ناگاه قطع سخن کردند ساعتی
خاموش بوده بر زمین فرود آمدند و بعد ازان بمنبر بالا رفتند
و بر پایه دوم بنشستند پس من مشاهده کردم که پایهٔ اول کشاده شد
چندانکه چشم کار میکرد و فرش ارسندس اخضر انداختند و رسول
صلعم با اصحاب بر انجا نشستند و حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل شیخ
عبد القادر تجلی کرد چنانکه شیخ میل کردند که بیفتند رسول صلعم
ایشانرا بگرفتند و نگاهداشتند بعد ازان خورد و لاغر شدند چون
گنجشکے بعد ازان بابالیدند و بزرگ شدند بر صورتی هایل سهمگین بعد
ازان آنهمه از من پوشیده شد حاضران از شیخ بقا کیفیت رویت
آنحضرت رسول صلعم و اصحاب را پرسیدند گفتند خدا ے
ایشانرا تائید کرده است بقوتی که ارواح مطهره ایشان متشکل میشود

میشود بصور اجساد و صفات اعیان و می بیند ایشان از کسانیکه
خدا یتعالی ایشان را قوت رویت آن ارواح در صور اجساد و صفات
اعیان داده است و بعد از ان از سبب میل کردن و خورد شدن و
بزرگ شدن حضرت شیخ پرسید گفتند تجلی اول بصفتی بود که
بشر را قوت آن نیست مگر بتائید نبوی و لهذا نزدیک بود که شیخ
بیفتند اگر رسول صلعم ایشان را نمیگرفتند و تجلی ثانی بصفت جلال
بود ازینجهت بود که شیخ بگداختند و خورد شدند و تجلی ثالث بصفت
جمال بود ازینجهت بود که شیخ ببالیدند و بزرگ شدند ذالک فضل الله
یوتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ؕ وفات ایشان قریب بسال پانصد
و پنجاه و سه هجری بوده و قبر در باب نوس که از دیهای نهر ملک است واقع شد

شیخ محمد الاوانی المعروف بابن القاید قدس سره

از اکمل مریدان قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت شاه عبد القادر جیلانی
اند کرامات و مقامات عالیه و از بزرگان صوفیه بوده اند در فتوحات
مکی مذکور است که غوث اعظم رضی الله عنه ایشان را معربد الحضرت
می گفتند و میفرمودند که محمد بن قاید از ما معرد است ابن قاید فرموده اند

کردی برآمد چون مقداری پیش آمد بصورت اعرابی برآمد چون
نزدیکتر شد بصورت یکی از فقها ظاهر شدند چون بقاضی رسیدند
گفتند ای قاضی کدام قضیب البان را الحاکم می بری و سیاست
میکنی از انکار خود توبه کرد و مرید شد پیش حضرت غوث اعظم
گفتند که قضیب البان نماز نمی گذارد فرمودند بگویید که همیشه سر او بر در
خانه کعبه در سجود است وفات ایشان در سال پانصد
و هفتاد هجری بوده و قبر در موصل است

حضرت شیخ احمد بن مبارک رحمه الله

صاحب کشف و کرامات بود و خادم حضرت قطب ربانی غوث
صمدانی سید محی الدین شاه عبد القادر گیلانی رضی الله عنه دلیل بزرگی
ایشان همین است که سعادت خدمت آنحضرت را دریافته اند گویند
چون حضرت غوث اعظم بجهت وعظ بر کرسی جلوس میفرمودند
ایشان مرقع خود را برای آنحضرت بران کرسی فرش میکردند و
وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و هجری بوده است

حضرت شیخ صدقه بغداد قدس سره

کنیت ایشان ابوالفرج و نام پدر ایشان حسین است مقیم بغداد بودند همیشه در مجلس غوث اعظم حاضر میشدند و استفاده می نمودند روزی شیخ صدقه برباط حضرت غوث اعظم درآمدند و آنحضرت بالای منبر رفتند و هیچ سخن نگفتند قاری را هم نفرمودند که چیزی بخواند اما مردم را وجدی عظیم و حالتی قوی شد و گرفت شیخ صدقه با خود گفتند که غوث اعظم چیزی نگفتند و قاری هیچ نخوانده این وجد از چیست حضرت غوث اعظم روی بشیخ صدقه کرده فرمودند یا هذا یکی از مریدان من از بیت المقدس باینجا بیک گام آمده است و بر دست من توبه کرده امروز حاضران در مهمانی اویند شیخ صدقه با خود گفتند کسیکه از بیت المقدس بیک گام ببغداد آید ویرا از چه توبه باید کرد و بشیخ چه حاجت دارد آنحضرت روی بایشان کرده فرمودند یا هذا وی توبه میکند از انکه دیگر در هوا نرود و حاجت او بمن آنست که او را بمحبت حق سبحانه تعالی راه نمایم وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و سه هجری بوده

حضرت شیخ بقای بن بطو رحمة الله

لازم بگیر ملازمت و خدمت و تعظیم و احترام او را من خود حاضر نشدم مگر که خود را در بغداد دیدم و خضر علیه السلام غایب شد پیش شیخ عبد القادر در آمدم گفت مرحبا ای عثمان زود باشد که خدا ایتعالی ترا مریدے دہد نام وی عبد الغنی بن نقطه که مرتبه وے بلند تر باشد از اولیای بسیار و خدا ایتعالی بوی مفاخرت کند بر ملائکه بعد ازان طاقیه بر سر من نهاد خوشی و خنکی آن بدماغ من رسید واز دماغ بدل و ملکوت بر من کشف گشت شنیدم که عالم و انچه در عالم است تسبیح حق سبحانه و تعالی میگویند باختلاف لغات نزدیک بود که عقل من زایل گردد و در دست حضرت شیخ پاره پنبه بود بر من زد عقل برقرار بماند بعد ازان چند ماه در خلوت نشانده والله که مرا هیچ امر ظاهری و باطنی واقع نشد پیش ازانکه من بگویم با من نگفت و مرا از چیزها خبر داد که بعد از سی سال واقع شد و میان خرقه پوشیدن من از وی و خرقه پوشیدن ابن نقطه از من بست و پنج سال شد و ابن نقطه چنان بود که شیخ فرموده بودند ۵

حضرت شیخ ابو سعید قیلوی قدس سره

از سادات حسنی و کبار مشایخ عراق بودند کرامات و مقامات عالیه داشتند و خرقه ارادت از حضرت غوث الثقلین شاه عبد القادر جیلانی رضی الله عنه پوشیده اند و می فرمودند که شیخ عبد القادر نزدیکترین اہل زمین است بحق تعالی درین عصر روزی بجهت طهارت می رفتند و ابریقی پر از آب بدست یکے از مرید ان ایشان بود ابریق بیفتاد و بشکست شیخ دست خود را بران ابریق کشیدند فی الحال چنان بود درست شد و پر آب شد و ازان آب طهارت کردند وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و هفت ہجری بوده و قبر ایشان در قیلویه است

حضرت شیخ قضیب البان موصلی

کنیت ایشان ابو عبد الله است از مریدان کامل حضرت غوث الثقلین اند و خوارق و کرامات عجیب از ایشان بسیار ظاہر شده قاضی موصل را نسبت بایشان انکار تمام بود روزی دید که در یکے از کوچه ہای موصل از مقابل وی می آید با خود گفت این را می باید گرفت و بحاکم سپرد تا بسیاست برساند ناگاه دید که بصورت

که بادشاه عراق توئی از تو ملاحظه میکنیم و هرگاه امان دهی امین میشویم حضرت غوث اعظم میفرمودند لاخوف علیکم منقولست که روزی شیخ به نهر ملک میرفتند دیدند که میان اهل دو دیه بر سر مرده نزاع است ایشان بر سر آن ایستاده گفتند ای بندهٔ خدای آنمرد برخواست و چشم کشاده بشیخ گفت چنانچه حاضران شنیدند که فلان بن فلان مرا کشته و بیفتاد و بمرد واز کرامات شیخ علی هیتی نقل کرده اند که اگر شیر روبروی شخصی بیاید و او نام ایشانرا بگیرد و برگردد وفات ایشان در سال پانصد و شصت هجری بوده و مدت عمر صد و هفت سال و قبر در زریران است

حضرت شیخ ابو عمرو صریفنی قدس سره

نام ایشان عثمان است و مرید حضرت غوث الثقلین ست گفته اند که بدایت کار من آن بود که شبی در صریفین روی در آسمان کرده به پشت افتاده بودم دیدم که در هوا پنج کبوتر میگذرد یکی میگفت سبحان من عنده خزاین کل شی وما ننزله الا بقدر معلوم و دیگری میگفت سبحان من اعطی کل شیٔ خلقه ثم هدی و دیگری

ودیگری میگفت سبحان من بعث الانبیاء حجة علی خلقه وفضل علیهم محمدا
صلی الله وسلم ودیگرے می گفت کل باقی الدنیا باطل الا ما کان
الله ورسوله ، دیگرے می گفت یا اهل الغفلة عن مولاکم قوموا الی ربکم
رب کریم یعطی الجزیل ویغفر الذنب العظیم ، چون این را شنیدم بیخود
شدم وقتیکه بخود آمدم دوستی دنیا را که در دنیاست از دل من
رفته بود چون بامداد شد با خدای تعالی عهد کردم که خود را تسلیم
شخصے کنم که مرا بخدای تعالی رهنمائی کند روان شدم ونمی دانستم
که کجا میروم ناگاه پیری نیکو دیدار با هیبت ووقار پیش آمد
وگفت السلام علیک یا عثمان جواب سلام گفتم وسوگند بو
دادم که تو کیستی که نام مرا دانستی گفت من خضرم پیش شیخ
عبد القادر بودم گفت یا ابو العباس دوش مردی را در صرصرین
جذبه رسیده وقبولی یافته واز بالای هفت آسمان ویرا ندا آمده
که مرحبا بک عبدی با خدای خود عهد کرده است که خود را تسلیم
شخصے کند برو وی را پیش من آر پس مرا گفت یا عثمان
عبد القادر سید العارفین وقبلة الوافدین درین وقت پس

نیز در دمشق است ذکر مریدان بی واسطه و با واسطه غوث اعظم اگرچه
مریدان آنحضرت زیاده از آنند که در شمار آیند خصوصاً در ولایت
هندوستان که مسلمانان اکثر مریدان این سلسله علیه اند و کافران
نیز معتقد چنانچه متعارف شده که مسلمانان و کافران شب جمعه نذر
آنحضرت بفقرا بخش می کنند ؁

حضرت شیخ علی بن هیتی

از کبار مشائخ بطایح اند و مرید شیخ تاج العارفین ابوالوفا و
ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ ابوبکر بن برار
و ایشان اویسی صدیق اکبر رضی الله پوسته در خدمت حضرت
غوث اعظم می بودند و فائدها میگرفتند وقتیکه آنحضرت فرمودند
قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله اول کسی بالای منبر رفت و
قدم آنحضرت را برگردن خویش نهاد بزیر دامن مبارک درآمده
باین سعادت مشرف شد ایشان بودند گویند روزی غوث اعظم
وعظ میفرمودند و شیخ علی هیتی در برابر آنحضرت نشسته بودند شیخ را خواب
گرفت غوث اعظم اهل مجلس را گفتند خاموش باشید از منبر

از منبر فرود آمده در پیش شیخ با دب ایستادند و جانب وی می نگریستند
چون شیخ علی بیدار شد آنحضرت گفتند که رسول صلعم را در خواب
دیدی گفت آری غوث اعظم فرمودند من برای او باادب ایستاده
بودم بچه چیز وصیت کردند ترا گفت بملازمت تو بعد ازان از شیخ
علی پرسیدند از معنی آنچه غوث اعظم فرمودند که من از برای
آن باادب ایستاده بودم شیخ گفت آنچه من بخواب میدیدم آن
حضرت به بیداری میدید و حضرت غوث الثقلین ایشانرا بسیار
ستایش میکردند و می فرمودند که هرکس از اولیای الهی از
عالم غیب و شهادت داخل بغداد میشود او مهمان منست و من
مهمان شیخ علی بن هیتی و چون شیخ از زیرائی که محل اقامت
ایشان بود بملازمت حضرت غوث اعظم میرفتند بمریدان
خود می گفتند که غسل کنید و خود نیز غسل میکرد بایشان میگفتند
که خبردار باشید و خاطرهای خود را نگاه دارید که پیش سلطان
میرویم و چون بخدمت حضرت غوث اعظم میرسیدند آنحضرت
میفرمودند برای چه ملاحظه میکنید شما از اکابر عراقید شیخ میگفتند

خود در ہوا دیدہ بترسیدند حضرت غوث اعظم فرمودند مردان غیب اند
مترس کہ تو نیز از ینجا عدٔ ایشان از پنج پسر بودہ شیخ ابو صالح نصر
شیخ ابو القاسم عبد الرحیم شیخ ابو محمد اسمٰعیل شیخ ابو المحاسن
فضل اللہ و شیخ جمال اللہ کہ ایشان در صورت با غوث صمدانی
بسیار مشابہ بودند و ہمگی در خدمت عم بزرگوار خود شیخ عبد الوہاب
کسب علوم صوری و معنوی نمودہ ہر یک کامل مکمل گشتہ اند

حضرت شیخ ابو الفضل محمد قدس سرہ

ولد حضرت غوث اعظم اند و علوم ظاہر و باطن را در خدمت والد بزرگوار
خود کسب نمودند و کامل گشتہ اند وفات ایشان در بغداد بست
و پنجم ذیقعدہ سال ششصد ہجری بودہ ط

حضرت شیخ ابو عبد الرحمن عبد اللہ

فرزند حضرت غوث الثقلین اند و اکتساب علوم صوری و معنوی
از خدمت والد بزرگوار خود کردہ اند محدث و فقیہ گشتہ اند وفات
ایشان بست و ہفتم ماہ صفر سال پانصد و ہشتاد و ہفت ہجری
بودہ و قبر در بغداد است ایشان را دو پسر بود شیخ ابو محمد عبد الرحمن

عبد الرحمن و شیخ ابو محمد عبد القادر که کنیت و نام ایشان موافق جد
بزرگوار است جمیع علوم را از والد ماجد و عم خود شیخ عبد الرزاق کسب
نموده عالم و کامل گشته بودند ۵

حضرت شیخ ابو زکریا یحیی رحمه الله

ولد حضرت قطب ربانی اند و اکتساب علوم فقه و حدیث از والد
بزرگوار خود نموده اند فاضل و کامل گشته اند ولادت ایشان در
ششم ربیع الاول سال پانصد و پنجاه هجری بوده و وفات
در شب برات سال ششصد هجری است و قبر ایشان
در بغداد متصل قبر برادر ایشان شیخ عبد الوهاب است

حضرت شیخ ابو نصر موسی قدس سره

آخرین فرزند حضرت غوث اعظم ایشانند و تحصیل علوم در خدمت
والد شریف خود نموده فقیه و محدث و عارف و کامل گشته بودند
ولادت ایشان در سلخ ربیع الاول سال پانصد و سی و نه بوده
و بدمشق رفته و متوطن شده و در همانجا شب ۶ جمادی الآخر
سال ششصد و سیزده هجری بوده وفات نموده اند و قبر ایشان

کینت ایشان ابوبکر است فرزند حضرت غوث اعظم اند وایشان نیز کسب علوم ظاہر و باطنی از والد بزرگوار خود نموده اند وبسیارے از برکت صحبت ایشان فیض حاصل کرده اند وایشان جانب سنجار عزیمت نموده ہمانجا متوطن گشت ؁

حضرت شیخ تاج الدین ابوبکر عبدالرزاق قدس سرہ

کینت ایشان عبدالرحمن و ابو الفرج است فرزند غوث اعظم اند وایشان نیز تحصیل علوم از خدمت والد شریف خود نموده اند ومفتی عراق بوده اند وایشانرا در علوم قدرت تمام بوده ورسالہ جلاء الخاطر راکہ ملفوظ والد بزرگوار ایشان است بخط ایشان این مرید با اخلاص دارد ودران نوشتہ اند کہ حضرت غوث اعظم میفرمودند کہ طابع خالی ست چون حروف طمع قبر ایشان در بغداد است ؁

حضرت شیخ ابو اسحق ابراہیم قدس اللہ سرہٗ

فرزند غوث اعظم اند قدوه اولیا واکمل اتقیا بوده اند علوم ظاہر و باطن را از آنحضرت بروجہ کمال کسب نموده وخلق بسیاری از فیض وصحبت ایشان بدرجہ کمال رسیده اند تفکر وسکوت بر ایشان

ایشان غایب بوده در زهد و ورع را بر مرتبه کمال داشتند و از حیای
پروردگار خود سی سال سر بالا نکردند و ولادت ایشان در سال
پانصد و بیست و هشت هجری وفات در ششم ماه شوال سال ششصد
و بیست و سه بود و قبر ایشان نزدیک قبر والد بزرگوار است و از
ایشان منقول است که روزی والد من برای نماز جمعه بیرون آمدند
و من با دو برادر در خدمت ایشان بودم ناگاه دیدم که سه بار خمر برای
سلطان می برند و از ایشان بوی بد می آید و سرهنگان همراه اند
حضرت غوث اعظم فرمودند که بایستید آنجا ایستادند و دواب را
بتعجیل میراندند آنحضرت فرمودند که بایستید در حال همه فریاد برآوردند
و برجای بماندند هرچند آن سرهنگان میزدند دواب از جای حرکت
نمیکردند در حال سرهنگان را قولنج گرفت و بر زمین افتادند و
می طپیدند پس همه فریاد برآوردند که ما توبه کردیم فی الحال قولنج
برطرف شد و خمر سرکه مبدل گشت آنحضرت بمسجد رفتند و این
خبر بسلطان رسید و بخدمت آنحضرت آمده از جمیع محرمات توبه کرد
گویند که روزی شیخ عبد الرزاق مردان غیب را در مجلس والد ماجد

موسی کاظم و حضرت غوث اعظم رضی الله عنهما مشغول و از سعادت
مندی خود باین شرف عظمی مشرف گشت و یقین این فقیر شد که
تحریر این کتاب مقبول گشت الحمد لله علی ذلک ۞

حضرت غوث الثقلین را ده پسر است
اول شیخ سیف الدین عبد الوهاب

قدس سره ایشان بزرگترین فرزندان حضرت غوث اعظم اند و علوم
ظاهری و باطنی از والد بزرگوار خود کسب نموده اند و از جمیع علوم بهره تام
داشتند و بعد از غوث اعظم در مدرسه آنحضرت وعظ میفرمودند
و از فیض صحبت ایشان خلق بهره مند میگشتند نقلست از شیخ
عبد الوهاب که می گفتند وقتی در بلاد عجم مسافر شدم و از انواع
علوم و فنون حکم حاصل کرده ببغداد آمدم و از والد بزرگوار اذن
خواستم که در حضور ایشان وعظ گویم رخصت دادند بالای منبر برآمده
انواع علوم و مواعظ بیان کردم هیچکس را در دل اثر نکرد و آب
از دیده نیامد اهل مجلس از والد درخواست کردند که وعظ فرمائید
من فرود آمدم و حضرت ایشان بر منبر برآمده فرمودند که شجاعت

که شجاعت صبر یکساعت است بمجرد استماع ایکلمه از اهل مجلس
فریاد و فغان برخاست من از بعضی پرسیدم فرمودند تو متکلم هستی
بخود و من متکلم هستم بغیر ولادت ایشان در ماه شعبان سال پانصد
و دوازده بود و وفات شب بست و پنجم ماه شوال سال ششصد و سه
هجری بود و قبر ایشان در بغداد است و ایشانرا دو پسر بوده
شیخ ابو منصور عبد السلام و شیخ ابو الفتح سلیمان عالم و عامل
و کامل بوده اند رحمهما الله

حضرت شیخ شرف الدین عیسی رحمه الله

کنیت ایشان ابو عبد الرحمن است فرزند حضرت غوث اعظم اند
و جمیع علوم را در خدمت والد ماجد خود کسب نموده بعد ازان
حضرت درس حدیث و فقه و وعظ میفرمودند و کتاب جواهر الاسرار
در علم صوفیه که مشتمل بر حقایق و معارف است تصنیف ایشانست
و حضرت غوث صمدانی کتاب فتوح الغیب را بجهته ایشان تصنیف
کرده اند وفات ایشان در مصر سال پانصد و هفتاد و سه هجری بود

شیخ شمس الدین عبد العزیز رحمه الله

باش با آنکسانیکه ما ایشانرا دوست میداریم پس ساعتی نشستم تا بیدار شد
گفت الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور و الحمد لله الذی
انسنی و اوحشنی عن خلقه بعدازان بمن گفت یا ابو العباس اگر
بیش ازین با دب می بودی بهتر میبود گفتم بالله علیک تو زوجه
آنمرد باشی گفت بلی درینجا عورتی از ابدال نقل کرده بود حق تعالی
بجهت غسل و تکفین او مرا اینجا آورده چون ازان فارغ شدم اورا
برداشتند و بسوی آسمان بردند گفتم مرا دعا کن گفت ای ابو العباس
دعا از تست گفتم چاره نیست گفت و فرک الله نصیبک منه گفتم
زیادت کن گفت ملامت نکنی اگر از نظر تو غایب شوم در حال نگاه کردم
او را ندیدم راوی گوید از خضر علیه السلام پرسیدم مثل این طائفه
احباب را سر قومی باشد که رجوع ایشان بدو بود گفت آرے
گفتم در عهد ما کیست گفت شیخ عبد القادر رضی الله عنه و او از افراد
است درینباب این فقیر گفته بیت عاشق یار خویش جمله
جهان ٭ ای خوش آنکس که یار عاشق اوست ٭ و صاحب فتوحات
میگوید که مفردان جماعتی اند که از دایرهٔ قطب خارج اند و خضر علیه السلام

السلام از ایشان است و رسول ما صلعم پس از بعثت از ایشان
بودند و این احوال و کرامات حضرت غوث اعظم که مرقوم گشته از
هزار یکی و از بسیار اندکیست که حضرت مولانا عبد الرحمن جامی از تاریخ
امام عبد الله یافعی در نفحات الانس نوشته اند که کرامات شیخ
عبد القادر رضی الله بیرون از حد و نهایت است و خبر کرده اند مرا
بزرگان ایمه که کرامات حضرت ایشان بتواتر یا نزدیک بتواتر رسیده
و باتفاق ثابت شده که کرامات که از ایشان بظهور رسیده از دیگر
مشایخ ظاهر نشده و اگر آنچه از آنحضرت در ایام حیات بظهور رسیده
و آنچه الحال نیز مشاهده نموده میشود و جمع کنند کتاب کلانی میشد
ازینجهت بهمین قدر اختصار نمود و خوارقی که از آنحضرت ظاهر گردید
و میگردد در حقیقت معجزه رسول است صلعم چنانچه حضرت ملا عبد الرحمن
جامی قدس سره فرمودند **بیت** از ولی خارقی که مسموع است
معجزه آن نبی متبوع است ؛ اول شبی که این کمترین مریدان
شروع در نوشتن ذکر حضرت پیر دستگیر غوث اعظم نموده در واقعه
خود را ببغداد یافت در گنبد مبارک آنحضرت و بطواف حضرت اللام

فرزند خود را تعلق بسیاری می بینم بآنحضرت و من ذمه ویرا از حق خود
بری کردانیدم از برای خدا تعالی آنحضرت او را قبول کردند و بمجاهده
و ریاضت امر فرمودند بعد از چند روز آن عجوزه پیش فرزند خود آمد دید که نان
جو میخورد و زرد و لاغر شده از کم خواری و بیداری از انجا پیش حضرت
غوث اعظم رفت طبقی دید بر آن استخوانهای مرغی که آنحضرت تناول
فرموده بودند نهاده عجوزه بآنحضرت گفت یا سیدای تو گوشت مرغ
میخوری و پسر من نان جو غوث اعظم دست خود را بر استخوانها نهاده
فرمودند قومی باذن الذی یحیی العظام وهی رمیم آن مرغ زنده شد
و بانگ کردن اغاز کرد غوث اعظم بآن عجوزه گفتند وقتی فرزند تو
همچنین شود هرچه خواهد گو بخورد باید دانست که مرتبهٔ آن آفتاب شریعت
و مقتدای طریقت محبوب سبحانی برتر ازانست که در تحریر و تقریر
هزار همچو من فقیر عاجز در آید و انچه در اینجا نوشته شده از هزار یکیست
و از بسیار اندکی و بجهت دانستن کمال آنحضرت همین یک سخن بس است
که ایشان سردار طائفه اند که خدا تعالی انها را دوست میدارد حکایت
نقلست از شیخ جمال العارفین ابومحمد بن عبدالله بصری که وقتی با خضر

با خضر علیه السلام ملاقات نمودم گفتم حکایت عجیبی که ترا با اولیای حق
گذشته باشد بگوی گفت وقتی در کنار بحر محیط میگذشتم و آنجا جای
آدمی و غیر نبود ناگاه دیدم مردی کلیم بپیچیده خفته است در خاطر من
گذشت که ولی خداست او را گفتم برخیز و بندگی کن گفت ای ابوالعباس
برو و بنفس خود را مشغول دار گفتم مرا چگونه شناسی گفت تو خضر نبی
یا نه آنا بگو که من کیستم مناجات کردم یارب من نقیب اولیا ام و این
را نشناسم ندائی شنیدم که ای ابوالعباس تو نقیب اولیا هستی و لیکن
کسانیکه ایشان مرا دوست میدارند و این از آن طائفه است که من
ایشانرا دوست میدارم آنمرد روی بمن کرد گفت ای ابوالعباس
شنیدی گفتم آری مرا دعا کن گفت از تو دعا میخواهم گفتم چاره
نیست گفت وفرک الله نصیبک منه گفتم زیاده کن در حال از
نظر من غایب شد و هیچ ولی را ممکن نبود که از نظر من غایب شود
و از آنجا پیش رفتم بر توده ریگی که بغایت بلند بود بالای آن نوری
دیدم که چشم را خیره میکرد دیدم آنجا عورتی گلیمی نو پیچیده خفته
است مشابه کلیم آنمرد خواستم که بپای بیدار سازم ندا شنیدم که بادب

کند دور کرده‌ام آن کربت را از او و هر که در شدتی بنام من ندا کند خلاصی
بخشم او را از آن شدت شیخ ابو عمرو صبریقی و شیخ ابو محمد عبدالحق
گفته‌اند که وقتی روز سه‌شنبه سوم ماه صفر در خدمت حضرت غوث
الثقلین در مدرسه بودیم پس آنحضرت برخاسته وضو کردند و دو رکعت
نماز گذاردند چون از نماز فارغ شدند نعره بلند با هیبت برآورده یکی
از نعلین چوبی که در پای مبارک آنحضرت بود در هوا انداختند و آن
از نظر غایب شد و بعد از آن نعلین دیگر در هوا بینداختند آن نیز از نظر ناپدید گشت
و آنحضرت بنشستند مجلس را مجال آن نشد که از معنی سوال کند بعد از
بیست و سه روز قافله از بلاد عجم بیامد و گفتند ما را نذریست برای
حضرت شیخ غوث اعظم فرمودند بستانید ایشان یکمن حریر و جامها
از خز و مقداری زر و نعلین آنحضرت را آورده بنهادند غوث اعظم
فرمودند این نعلین را از کجا یافتید گفتند روز سه‌شنبه سوم ماه
صفر در راه بودیم ناگاه راهزنان بیرون آمدند و قافله ما را غارت
کردند و بعضی را کشتند و تمام اموال را برده در یک وادی فرود آمدند
و قسمت میکردند ما گفتم حضرت شیخ عبدالقادر را در این وقت یاد آریم

آریم در حال برای حضرت شیخ نذر کردیم و در همین اثنا دو نعرهٔ عظیم
شنیدیم که هیبت آن تمام وادی را درگرفت و دیدیم راه زنان
سخت مضطرب و عاجز بر ما آمدند گمان بردیم که مگر طائفه دیگر از راه
زنان بر ایشان تاختند ما را گفتند بیائید و مال خود را گرد آورید و
به بینید که بر ما چه مصیبت رسیده است رفتیم و دیدیم که هر دو سردار
ایشان مرده افتاده است و این نعلین با آب تر نزدیک ایشانست
پس مالهای ما را بما باز دادند و گفتند این واقعه بزرگست نقلست که شخصی
بخدمت حضرت غوث اعظم آمد و گفت مرا زوجه ایست که او را صرع
می آید و جمیع افسون گران در کار او درمانده اند حضرت قطب ربانی
فرمودند اگر بار دیگر بیاید در گوش او بگوی که ای خانس شیخ عبد
القادر مقیم است ببغداد و میفرمایند که تو باز نیائی و اگر آمدی هلاک
کنم آدمی گوید بفرموده حضرت شیخ عمل نمودم دیگر زوجه من هرگز
مصروع نگشت امام عبد الله یافعی گویند که بعد از آن هیچکس در بغداد
مصروع نشد و بعد از وفات آنحضرت مصروع میشدند روزی
عجوزه بخدمت غوث اعظم آمد و پسر خود را همراه آورد و گفت دل

آنحضرت در ہندوستان یازدہم و بعضی ہفدہم میکنند اما در بغداد
ہفدہم است و این فقیر عرس را شب ہم میکند که صحیح ترین اقوال
قول نہم است آورده اند روز وفات آنحضرت اکثر از مشایخ حاضر بودند
شیخ عبد الوہاب ولد آنحضرت طلب وصیت نمودند فرمودند که
علیک بتقوی اللہ و طاعته یعنی لازم گیر پرہیزگاری را که خالص از برای
خدا تعالی باشد و لازم گیر طاعت او را ولاتخف احدا ولا ترج
یعنی بیم و امید بغیر از حق تعالی از ہیچکس مدار وکل الحوایج الی اللہ
واطلبوا منه و لسپار ہمه حاجت ہا را بحق تعالی و بطلب حاجت ہا
را از و لا تثق باحد سوی الله و اعتماد مکن ہیچکس بگر بخداے
خذ التوحید التوحید التوحید جماع الکل یعنی لازم گیر توحید را و تکرار از برای
تاکید است که بر توحید اجماع کل است و جمیع مشایخ و سادات
این قوم را بر توحید اتفاق است و بعد ازان با و لاد امجاد خود که
درگرد آنحضرت نشسته بودند میفرمودند بر خیزید و جای دہید
و ادب ایشان بجا آرید که اینجا رحمت عظیم در نثار است و جا تنگ
مدارید بر ایشان و میفرمودند علیک السلام و رحمة اللہ دیک شبانروز

روز این کلمات بسیار میفرمودند انا لا ابالی بشی ولا بملک الموت
یعنی من از هیچ چیز باک ندارم و از ملک الموت هم باک ندارم قبر آنحضرت
در مدرسه باب الازج واقع شده که در شهر بغداد است و شیخ ابوسعید
مخزومی در حیات خود آنحضرت داده بودند برای تبرک و حق سبحانه
وتعالی چنانچه آنحضرت را در ایام حیات بر تمام عالم تصرف داده بود بعد
از وفات در قبر نیز همان تصرف داده است چنانچه امام عبد الله یافعی
رحمه الله گفته اند کسی که صاحب حال باشد و در بغداد داخل شود و زیارت
محبوب سبحانی شاه عبد القادر گیلانی رضی الله عنه نکند حال او سلب
شود نقلست از شیخ عبد الوهاب و شیخ عبد الرزاق رحمهما الله که ایشان از
حضرت والد بزرگوار در مدرسه باب الازج شیر تناول میکردند شیر
خوردن ترک دادند و تا دیری غایب بودند بعد ازان فرمودند
فتح شد بر دل من هفتاد در از درهای لدنی که وسعت هر دری برابر بوسعت
آسمان و زمین است در روزی فرمودند که شرق و غرب و بحر و بر
و جبل برا تسلیم کردند و هیچ ولی نماند که در انوقت بمن تسلیم نکرد و شیخ
عمر بزار رحمه الله گفته اند که غوث اعظم فرمودند هر که در کربتی بمن استغاثت

آورد و گفت که این دختر است فرمودند در خانه درآئی و این را به پیچ و
به بین که چه میشود چون بموجب فرموده عمل کرد همان لحظه آن دختر پسر شد
نقلست از شیخ ابو السعود که حضرت غوث صمدانی میفرمودند که آفتاب
و ماهتاب بر نمی آیند تا بر من سلام نکنند و سال و ماه و هفته و روز
بر من آمده سلام میگویند و آنچه از خیر و شر در ایشان مقدر شده
خبر میدهند و شیخ سیف الدین عبد الوهاب ولد غوث اعظم فرموده اند
که هیچ ماهی از ماهها نبودی مگر که پیش از آن که نو شدی بیامدی
پیش والد من اگر چنانچه در آن ماه بدی و سختی مقدر شده بودی
در صورتی ناخوش آمدی و اگر نعمت و خیر مقدر شده بودی بصورت
نیکو بیامدی آخر روز جمعه سلخ جمادی الآخری سال پانصد و شصت
جمعی از مشایخ در صحبت آنحضرت نشسته بودند که جوانی خوب روی
درآمد و گفت السلام علیک یا ولی الله من ماه رجبم آمده ام تا ترا
تهنیت گویم و در من هیچ بدی و سختی مقدر نشده است در آنماه رجب
هیچ ندیدند مردم مگر خیر و نیکوئی چون روز یکشنبه سلخ رجب شخصی کریه
المنظر آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله من شهر شعبانم آمده ام

آمده ام که ترا هنیت گویم مقدر شده است در سن موت و فنای
خلق در بغداد و گرانی در حجاز و قتل و کشش در خراسان چون ماه
شعبان آید هرچه هر جا گفته بود واقع شد و آنحضرت در ماه رمضان
چند روز بیمار شدند روز دوشنبه بیست و نهم رمضان جمعی از مشایخ
پیش آنحضرت حاضر بودند چون شیخ علی هیتی و شیخ نجیب الدین
سهروردی و غیرهما نفعهم با بهاء و وقار تمام در آمد و گفت السلام علیک
یا ولی الله من ماه رمضانم آمده ام که عذر کنم از آنچه بر تو مقدر شده
بود و من وداع کنم ترا که این آخر اجتماع منست با تو پس بازگشت
و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم برحمت حق پیوستند در رمضان
دیگر در نیافتند وفات آنحضرت بعد از نماز عشا شب شنبه هشتم
یا نهم ماه ربیع الآخر سال پانصد و شصت و یک هجری روی داده و بعضی
یازدهم ربیع الآخر گفته اند و بقولی سیزدهم و بقولی هفدهم ماه مذکور
بوده اما اصح قول نهم ماه است و مدت عمر شریف آنحضرت
بقول اول سال ولادت نود سال هفت ماه و نه روز است و
بقول ثانی هشتاد و نه سال و هفت ماه و نه روز بوده و عرس

که بر آن مدرسه گذشته باشد شیخ علی بن هیتی گفته که هیچ خرقه
را با برکت تر و هیچ طائفه را سرفراز تر از خرقه و طایفه شیخ عبد القادر
ندیده ام و هیچ روزی را مبارک تر از آن روز که آنجمال را دیده ام ندیدم
یکی از اهل یمن گوید که عزیمت اسلام کردم و در خاطر داشتم که پیش
بهترین اهل یمن باین سعادت مشرف گردم و در خواب دیدم که حضرت
عیسی علیه السلام می فرمودند که ببغداد برو و بر دست شیخ عبد القادر
اسلام آر که بهترین اهل زمین است و شیخ ابو عمرو بن مرزوق
گفته اند شیخ عبد القادر شیخ و امام ماست هر که درین زمان براه
الهی میرود و حالی یا مقامی باو میدهند پس شیخ عبد القادر امام
اوست و حق تعالی عهد گرفته است از اولیای وقت که امر او را
قبول کنند هر فیضی که از رسول صلعم باصحاب میرسید درین زمان از
شیخ عبد القادر باولیای وقت میرسد و بمراتب جمیع اولیاء الله
اطلاع دارد و هیچکس را بر مرتبه شیخ اطلاع نیست و در بعضی هیچ یکی
را بجز خدا و رسول بر وی منتی نیست و آنحضرت میفرمودند که میخواستم
در صحراها تنها باشم لیکن حق سبحانه و تعالی نفع خلق را ابن باز

باز بسته است و تا حال صد هزار کس بر دست من توبه کرده نقلست از شیخ ابو محمد محلی که گفته اند روزی در بغداد بزیارت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله در آمدم و مدتی در خدمت ایشان ماندم چون عزیمت مراجعت مصر کردم از انجهت دستوری خواستم مرا وصیت کردند که از هیچ کس چیزی نخواهی و انگشت مبارک خود را در دهن من انداختند و فرمودند که این را بمک و باز گرد همچنان کردم از بغداد تا بمصر بآب و طعام احتیاج نشد و قوت در زیادتی بود نقلست که از شیخ ابو المظفر اسمعیل که وقتی شیخ علی بن هیتی بیمار شد و حضرت غوث الاعظم بعیادت شیخ رفتند و در انموضع دو درخت خرمای خشک شده بود و از مدت چهار سال اصلا بار در نمی شد پس غوث الثقلین در زیر یک درخت وضو ساختند و در زیر درخت دیگر دو رکعت نماز گذاردند و همدران هفته هر دو درخت سبز شدند و بار گرفتند نقلست که وقتی شخصی بخدمت آنقبله حاجات آمد و گفت که عورت من حامله است و مرا آرزوی پسر است فرمودند خواهد شد چون وضع حمل شد زن آنمرد را دختر بزاد و آنرا برداشته بخدمت آنحضرت

بمن درست خواهند کرد درانجا ثبت نموده اند وحکم شد که اینهمه را ببو
بخشیدیم نقلست که آنحضرت میفرمودند که قسم بعزت و جلالت او که
قدم برندارم از پیش پروردگار خود تا روان نکند مریدان مرا با من بسوی
بهشت و آنحضرت فرموده اند که اگر مرید من در مشرق باشد و من در
مغرب باشم و برهنه شود عورت او را هرآئینه بپوشم از مغرب در مشرق
و در آن نقلست از شیخ عمران که وقتی بآنحضرت عرض کردم که اگر شخصی
خود را مرید حضرت بگوید و دست بیعت بشما نداده باشد و خرقه از شما
نپوشیده باشد ما او را از اصحاب حضرت شماریم یا نه فرمودند بلی
هرکه خود را بمن نسبت کند قبول کند او را حضرت حق سبحانه وتعالی
و بیامرزد گناهان او را و او از جمله اصحاب من است نقلست که شیخ
عمر بزار که آنحضرت می فرمودند که لغزید حسین بن منصور حلاج و کسی نبود
در زمان او که دستگیری او کند اگر من می بودم دستگیری او
میکردم هر کسیکه از مریدان من باشد و بلغزد مرکب او را تا قیام قیامت
دستگیری کنم بشارت باد بر کسانیکه پیر ایشان شیخ عبدالقادر و امام
ایشان ابو حنیفه و پیغمبر ایشان محمد الرسول الله صلعم و خوشا حال

حال آن سعادتمندان و نیک بختانی که باین سعادت عظمی مشرف
شده اند و درین درگاه نسبت ارادت و بندگی را درست کرده اند
امید که این مقصر نیز از کمترین بندگان و نیازمندان این درگاه است
بتوجه آنحضرت پیر دستگیر در دنیا و آخرت نجات یابد و داخل منسوبان
آن درگاه والا جاه باشد نقلست که آنحضرت میفرموده اند بر سلمانی
که بر مدرسه من گذشته است یا ردی مرا دیده است عذاب گور و قیامت
ازو تخفیف کرده شود راوی گوید که مردی از همدان بر آنحضرت آمد و گفت
پدر من وفات یافته است اورا در خواب دیدم گفت مرا در گور عذاب
میکنند بخدمت شیخ عبد القادر برو و التماس دعا کن شیخ گفت
او وقتی بمدرسه من گذشته است گفت آری شیخ ساکت شدند
روز دیگر آنمرد بیامد و گفت پدر خود را در خواب دیدم بغایت خوش
و خورم و خلعت سبزی دربر پوشیده میگفت که عذاب از من برداشتند
و این خلعت ببرکت شیخ عبد القادر بمن دادند بر تو باد که همیشه در
خدمت حضرت شیخ باشی سعادتمند چشمیکه آن جمال را دیده باشد
و دولتمند آن گوشی که آن آواز شنیده باشد و طالع مند شخصی

روز قیامت با امتهای سابق و حضرت غوث الثقلین میفرمودند که هر ولی
بر قدم نبی میباشد و من بر قدم جد خودم صلعم و بر قدمی که جد من برداشت
و من برانجا ننهادم مگر در قدم نبوت که راه نیست دران غیری را و این اشارت است
بر کمال مرتبه ولایت و متابعت و پیروی آنسرور است صلعم نقلست از شیخ
شریف بن خضر حسن موصلی که گفت شنیدم از پدر خود که می گفت سیزده
سال خدمت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه کردم هرگز ندیدم که
مگس بر ایشان نشسته باشد یا خلط و خوی بیرون انداخته باشند
جمیع مشایخ وقت را ارادت با آنحضرت بوده و امام یافعی گفته اند
که اکثری از مشایخ یمن بحضرت غوث اعظم نسبت درست کرده اند خواجه
معین الدین چشتی و شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سرهما
بملازمت آنحضرت رسیده فیض و جمعیت باطن حاصل نموده اند نقلست
که پیش شیخ عقیل ذکر کردند که جوانی عجمی عبد القادر نام در بغداد مشهور
شده است فرمودند او در آسمان مشهورتر است از آنکه در زمین از شیخ
ابو بزای مغربی که از اجله مشایخ مغرب بوده اند بعضی از اصحاب
گفتند به بغداد میرویم فرمودند چون بانجا برسید زنهار که ترک ملازمت شیخ

شیخ عبد القادر نه نماید بخدا سوگند که در تمام عجم مثل او آفریده نشده
و در عراق مثل او دیده نشده و مشرق زمین مباهات میکند باو بر مغرب
و علم و کمال او برتر است از علم و کمالات اولیای دیگر و چون ایشانرا
به بینند سلام من برسانید و بگوئید که مرا فراموش نکنند گویند که حضرت
فرموده اند که بیست و پنج سال در بیابانهای بقدم تجرید در سیاحت بودم
و چهل سال بوضوی عشا نماز بامداد گذارده ام و پانزده سال بعد
از ادای نماز عشا بیکپای ایستاده ختم قرآن میکردم تا سحر شبی نفس
من آرزوی خواب کرد و گفت چه شود اگر یک ساعتی بخسپی گفته
او نشنیدم و همانجا بیکپای ایستاده ختم قرآن کردم و خواب بصورتی
پیش من متشکل شده می آمد و من بغضب بانگ بروی میزدم دفع
میشد و میفرمودند چهل چهل روز روزه میداشتم در بیابان عراق یازده
سال در برج عجمی اقامت میکردم و بسبب اقامت من آنرا برج عجمی
میگویند نقلست از شیخ عبد الرزاق فرزند آنحضرت که غوث اعظم
میفرموده اند که مرا بدست کاغذی داده شد بمقدار درازی انتهای
نظر بودم که نام اصحاب و مریدان من که تا قیام قیامت نسبت خود

و انحضرت بالای منبر سخن میگفت در اثنای سخن فرمودند قدمی هذه علی رقبة کل
ولی الله شیخ علی هیتی بر منبر برآمده و قدم مبارک آنحضرت را گرفته بر گردن
نهاد و بزیر دامن انحضرت درآمد و سایر اولیا گردنها در پیش داشتند شیخ
ابو سعید قیلوی گفته اند که چون حضرت شیخ عبد القادر فرمود که قدمی هذه
علی رقبة کل ولی الله حضرت حق سبحانه و تعالی بر دل انحضرت تجلی کرد و رسول
صلعم بر دست طایفه از ملایکه مقربین بمحضر اولیای متقدمین و متاخرین که در انجا
حاضر بودند احیا باجساد خود و اموات بارواح خود خلعتی در انحضرت پوشانیدند
و ملایکه و رجال الغیب مجلس انحضرت را در میان گرفته بودند و صفها در هوا
ایستاده و بر روی زمین هیچ ولی نماند مگر که گردن خود را پست کرد مگر
یک کس از عجم تواضع نکرد حال وی را سلب نمودند و ظاهر است که این قسم
دعوی از کمال عنایت بی نهایت اله و فرزندی و حمایت حضرت رسالت
پناه صلعم که همه اولیا والله تواضع نمودند و فرمان ایشان را قبول کردند
و هیچ ولی باین مقام نرسیده ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم ه و در اوایل حال آن غوث اعظم بعضی از مشایخ گفته اند که این جوان
عجمی را قدمی است که بر گردن جمیع اولیاء الله خواهد بود و از مشایخ کبار اکثر

اکثری صد سال بیشتر نیز از احوال آنحضرت خبر داده بودند چنانچه شیخ ابوبکر
بن مرار البطائحی قدس الله سره که از کبار متقدمان مشایخ عراقند و صاحب
کرامات ظاهره و مقامات فاخره بوده‌اند و در خواب مرید حضرت صدیق
اکبر شده بواسطه خرقه از حضرت صدیق رضی الله گرفته اند و فرموده‌اند که
از حق سبحانه و تعالی عهد گرفتم که جسدی که در روضه من درآید آتش آنرا
نسوزد و قبر ایشان در بطائح است و گوشت یا ماهی که از نزدیک قبر ایشان
می بردند هرگز پخته نمی شد میگفته اند که اوتاد عراق هفت کس اند معروف کرخی
و امام حنبل و بشر حافی و منصور بن عمار و جنید بغدادی و سهیل
بن عبدالله تستری و شیخ عبدالقادر جیلانی قدس اسرارهم از ایشان
پرسیدند که شیخ عبدالقادر کیست فرمودند عجمی است شریف که در بغداد
خواهد بود ظهور او در قرن پنجم است و شیخ ابو محمد الشنبکی که مرید شیخ ابوبکر
بطائحی و از اعیان مشایخ عراق و صاحب خوارق بلند و مقامات
ارجمند بوده اند و قبر ایشان در حد اوبه است که از دیهای بطائح است
می فرمودند که شیخ عبدالقادر کسی است که اقتدا کرده شود بافعال او و اقوال
او و حق تعالی جمع کثیر را ببرکت او بمرتبهای عالی رساند و مباهات کند

وگفت شیخ عبدالقادر فرد احباب است و غوث و قطب اولیای زمان خویش
و گویند که آن غوث صمدانی روزی در رباط خویش مجلس فرموده بودند و جمع
مشایخ قریب صد تن حاضر بودند از انجمله شیخ علی هیتی بود شیخ بقای بن بطو
و شیخ ابوسعید قیلوی و شیخ ابو النجیب سهروردی عم شیخ شهاب الدین سهروردی
و شیخ جاکیر و قضیب البان موصلی و شیخ ابو المسعود و شیخ عزاز بطایحی و شیخ
منصور بطایحی و شیخ حماد بن مسلم دباس و خواجه یوسف بن ایوب همدانی
که سر سلسله خواجگان نقشبند اند و شیخ عقیل بن منبجی و شیخ ابو بغزاو مغربی
و شیخ عدی بن مسافر و شیخ علی بن وهب سنجاری و شیخ موسی بن ماهین
زولی و شیخ احمد بن ابو الحسن رفاعی و شیخ عبد الرحمن طفسونجی و شیخ
علی سطربا و شیخ ماجد کردی و شیخ ابو محمد قاسم بن عبد منصور بصری و شیخ
ابو عمرو عثمان بن مرزوق و شیخ سوید سنجاری و شیخ حیات بن قیس حرانی
و شیخ مرسلان دمشقی و شیخ عبد الکریم الاکبر المعمر و شیخ ابو العباس الجوسقی
الصرصری و شیخ ابو حکیم ابراهیم بن دینار و شیخ مکارم اکبری و شیخ صدقه
بغدادی و شیخ یحیی دوری مرتعش و شیخ ضیاء الدین ابراهیم بن ابی عبد الله
بن علی جوبنی و شیخ ابو عبد الله و شیخ ابو بکر الحمامی المزین و شیخ جمیل و شیخ

وشیخ ابومحمد عبدالحق حریمی وشیخ ابوعمر الکیمامی وشیخ ابوحفص عمر بن ابی
النصر الغزال وشیخ مظفر الجمال محمد بن ورمانی القزوینی وشیخ ابوالعباس
احمد یمانی وشیخ ابوالعباس احمد بن العربی وشیخ ابوعبدالله محمد المعروف
الخاص وشیخ ابوعمرو عثمان بن احمد شوکی که از رجال الغیب بودند سیاه
وشیخ سلطان بن احمد المزین وشیخ ابوبکر بن عبدالحمید شیبانی وشیخ
ابوالعباس احمد بن الاستاد وشیخ ابومحمد احمد بن عیسی المعروف بالکوسج
وشیخ مبارک بن علی الحملی وشیخ ابوالبرکات بن معدان العراقی وشیخ
عبدالقادر بن حسن بغدادی وشیخ ابوالسعود احمد بن ابی بکر عطار وشیخ
ابوعبدالله محمد الاوانی وشیخ ابوالقسطلی وشیخ شهاب الدین سهروردی
وشیخ ابوالقاسم عمر بن مسعود البزاز وشیخ ابوالمنار محمود بن عثمان
البقال وشیخ عباد البواب وشیخ عبدالرحیم قنادی مغربی وشیخ ابوعمرو
عثمان بن مرزوق وشیخ مکارم نهر خالصی وشیخ خلیفه بن موسی نهر
ملکی وشیخ ابوالحسن جوسقی وشیخ عبدالله قریشی وشیخ ابوالبرکات
بن صخر اموی وشیخ ابوالحق ابراهیم بن علی اغلب وشیخ عوث
رضی الله عنهم اجمعین و غیر ایشان نیز جمعی از مشایخ کبار در آنجا بودند

می نشست و می گفت هرچه شیخ فرمایند بسر و چشم ما و چون رقم می نوشتند باین
طریق که عبد القادر بتو چنین میفرماید و فرمان او بر تو نافذ است و حکم او
مر ترا سودمند و بر تو حجت چون رقعه بر خلیفه رسیدی بوسیدی و بسر
گذاشتی گویند که هیچکس خوش خلق و شرمگین و کریم و مهربان تر آنحضرت نبوده
چنانچه هر یکی از همنشینان آنحضرت گمان بردی که از و نزد آنحضرت عزیز تری
نیست و هیچگاه جواب سایل را رد نفرمودی و هر بیماری که اطبا از علاج او
عاجز می آمدند او را بخدمت آنحضرت می آوردند و بمجرد رسیدن دست
مبارک شفا می یافت نقلست که دزدی بخانه آنحضرت در آمد نابینا شد
و هیچ نتوانست برد درین اثنا خضر علیه السلام در رسید و گفت یا ولی الله
یکی از ابدال فوت شده بهر که حکم فرمایند بجای او نصب کرده شود فرمودند
که در خانه ما شخصی شکستگی افتاده است برو و او را بیرون آر و بجای آن
ابدال نصب کن خضر علیه السلام او را از ان خانه پیش آن یگانه عصر آورد
و بیک نظر کیمیا اثر آنحضرت بینا گردید بمرتبه ابدالیت رسید چون در آن
بقعه شریف بغیر از معرفت و محبت الهی چیزی دیگر نبود پس در حقیقت
آنشخص بدزدی این متاع آمده بود ازین بود که آنحضرت او را بمطلب

بمطلب رسانیده اند و محروم نساخته اند و بمرتبه ابدالیت فایز گردانید گویند که
عزل نصب اقطاب و ابدال و اوتاد و سلب حال اولیا بدست ایشان بود
هر کرا میخواستند عزل می نموده بجای او دیگری را نصب میفرمودند چنانچه از ابدال
وفات یافته بود کافری را از قسطنطنیه آورده سوی بروت او را گرفته محمد نام
گذاشتند و طاقی مبارک خود را بر سر او نهاده داخل الجماعه نمودند در روزی
یکی از مردان غیب در هوا میرفت چون بر سمت الراس بغداد رسید در دل
گذرانید که در شهر بغداد هیچ مردی بزینت حضرت غوث اعظم در یافته حال او را از وی سلب
نمودند و آن جوان از هوا بدرگاه آنحضرت افتاد و بالتماس شیخ علی هیتی از تقصیر
او در گذشتند توبه کرد باز در هوا پرواز نموده برفت و طریقه آنحضرت تمام شرع
بوده و اگر کسی را میدیدند که بر خلاف شرع شریف عمل میکند حال او را سلب
میکردند و میفرمودند که ای مردم اگر ادب شریعت نمی بود هر آئینه خبر میکردم شما را
آنچه میخورید و ذخیره میکنید شما پیش من همچو شیشه اید می بینم آنچه در ظاهر و باطن شما
است یکی از اکابر بخضر علیه السلام در باب حضرت غوث اعظم سوال نمود فرمود
که حق تعالی هیچ ولی را بمقامی نرسانید مگر آنکه شیخ را مقامی برتر از آن داد و کاس
محبت خود بخشانید هیچکس را مگر آنکه شیخ را بهتر و گواراتر از آن داد و عطا فرمود

و از همه متاب گشتند و در همین سفر اول شصت کس از قطاع الطریق بر دست
آنحضرت توبه کرده مرید شدند و در سال پانصد و بیست و یک بفرموده پیغمبر
و حضرت علی کرم الله وجهه که آب دهن مبارک در دهن آنحضرت انداختند
بر منبر برآمده مجلس وعظ نهادند و تا چهل سال در جمیع علوم دینی تکلم می
فرمودند وقت وعظ میفرمودند که ای اهل آسمان و زمین بیایید و بشنوید سخن
مرا و از من چیزی بیاموزید که نایب و وارث پیغمبرم صلعم در زمین و در این
مجلس خلعتها عطا میشود و حق تعالی بر دلمن تجلی میکند و قریب بهفتاد
هزار نفر در مجلس وعظ آنحضرت حاضر می شدند و چهارصد نفر کلام
آنحضرت را می نوشتند و هر گاه مجلس میشد از اثر آن کلام حقیقت
انتظام وجد و ذوق دو سه کس می مردند و شیخ ابوسعید قیلوی رحمه الله
گفته اند که در مجلس شیخ عبد القادر بارها پیغمبر صلعم و پیغمبران دیگر صلوات
الله علیهم و ملائکه و اجنیان صف صف مشاهده میکردم کتاب غنیة الطالبین
و فتوح الغیب تصنیف آنحضرت است حلیه مبارک آنحضرت را در کتب
معتبره چنین نوشته اند نحیف البدن میانه بالا عریض الصدر کشاده
پیشانی گندم گون پیوسته ابرو و آواز آنحضرت بلند بوده و لباس

ولباس بطریق علماء می پوشیدند گاهی طیلسان وگاهی جامه در بر میکردند
که قیمت یک گز آن بیک دینار بود ویک جبه زیاده میفرمودند که نمی پوشم تا
نمی پوشانند ونمیخورم تا نمیخورانند ونمیگویم تا نمیگویانند واگر کسی هدیه بخدمت
آنحضرت می آورد قبول می نمودند اما غیر از سلاطین وهمان لحظه بحاضران
مجلس قسمت می فرمودند روزی امام المستنجد بالله خلیفه بغداد بخدمت
آنحضرت آمد وده بدره زر پیش نهاد فرمودند حاجت نیست الحاح بسیار
نمود آنحضرت یک بدره را بدست راست ویکی را بدست چپ برداشته
باهم بشیلیدند از آن خون روان شد فرمودند ای ابوالمظفر از خدای
شرم نداری که خونهای مردم میخوری ودر بر خود گرد میکنی وبدان با من برابر
می شوی در حال خلیفه بیهوش شد فرمودند بعزت معبود اگر حرمت
اتصال او به پیغمبر صلعم نبودی میگذاشتم که آن خون تا خانه او بر رفتی
وحضرت غوث اعظم هرگز بدر هیچ یکی از خلفاء وصاحب حشمتی نرفته اند
وبر بساط آنها ننشسته اند وبجهت ایشان تعظیم نفرمودند وچون خلیفه
بخانه آنحضرت آمدی اندرون میرفتند وباز می آمدند تا قیام از برای او نباشد
در تکلم بخلیفه مبالغه بسیار می نمودند وخلیفه دست می بوسید وباداب

بسیار صحبت داشته اند و حنبلی مذهب بوده اند و فتوی بر مذهب
امام شافعی و امام احمد حنبل میدادند شیخ بقای بن بطو گفته اند
روزی حضرت غوث اعظم بزیارت قبر امام احمد حنبل رفتند پس دیدم
که امام از قبر خود بیرون آمد و آنحضرت را در کنار گرفت و گفت ای
شیخ عبد القادر محتاجم من بتو در علم شریعت و علم حقیقت و علم طریقت
کنیت والده مکرمه معظمه آنحضرت ام الخیر و لقب و نام امة الجبار فاطمه
بنت شیخ عبد الله صومعی است که از کبار مشایخ گیلان و مقتدای اولیای
زمان و مستجاب الدعوات بوده اند حضرت مولانا عبد الرحمن جامی
نوشته اند که شیخ عبد الله صومعی از رؤسای زهاد بوده و مراورا احوال
عالی و کرامات ظاهر بوده وقتیکه در غضب شدی حق سبحانه و تعالی از برای
وی زود انتقام کشیدی و هرچه خواستی خدا تعالی چنان کردی و هر چیز
که پیش از وقوع آن خبر کردی چنان واقع شدی و والده ماجده
حضرت غوث الثقلین زاهده وافر بود از خیر و صلاح شیخ عبد الرزاق
ولد حضرت غوث اعظم فرمودند وقتی که غوث صمدانی از صلب شریف
پدر برحم لطیف مادر حلول نمودند والده مکرمه معظمه ایشان در سن شصت

شصت سالگی که زنان یابس ست بوده اند واین کرامات آنحضرت
است والده آنحضرت از کبار نسا و عارفات صالحات و واصلات
وصاحب مکاشفات بوده اند وولادت باسعادت غوث اعظم
در جیلان اول شب ماه رمضان سال چهار صد و هشتاد و بقولی
هفتاد و یک هجری بوده والده آنحضرت فرموده اند که چون فرزندم عبد
القادر متولد شد هرگز در ماه رمضان روز پستان نگرفتی و شیر نخوردی
یکبار هلال رمضان بجهت ابر پوشیده شده بود مردم از من پرسیدند
گفتم فرزندم امروز شیر نخورده است آخر معلوم شد که آنروز از ماه
رمضان بوده است و آنحضرت فرمودند که در اوایل جوانی چون چشم
من بخواب گرم شدی آوازی می شنیدم که ای عبد القادر ترا برای
خواب نیافریدم و چون بمکتب میرسیدم آواز ملایکه میشنیدم که می گفتند
برخیزید و جای دهید ولی خدا را و آنحضرت هژده ساله بودند که از
جیلان ببغداد آمدند و در سال چهار صد و هشتاد و هشت به بغداد
رسیده بتحصیل علوم مشغول گشتند اول بقرائت قران بعد ازین بفقه
و حدیث و دیگر علوم دینی و در اندک زمانی بر اقران خود فایق شده

فرستاده است و قضیه دختر باو بگوی راوی گوید چنان کردم جنیان
صف صف بصور مختلفه میگذشتند و هیچ یکی نمیتوانست که نزدیک دایره
آید تا آنکه بادشاه ایشان بر اسپی سوار با جماعهٔ از جنیان پیدا شد
و مقابل دایره بایستاد و مرا پرسید که حاجت تو چیست گفتم شیخ مرا
بر تو فرستاده است در حال از اسپ فرود آمد و زمین بوسید و بیرون
دایره بنشست و گفت چرا فرستاده است خبر غایب شدن دختر
باو گفتم فرمود تا آن دیو که دختر را برده بود حاضر کنند در حال آن
دیو را با دختر حاضر کردند گفتند از دیوان چنین است آن دیو را گفت
ترا چه باعث شد که این دختر را از کابل غوث ربودی گفت مرا
خوش آمد و در دل من جای کرد فرمود آنرا گردن زنند دختر را
بمن داد گفتم مثل تو فرمان بردار شیخ را ندیدم گفت ما چگونه مطیع او
نباشیم که چون او از خانه بجمیع اجنه اقصای عالم نظر میکند از هیبت
او همه در فرار میشوند و چون حق تعالی او را بست قطب میکند او را متمکن
میگرداند بر جن و انس و جیلی آنحضرت را جهت آن گویند که اصل آن
غوث آفاق از ولایت جیل است و ولادت با سعادت آن سید در آن

در انجا واقع شده وآن ملکی ست ورای طبرستان که آنرا جیلان وگیلان
وگیل نیز گویند وبعضی گفته اند جیل موضعی است بر کنار دجله یکروزه راه از
بغداد بطرف واسط ونیز موضعی ست جیل نام نزدیک مداین بحسب نسبت
این دو موضع هم گیلی وگیلانی وجیلانی میگویند اما جماعه که نسبت آنحضرت
باین دو موضع کرده اند صاحب روضة النواظر که از اکابر وقت بودند
وقول ایشان سند است نوشته اند که قول آنها غلط است وگفته اند
میتواند بود که آنحضرت درین موضع چند روز اقامت نموده باشند چنانچه
در برج عجمی اما اصل آنحضرت از ولایت گیلانست وصاحب معجم البلدان
آنحضرت را بموضع بشتیر که از مضافات ولایت گیلان است نسبت کرده
نسبت ارادت آنحضرت بدانکه ترتیب حضرت غوث الثقلین بواسطه
از روحانیت حضرت رسالت پناه محمدی صلعم است وپیر خرقه آنحضرت
شیخ ابوسعید مخزومی واز شیخ ابوسعید اسامی که بالا بترتیب مذکور شده
نسبت خرقه بشیخ معروف کرخی رسیده بحضرت امام رضا رضی الله
عنه میرسد واز انجا از آبای کرام حضرت گذشته بسید انام صلعم میرسد
وپیر صحبت آنحضرت شیخ حماد دباس اند رحمه الله دباخضر علیه السلام

موسی جنگی دوست بن ابی عبد الله بن یحیی زاهد بن محمد بن داود بن
موسی الجون بن عبد الله محض بن حسن مثنی بن حسن بن
علی مرتضی رضی الله عنهم و حسنی حسینی از آن جهت گویند که پدر عبد الله محض
حسن مثنی بن حسن بن علی مرتضی است رضی الله عنهم و مادر عبد الله
محض فاطمه بنت حسین بن علی مرتضی است رضی الله عنهم دیگر آنکه والده
ماجده آنحضرت نیز حسینی بوده اند و لقب محی الدین است سبب تلقب
آنحضرت بمحی الدین آنست که فرموده اند روز جمعه از بعضی سیاحات
ببغداد می آمدم ناگاه به بیماری نحیف البدن متغیر اللون بگذشتم مرا گفت
السلام علیک یا عبد القادر جواب سلام باز دادم گفت نزدیک من
آی نزدیک او رفتم گفت مرا بنشان او را بنشاندم جسد او تازه شد
و صورت او خوب گشت و رنگ او صاف گردید از او ترسیدم گفت
مرا میشناسی گفتم نه گفت من دین جد توام ضعیف شده بودم چنانکه
دیدی مرا خدای تعالی بتو زنده گردانید انت محی الدین او را بگذاشتم و بمسجد
جامع رفتم شخصی نعلین پیش پای من نهاد و گفت یا شیخ محی الدین چون از
نماز بگذاردم خلق از هر طرف بر من هجوم کردند و دست و پای مرا می بوسیدند

بوسیدند می گفتند یا محی الدین و لقب آنحضرت در آسمان باز اشهب است
چنانچه فرمودند شعر انا بلبل الافراح املاء دوحها طربا
و فی العلیاء باز اشهب :: و غوث الثقلین میگویند که تصرف
آنحضرت بر جن و انس بوده چنانچه آدمیان در مجلس آن غوث اعظم
حاضر می شدند و اسلام می آوردند و تایب می گشتند و افاده می گرفتند
جنیان نیز صف صف در مجلس حاضر میگشتند و اسلام می آوردند
و فایده ها حاصل مینمودند و آنحضرت می فرمودند که مر انس را مشایخ
است و مر جن را مشایخ است و مر ملک را و من شیخ کل شیخ ابو سعید
عبد الله بغدادی رحمة الله گفته اند که عاجزه داشتم فاطمه نام شانزده
ساله بالای بام برآمده بود غایب شد بخدمت حضرت غوث الثقلین
رفتم و آن قضیه را گفتم فرمودند امشب در خرابه کرخ که محله ایست
از بغداد برو بر زمین دائره بکش و وقت کشیدن دائره بگوی

بسم الله علی نیت عبد القادر و دران بنشین چون شب تاریک شود
طوایف جن بر تو خواهند گذشت بصور مختلفه هیچ خوف نکنی و وقت سحر
بادشاه ایشان بالشکر بیاید و از تو برسد بگوی شیخ عبد القادر مرا [illegible]

پوشانیده و صحبت او را لازم گرفتم بنای مدرسه باب الازج که
بحضرت غوث الثقلین است ایشان کرده اند و در حیات بحضرت
غوث اعظم داده بودند چنانچه قبر مبارک حضرت غوث اعظم در همان
مدرسه است وفات حضرت شیخ ابوسعید المخذومی در ماه سال پانصد و سیزده هجری

حضرت شیخ حماد دباس قدس سره

کنیت ایشان ابوعبد الله است و نام حماد بن مسلم دباس دوشاب
فروش را گویند پیر صحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر
رضی الله عنه از مشایخ کبار و عارف اسرار و مقتدای وقت و صاحب
کرامات عالیه بوده اند و با وجود آنکه امی اند حقتعالی علم لدنی را بایشان
کرامت فرموده بودند و دوازده هزار مرید کامل داشتند بهتر و مهتر همه مریدها
شیخ عبد القادر جیلی الله رضی الله عنه نقل است که روزی شیخ حماد میفرمودند
مرا دوازده هزار مرید است و هر شب ایشانرا یاد میکنم و حاجات ایشانرا
از حضرت حقتعالی میخواهم و هر که از ایشان بگناهی مبتلاست درخواست
میکنم یا در ان ماه توفیق توبه دهد یا از جهان بیرون برد تا دیری
در گناه نماند حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه در انجا حاضر بودند

بودند گفتند اگر حق سبحانه و تعالی مرا منزلتی دهد ازو درخواست کنم که مریدان
من تا قیام قیامت بی توبه نمیرند و من بدین ضمان ایشان باشم شیخ
حماد گفتند که حق سبحانه و تعالی مرا مشاهده نمود آنچه او از خداوند خود
خواست حق تعالی قبول کرد نقلست که حضرت غوث اعظم جوان بودند
و در صحبت حضرت شیخ حماد میرفتند روزی با دب تمام در مجلس شیخ
نشسته بودند چون برخاسته بیرون رفتند شیخ حماد فرمودند
این اعجمی را قدمی است که در وقت او بر گردن همه اولیا خواهد بود و هر آینه
مامور شود تا آنکه بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله هر آینه آنرا
بگوید و همه اولیا گردن نهند وفات شیخ حماد در ماه رمضان پانصد
و بیست و پنج هجری

حضرت غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر الحسنی الحسینی رضی الله عنه

کنیت آن بادشاه مشایخ اندر طریقت و امام ایمه اندر شریعت،
و محبوب ربانی ابو محمد است و نام شریف آن مهر زمانه سرور عارفان
یگانه شرف زهاد فخر عباد قطب صمدانی عبد القادر و هو ابن ابی صالح

پوشاینده صحبت او را لازم گرفتم بنای مدرسه باب الازج که
بحضرت غوث الثقلین است ایشان کرده اند در حیات بحضرت
غوث اعظم داده بودند چنانچه قبر مبارک حضرت غوث اعظم در همان
مدرسه است وفات حضرت شیخ ابوسعید المخذومی در ماه سال پانصد و سیزده هجری

حضرت شیخ حماد دباس قدس سره

کنیت ایشان ابوعبدالله است و نام حماد بن مسلم دباس دوشاب
فروش را گویند پیر صحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر
رضی الله عنه از مشایخ کبار و عارف اسرار و مقتدای وقت و صاحب
کرامات عالیه بوده اند و با وجود آنکه امی اند حقتعالی علم لدنی را با ایشان
کرامت فرموده بودند و دوازده هزار مرید کامل داشتند بهتر و مهتر همه مریدان
شیخ عبدالقادر جیلی اند رضی الله عنه نقلست که روزی شیخ حماد میفرمودند
مرا دوازده هزار مرید است و هر شب ایشان را یاد میکنم و حاجات ایشانرا
از حضرت حقتعالی میخواهم و هر که از ایشان بگناهی مبتلاست درخواست
میکنم یا دران ماه توفیق توبه دهد یا از جهان بیرون برد تا دیگری
در گناه نماند حضرت شیخ عبدالقادر رضی الله عنه در آنجا حاضر بودند

بودند گفتند اگر حق سبحانه و تعالی مرا منزلتی دهد ازو درخواست کنم که مریدان
من تا قیام قیامت بی توبه نمیرند و من بدین ضمان ایشان باشم شیخ
حماد گفتند که حق سبحانه و تعالی مرا مشاهده نمود آنچه او از خداوند خود
خواست حق تعالی قبول کرد نقلست که حضرت غوث اعظم جوان بودند
و در صحبت حضرت شیخ حماد میرفتند روزی بادب تمام در مجلس شیخ
نشسته بودند چون برخاسته بیرون رفتند شیخ حماد فرمودند
این عجمی را قدمی است که در وقت او بر گردن همه اولیا خواهد بود و هر آینه
مامور شود بآنکه بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله هر آینه آنرا
بگوید و همه اولیا گردن نهند وفات شیخ حماد در ماه رمضان پانصد
و بیست و پنج هجری ؁

حضرت غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر الحسنی الحسینی رضی الله عنه

کنیت آن بادشاه مشایخ اندر طریقت و امام ائمه اندر شریعت
و محبوب ربانی ابو محمد است و نام شریف آن مهر زمانه سرور عارفان
یگانه شرف زماد و فخر عباد و قطب صمدانی عبد القادر و هو ابن ابی صالح

کینت ایشان ابو الفضل است و نام پدر ایشان عبد العزیز بن حرث بن
اسد از بزرگان این طائفه علیه و اکمل مریدان حضرت شیخ ابوبکر شبلی اند
قدس الله تعالی سره وفات ایشان در جمادی الآخر سال چهار صد
و بست و پنج هجری بوده و قبر ایشان در مقبره حضرت امام حنبل است رحمة الله

شیخ ابو الفرح طرسوسی قدس الله سره

اصل ایشان از طرسوس است مرید شیخ عبد الواحد تمیمی اند و قدوه اولیای
زمان و زبده مشایخ جهان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده اند

حضرت شیخ ابو الحسن هنکاری قدس سره

نام ایشان علی بن محمد بن جعفر القرشی الهنکاری است مرید شیخ ابو الفرح
طرسوسی اند و از بزرگان مشایخ وقت و مقتدای اهل زمان و صاحب خوارق
و کرامات بوده اند وفات ایشان در محرم سال چهار صد و هشتاد و شش واقع شده

حضرت شیخ ابو سعید مبارک قدس سره

نام ایشان مبارک بن علی بن حسین المخزومی است سلطان الاولیاء برهان
الاتقیا و قدوه عارفان و قبله سالکان سر طریقت واقف اسرار
حقیقت جامع علوم ظاهر و باطن و صحبت دار حضر علیه السلام و حنبلی

المذهب و مرید شیخ ابو الحسن بکاری و پیر خرقه حضرت قطب ربانی
محبوب سبحانی شاه محی الدین عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنه از
حضرت غوث الثقلین منقول ست که در ابتدای حال با خدا تعالی عهد
کرده بودم که نخورم تا نخوراند و نیاشامم تا نیاشاماند چون چهل روز بگذشت
شخصی آمد و قدری طعام بگذاشت و برفت نزدیک بود که نفس از گرسنگی
بالای طعام افتد گفتم والله از عهدی که با خدای خود بستم برنگردم
ناگاه از باطن خود آوازی شنیدم که کسی به آواز بلند میگفت الجوع
الجوع حضرت شیخ ابو سعید مخزومی بر من بگذشت آن آواز شنیده گفت
عبد القادر این چیست گفتم این اضطراب نفس ست اما روح برقرار خود است
در مشاهده خداوند خود گفت بخانه ما بیا و برفت من گفتم بیرون
نخواهم رفت ناگاه ابو العباس خضر علیه السلام در آمد گفت برخیز
و پیش ابو سعید رو رفتم دیدم که ابو سعید بر در خانه خود ایستاده انتظار
من می کشید گفت ای شاه عبد القادر آنچه من ترا گفتم بس نبود
که خضر را نیز بایستی گفت پس مرا بخانه درآورد و طعامی که مهیا کرده بود
لقمه لقمه در دهان من می نهاد تا سیر شدم و بعد از آن مرا خرقه

نمی بینم ما تفی کنم جوان گفت ارید اعلی من ہذا فرمودند که درین طریق
متابعت صدیق اکبر کرده ام رضی الله چنانچه گویند که رسول صلعم بجہته غدا
سه مرتبه اصحاب را بدادن اموال امر فرمودند وصدیق رضی الله عنه در ہر مرتبه
جمیع اموال خود را درراه حق داد رسول صلعم در ہر باری بپرسیدند که چه
گذاشتی برای عیال خود صدیق رضی الله عنه در مرتبه اول گفت اولاد
من از دو حال بیرون نیست صالح اند یا طالح اگر صالح اند حق تعالی
بندهای صالح را ضایع نخواهد گذاشت واگر طالح اند مرا با ایشان چه کار
و در مرتبه دویم گفت گذاشتم برای ایشان سوره واقعه را که بعد از مغرب
بخوانند و در مرتبه سوم گفت عمر رضی الله عنه اگر روزی بر ابوبکر سبقت
توانم کرد امروز خواهد بود و در انروز عمر مالدار بود و ابوبکر رضی الله عنه
فقیر عمر رضی الله عنه نصف اموال خود را داد وصدیق رضی الله عنه تمام
را چنانچه گویند که آنحضرت صلعم در انروز جبرئیل را بصورت شخصی دیدند
که لیف خرما پوشیده بود چون از سبب آن پرسیدند گفت یا رسول الله صلعم
امروز جمیع ملایکه بمتابعت ابوبکر صدیق لیف خرما پوشیدند ناگهان
دیدند که ابوبکر رضی الله عنه بعد اشد جامه لیف خرما پوشیده بوریائی کهنه

کهنه دو ستاسی و پیراهنی که در بر شش بود بر سر برداشته می آید و در اندرون
غیر ازین در بساط صدیق چیزی نبود رسول صلعم پرسیدند یا ابوبکر برای
عیال چه گذاشتی درین بار که مرتبه آخر بود گفت الله جوان گفت ارید
اعلی من هذا حضرت شیخ شبلی گفتند ای جوان وجهای خوب
گفتم امامت تو بس عالی است بهتر ازین بگویم فرمود که اختیار این طریق
بموجب امر الهی است که در قران مجید آمده قل الله ثم ذرهم فی خوضهم
یلعبون یعنی بگوای محمد الله پس بگذار آنها را در شغل آنها که بازی میکرده
باشند جوان گفت حسبی حسبی یعنی بس است بس است بمن و نعره
بزد و جان بداد و مدعیان از مشاهده انحال شبلی دعوی خون نمودند
شیخ شبلی گفتند روحی کشش کرد پس بنالید و مشتاق شد و فریاد کرد
خوانده شد پس اجابت کرد پس جنیت کناه من مدعیان از دعوی
گذشتند و ایشانرا معذور داشتند نقلست که حضرت شیخ پرسیدند
که اکرم الاکرمین که بود فرمودند آن بود که وقتی گناه کسی را امرزیده
باشد هرگز کسی را بآن گناه عذاب نکند که گناهیست که من فلان دوست و بنده خود را

شیخ عبد الواحد تمیمی قدس الله سره

و انگشت سبحه را و اگذاشتند و گفتند بسم الله الرحمن الرحیم و چشم
پوشیده برحمت حق پیوستند چون غسال بوقت غسل خواست که آبی
بچشم ایشان رساند هاتفی آواز داد که دست از دیده دوست ما بدار که
چشمی که بنام ما بسته شود جز بلقای ما نگشاید پس خواست که انگشت که عقد
کرده بودند بگشاید آواز آمد که انگشتی که بنام ما بسته شده است جز بفرمان ما
گشاده نگردد چون جنازه برگرفتند کبوتری سفید بر جنازه نشست هرچند که
آنرا میراندند نپرفت تا آواز داد که خود را و مرا مرنجانید که چنگ من بمسمار عشق
برگوشه این جنازه دوخته اند و امروز قالب جنید نصب کروبیان است
که اگر غوغای شما نبودی کالبد او چون باز سفید در هوا با ما پریدی
و قبر ایشان در بغداد است ط

حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس الله سره

کنیت ایشان ابوبکر است و نام جعفر و هو ابن یونس و بقولی دلف
بن جحدر مرید خاص شیخ جنید اند و خرقه از ایشان دارند چنانچه شیخ منسوب
که هر قومی را تاجی هست و تاج این قوم شبلی است و مالکی المذهب بودند بقولی
اصل ایشان از موضع شبلیه خراسان است و در طبقات سلمی مذکور است

است که خراسانی الاصل بغدادی المولد والمنشا اند و بقولی مولد ایشان
سامره و اصل از سروشنه که از توابع فرغانه است بوده و در ابتدا حاجب الحجاب
خلیفه بوده اند وفات ایشان در شب جمعه بیست و هفتم ماه ذی حجه سال سیصد
و سی و چهار هجری بوده و مدت عمر ایشان هشتاد و هشت سال و قبر
بغداد است و بر آن نوشته اند جعفر بن یونس آورده اند در اواخر
سال حضرت شیخ شبلی متصل الله گفتندی و کلمه لا اله الا الله بر زبان
نیاوردندی بنابران مشایخ وقت را در شان ایشان کماهی اشتباه شد و عوام
بطعن برخاستند اما از آنجا که هیبت و جلالت شان داشتند هیچکس را
جرات از سوال بر موجب آن حال نتوانستی کرد روزی جوانی در مجلس
ایشان رسید و صبر و شکیبائی از دست داده گفت ای پیر طریقت
و حقیقت این معامله را تا موجب هدایت جمعی گردد فرمودند این طائفه را
لازم است که هر نفس را نفس آخر شمارند و باتفاق در نفس آخر مشغول
بلفظ الله افضل است از تلفظ بکلمه لا اله الا الله چرا که تواند بود که در نفی
و پیش از تلفظ لفظ الله نفس منقطع شود جوان گفت ارید اعلی من هذا
یعنی وجهی ازین بهتر میخواهم فرمودند که لا از برای نفی غیر است و من غیری

چون رفته او را دیدند میان خلق خاکستر شده بود نقلست که در بغداد
روزی دزدی را آویخته بودند دیدند و برفتند و پای دزد را بوسیدند
مردم ازین سوال کردند گفتند هزار رحمت بروی باد که در کار خود مرد
بوده است و چنان آن کار را بکمال رسانید که سر در سر آن کار کرد نقلست
که در مجلس حضرت شیخ یکی برخاست و گفت دل کدام وقت خوش
بود فرمودند آن وقت که او در دل بود و هم حضرت شیخ جنید فرمودند
که مرد بسیرت مرد آید و نه بصورت و هم فرموده اند که هر که نشناخت خدا را
هرگز شاد نبود و فرموده اند که وقت چون فوت شود آنرا هرگز
نتوان یافت هیچ چیز عزیزتر از وقت نیست و فرموده اند جوانمردی آنست
که بار خویش بر خلق ننهی و هر چه داری بدهی و فرمودند خلق چهار چیز
است سخاوت و الفت و نصیحت و شفقت شفقت آنست که بطوع ایشان
دهی و آنچه طلب میکنند و منت بر ایشان ننهی که ایشان طاقت آن ندارند
و سخنی نگوئی که ایشان ندانند از حضرت شیخ پرسیدند که صحبت با که داریم فرمودند
با کسی که هر نیکوئی که با تو کرده باشد بر وی فراموش بود پرسیدند هیچ چیز هست
فاضلتر از زیستن فرمودند گریستن بر گریستن پرسیدند بنده کیست

کیست فرمودند آنکه از بندگی کسان آزاد بود پرسیدند راه بخدای چگونه است
فرمودند دنیا را ترک گیری یافتی و خلاف کردی بحق پیوستی نقلست
که فرمودند شبی بنماز مشغول بودم هر چند جهد کردم نفس من مرا در یک
سجده موافقت نمیکرد و هیچ تفکر دیگر نتوانستم کرد دل تنگ شدم خواستم
از خانه بیرون آیم چون در بگشادم جوانی دیدم خود را در گلیم پیچیده و بر در سرا
سر در کشیده چون مرا بدید گفت تا ازین زمان در انتظار تو بودم گفتم تو بودی
که مرا بیقرار ساختی گفت آری مسئله مرا جواب ده چگوئی در نفس که
هرگز درد او را داروی کرد یا نه گفتم آری چون مخالفت هوای خود کند
درد او دوائی او گردد چون این بگفتم سر بگریبان برد و گفت ای
نفس چندین بار از من همین جواب شنیدی اکنون از جنید بشنو برخاست
و برفت من ندانستم که از کجا آمد و کجا رفت وفات ایشان روز شنبه
بیست و هفتم رجب سال دو صد و نود و هفت هجری بوده و در تاریخ
یافعی دو صد و نود و هفت نوشته و بقولی دو صد و نود و نه بوده و قول
اول اصح است گویند چون وقت وفات ایشان نزدیک رسید
تسبیح می گفتند و بانگشت عقد میگرفتند با چهار انگشت عقد بستند

قواریری وزجاج وخراز وقواریری وزجاج ازان گویند که پدر ایشان محمد
بن جنید باشد آبگینه فروختی والد سید الطایفه از نهاوند بوده اند و مولد
ومنشاء سید الطایفه به بغداد بوده مذهب سفیان ثوری داشتند
مرید کامل و خواهرزاده شیخ سری سقطی اند مرجع مشایخ کبار مطلع
سعادات وانوار بحر حقایق و اسرار سلطان طریقت پیشوای اهل حقیقت
مقتدای زمان اوتاد جهان و از ائمه و سادات این قوم بوده اند و با
حارث محاسبی محمد قصاب صحبت داشتند درویم وابوالحسن نوری
وشبلی وخراز وغیره ومشایخ جمع سلسلها نسبت با یشان درست
کنند ومنسوبان ایشانرا جنیدیه خوانند واز نجبت ایشانرا سید الطایفه
وامام ائمه گویند سخن ایشان در طریقت حجت هیچکس از مشایخ متقدمین
ومتاخرین بر ظاهر و باطن ایشان انگشت نتوانست نهاد مقبول همه بودند
بنای طریقه ایشان بر صحو است ومعنی صحو و سکر را صاحب کشف المحجوب بتفصیل
بیان کرده اند روزی از سری سقطی پرسیدند که هیچ مریدرا درجه بلندتر از پیر
باشد گفتند بلی برهان این ظاهرست جنیدرا درجه فوق درجه من است
خلیفه بغداد رویم را گفت ای بی ادب رویم گفت من بی ادب نباشم که

که هر روز با جنید صحبت داشته باشد از وی ادبی بیاید و شیخ ابو جعفر حداد
گفته اند اگر عقل مردی بودی بصورت جنید بودی گویند که حضرت جنید
سی سال نماز خفتن گذارده بر پای باستادی و تا صبح الله گفتی پس هم
بدان وضو نماز بامداد بگذاردی میفرمودند خدا تعالی سی سال بر زبان جنید
با جنید سخن گفت و جنید در میان نه و خلق را خبر نه و نیز میفرمودند که یک روز
دلم شده بود گفتم الهی دلم باز ده ندای شنیدم که یا جنید ما دل بدان
ربوده ایم تا بما بمانی تو باز میخواهی تا با غیر ما بمانی نقلست که یکی از بزرگان
رسول صلعم را بخواب دید نشسته و شیخ جنید حاضر شخصی فتوی در آورد
رسول صلعم فرمودند بجنید فتوی ده گفت یا رسول الله تو حاضری فتوی
بدیگری چون بدهم فرمودند که چندانکه انبیا را بهمه امت خود مباهات
بود مرا با جنید مباهات است حضرت شیخ سماع و وجد هرگز نمی فرمودند
و بظاهر و باطن بشرع شریف آراسته بودند نقلست که روزی سخن
می گفتند مریدی نعره بزد او را ازان منع کردند و برنجانیدند و فرمودند
اگر بار دیگر نعره زنی ترا مهجور گردانم پس ایشان باز بسر سخن شدند و آن
جوان خود را نگاه میداشت تا حال بجای رسید که طاقتش نماند هلاک شد

حبیب سراعی است صحبت داشته اند و حبیب راعی مرید سلمان فارسی رضی الله
عنهم نقلست که یکروز طهارت ایشان شکست در حال تیمم کردند گفتند اینک
دجله تیمم چرا میکنید فرمودند که تواند بود که تا انجا برسیم بی وضو بمیرم گویند
بر در امام رضا رضی الله عنه روزی مردم ازدحام کردند و پهلوی معروف
قدس سره شکستند بیمار شدند سری سقطی گفت مرا وصیتی کن گفتند
پیش ازانکه بمیرم پیراهن مرا بصدقه ده که میخواهم از دنیا بیرون روم برهنه
چنانکه آمده بودم لاجرم در تجرید بمانند اشتند صاحب کشف المحجوب گفته اند
که معروف را مناقب و فضایل بسیار است و اندر فنون علم مقتدای قوم بوده است
و حضرت شیخ معروف فرمودند علامت جوانمردان سه چیز بود یکی وفای بخلاف
دیگر ستایش بیجود و دیگر عطای بی سوال وفات ایشان دوم محرم سال دوصد
هجری بوده و قبر در بغداد است بدعا کردن و زیارت بدانجا روند مجربست
هرکه دعا کند مستجاب شود **حضرت شیخ سری بن المغلس السقطی**
قدس سره کنیت ایشان ابوالحسن است و مرید حضرت شیخ معروف
کرخی و مقتدای زمان و شیخ وقت و امام اهل تصرف و در اصناف علم
کامل بوده اند ایشان فرمودند مرد انست که در میان بازار بحق مشغول باشد

باشد خرید و فروخت نماید و یک لحظه از الله تعالی غافل نباشد و نیز فرموده‌اند
قوی ترین توبها آنست که بر نفس خود غالب آئی و فرموده‌اند ادب ترجمان
دل است و فرموده‌اند هر که عاجز آید از ادب نفس خویش از ادب غیر عاجز تر
بود و فرموده‌اند که پنج چیزیست که قرار نگیرد در دل اگر دران چیز دیگر بود خوف
خدای در جا بخدای و دوستی بخدای و حیا از خدای و انس بخدای
و فرموده‌اند که خلق آنست که خلق را نرنجانی و فرموده‌اند که هر روز چند
بار در آئینه می نگرم از بیم آنکه مبادا از شومی گناه رویم سیاه شده باشد
سید الطائفه شیخ جنید فرموده‌اند که هیچکس را در عبادت کامل تر از سری
سقطی ندیدم که نود و هشت سال بگذشت و پهلو بر زمین ننهاد مگر در بیماری
مرگ و هم فرموده‌اند که وقت رحلت گفتم مرا وصیتی کن فرمودای جنید
مشغول مشو بسبب خلق از صحبت خدا تعالی گفتم این سخن اگر پیشتر
میگفتی با تو صحبت نمیداشتم وفات ایشان بامداد سه‌شنبه سوم ماه
رمضان سال دوصد و پنجاه هجری بوده و قبر در شونیزیه بغداد است

حضرت شاه سید الطائفه شیخ جنید بغدادی رحمة الله

کنیت ایشان ابو القاسم است و لقب سید الطائفه و طاوس العلماء و

گشتند و بعد ازانجا امام محمد متولد شدند و در کوفه نشو و نما یافته اند پدر ایشان
از امرا بود و حضرت امام محمد شاگرد رشید حضرت امام اعظم اند رضی الله عنه
و علم حضرت امام اعظم را ایشان در عالم منتشر کردند امام ابو یوسف و ایشان را
صاحبین و امامین میگویند صاحب تصانیف معتبره بودند امام شافعی رحمه الله
شاگرد ایشانند سلطان المشایخ در ملفوظ حضرت گنج شکر مینویسند که امام
شافعی در رکاب امام محمد میرفتند و می گفتند که اگر بگویم قران بلغت محمد بن حسن
نازل شده است روا است هر آئینه می توانم گفت بواسطه فصاحت وی
وفات ایشان چهاردهم جمادی الآخر در سال یکصد و هشتاد و نه هجری بوده
و قبر در ری است چون ذکر ائمه اربعه رضی الله عنهم که بمنزله چهار عنصر دین اند
و استقامت مذهب حق اهل سنت و جماعت بسبب وجود شریف ایشانست
و ذکر امامین تمام شد شروع در ذکر اولیای کبار کرد اگرچه در نفحات الانس
و کشف المحجوب و تذکرة الاولیا و دیگر کتب احوال ایشان بتفصیل مذکور است
لیکن سلسله سلسله ظاهر نمیشد بنابران این حقیر هر سلسله را جدا جدا بیان می نماید
و بعضی از مشایخ متقدمین که سلسله ایشان مسموع نشد در فصل علیحده ذکر
خواهد نمود انتساب مریدان بمشایخ بسته طریق است یکی بخرقه دوم بنعالین

بنعالین سویم بصحبت و خدمت و تادب بآن و خرقه دو است خرقه ارادت و آنرا جز یک شیخ روا نباشد و دویم خرقه تبرک و آن از مشایخ بسیار بجهت برکت گرفتن روا باشد ۝

بیان سلسله متبرکه علیه عالیه قادریه که منسوبست بحضرت غوث الثقلین شاه عبد القادر رض

واین سلسله علیه را بعد از آنحضرت قادریه می نامند و بالاتر ازایشان تا حضرت سید الطائفه جنیدیه می خواندند

حضرت شیخ معروف کرخی قدس سره

کنیت ایشان ابو محفوظ است و نام پدر ایشان فیروز و بقولی فیروزان و بعضی گفته اند معروف ابن علی الکرخی و با و الدین در دین ترسا بودند بر دست امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه مسلمان شدند در مذهب امام اعظم بوده اند و حضرت امام علی بن موسی را با ایشان کمال عنایت و محبت بوده و آنچه یافته اند از ترتیب و برکت خدمت امام رضی الله عنه بوده در بانی امام میکرده اند صاحب تذکرة الاولیا گوید اگر عارف نبودی معروف نبودی و با داود طائی که در علم شاگرد ابو حنیفه رضی الله عنه و در طریقت مرید

به بغداد است در سال یکصد و شصت و چهار ہجری و مدت عمر ہفتاد و نه سال وفات ہم به بغداد وقت چاشت روز جمعه دوازدہم ربیع الاول در سال دو صد و چهل و یک ہجری روی داده و قبر ایشان نیز در بغداد است گویند چون در بغداد معتزله غلبه نمودند و امام را کنار شطط تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید پس برای خلیفه بردند و سرہنگی بر در سرای خلیفه بود گفت ای امام زنهار که مردانه باشی که وقتی من دزدی کردم ہزار چوبم زدند اقرار نه نمودم تا عاقبت رہائی یافتم منکه در باطل چنین صبر کردم تو که بر حق اولیتر باشی امام احمد فرمودند که این سخن یاری بود مرا و ایشان را با وجود کبر سن بعقابین کشیدند و ہزار تازیانه زدند که قرآن را مخلوق بگوی نگفتند و دران میان بند ازار از ایشان کشاده شد و دستهای ایشان بسته بودند و دو دست از غیب پدید آمد و ببست چون این برہان بدیدند رہا کردند و ہم ازان آزار برحمت حق پیوستند در حالت نزع بدست اشاره میکردند و بزبان می گفتند که نه ہنوز نه ہنوز پسر ایشان گفت پدرا اینچه حالت است فرمودند وقتی با خطر است چه جای سوال است بدعا مدد کن که از حاضرانی که بر

که بر بالین اند یکی ابلیس است که در برابر ایستاده و خاک او بر سر میزد و میگوید که ای احمد جان و ایمان بردی از دست من و من میگویم نه هنوز نه هنوز تا یکنفس مانده است جای خطر است نه جای امن و چون وفات کردند جنازه ایشان ابر گرفتند مرغان می آمدند و خود را بر جنازه میزدند تا چهل هزار گبر و جهود و ترسا مسلمان شدند و زنار می انداختند و نعره میزدند و لا اله الا الله محمد الرسول الله میگفتند

حضرت امام ابو یوسف قدس الله

نام ایشان یعقوب بن ابراهیم اصل ایشان از کوفه است شاگرد امام المسلمین حضرت ابو حنیفه کوفی اند رضی الله عنه و حضرت امام اعظم ایشان را ستایش میفرمودند اول کسی را قاضی القضاة خواندند باوجود آنکه بقضا اشتغال داشتند هر روز دو صد رکعت نماز نافله میگذاردند منقول است که در وقت رحلت میفرمودند که هر چه فتوی دارم برگشتم الا آنچه موافق کتاب و سنت رسول خداست صلی الله علیه وسلم وفات ایشان در بیست و هفتم رجب سال یکصد و هشتاد و دو هجری و مدت عمر هفتاد سال و قبر در بغداد است ه

حضرت امام محمد شیبانی قدس سره

نام پدر ایشان حسن است از ولایت شام بعراق آمدند و در واسط متوطن

رضی الله عنه هر شب هزار رکعت نماز میگذاروند و تا سی سال نماز بامداد
را بطهارت نماز خفتن گذارده بودند آورده اند که تا امام اعظم رضی الله عنه
در حالت حیات بودند با آنکه مدت حمل حضرت امام شافعی رضی الله
تعالی چهار سال گذشته بود و از مادر متولد نشدند و در همان شب که
حضرت امام شافعی تولد نمودند ولادت حضرت امام اعظم رضی الله
عنه در سال هشتاد هجری و مدت عمر شریف هفتاد سال بوده
و قبر ایشان متصل شهر بغداد کهنه است

حضرت امام مالک رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام مالک و هو بن انس بن مالک
رضی الله عنه و ایشان در جمیع علوم دینی امام دویم از ائمه اربعه و
استاد امام شافعی اند رحمهم الله ولادت ایشان در سال نود و پنج
و بقولی نود و چهار و بقولی نود و هفت هجری بوده و وفات
در ربیع الآخر سال یکصد و هفتاد و نه هجری روی داده و قبر
ایشان در بقیع غرقد است

حضرت امام شافعی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله است و لقب شافعی و نام محمد و هو ابن ادریس
از قبیله قریش اند و نسب ایشان بهشت واسطه از جانب پدر بعبد المطلب
بن هاشم که جد رسول صلعم اند میرسد و نام مادر امام شافعی ام الحسن
است وهی بنت حمزه بن القاسم بن زید بن حسن بن علی ابن ابی طالب
و ایشان قرشی هاشمی علوی فاطمی اند و امام سوم اند از ایمه اربعه تا در مدینه
بودند پیش امام مالک کسب علوم مینمودند بعد از انکه بعراق آمدند با امام محمد
بن حسن شاگرد امام اعظم صحبت داشتند استفاده نمودند ولادت ایشان
بغزه و بقولی در عسقلان و بقولی در منا سال یکصد و پنجاه هجری واقع
شده و وفات روز جمعه سلخ ماه رجب سال دو صد و چهار روی
داده و قبر ایشان در قرافه مصر ست گویند در هفت سالگی حفظ قرآن
نمودند و در پانزده سالگی فتوی میدادند سفیان ثوری رحمه الله فرمودند
که اگر عقل شافعی وزن کردندی با عقل یک نیمه خلق عقل او راجح آمدی

حضرت امام احمد حنبل رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد یا ابو عبد الله ست و نام محمد و هو ابن محمد بن حنبل
امام چهارم اند از ایمه اربعه و شاگرد امام شافعی اند ولادت ایشان

که در مدینه هیچ یکی را افضل تراز قاسم ندیدم و از زیاد مرویست که هیچ یکی را
عالم تراز وی ندیدم و از عمر عبد العزیز رحمه الله منقولست که اگر معامله خلافت
باختیار من می بود بقاسم میگذاشتم وفات ایشان در سال یکصد و هفت
هجری بوده و بقولی یکصد و هشت و بقولی یکصد دوازده و صد و دو نیز گفته اند

حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو حنیفه است و لقب امام اعظم و نام نعمان و هو ابن ثابت
و ایشان از تابعین اند و امام اول اند از ایمه اربعه و با امام جعفر صادق
رضی الله عنه صحبت داشتند و هفت کس را از صحابه کبار دیده اند و از
ایشان حدیث روایت کرده اند انس بن مالک جابر ابن عبد الله
عبد الله بن انس عبد الله بن ابی اوفی عبد الله بن حرث بن جزء زبیدی
معقل بن یسار واثله بن اسقع رضی الله عنهم و استاد علم فضیل و عیاض
و ابراهیم ادهم و بشر حافی و داود طائی بوده رحمهم الله و صاحبین نیز
شاگرد ایشانند که امام ابو یوسف و امام محمد باشند صاحب کشف المحجوب
در تعریف ایشان امام امامان و مقتدای سنیان شرف فقها و عز علما
نوشته اند گویند هرگاه بطواف روضه رسول صلعم میرفتند می گفتند

می گفتند السّلام علیک یا سید المرسلین جواب می آمد وعلیک السلام یا امام
المسلمین و یحیی ابن سحاذ رازی رحمه الله گوید که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم
گفتم یا رسول الله این اطلبک یعنی کجا جویم ترا قال عند علم ابو حنیفه فرمود
که نزد علم ابو حنیفه و خواجه محمد پارسا در فصول سنه نوشته اند که وجود
امام اعظم رضی الله عنه بزرگترین معجزات پیغمبر ماست صلعم بعد از قرآن
مجید مذہب او مذہبی است که عیسی علیه السّلام بعد از نزول چهل سال
موافق آن مذہب حکم خواہند کرد و گویند که در آخر بار بطواف خانۂ کعبه
رفته شبی برپای ایستاده نصف قرآن را بریک پای و نصف دیگر
را بر پای دیگر ختم نمودند و گفتند که ما عرفناک حق معرفتک ولکن
عبدناک حق عبادتک ہاتفی آواز داد که ای ابو حنیفه شناختی مرا انچه
حق شناختن بود و عبادت کردی مرا انچه حق عبادت کردن بود
پس آمرزیدم ترا با تابعان تو آورده اند که رسول صلعم آب دہن مبارک
خود را بانس بن مالک بامانت سپرده بودند که این را بابو حنیفه
خواہی رساند و آن در لب انس رضی الله عنه آبله شده بود تا در
ایام طفولیت بامام اعظم رضی الله عنه رسانیدند نقل است که امام سفیان

دندانهای خود را تمام شکسته بودند چون پیغمبر صلعم وصیت کرده بودند که
خرقهٔ مرا باویس رسانید و بگوئید که امّت مرا دعا کند امیر المومنین عمر در ایام
خلافت با امیر المومنین علی رضی الله عنهما خرقهٔ مبارک را نزد اویس برده و در خواست
دعا جهت امت نمودند گویند که بدعای ایشان حق تعالی بعدد موی گوسفندان
قبیله ربیعه و مضر که در عرب هیچ قبیله آنقدر گوسفندان نداشت از امت
پیغمبر صلعم بخشید کیفیت وفات ایشان در شواهد النبوه چنین مسطورست
که در آذربایجان که بغزا رفته بود رحلت نمود اصحاب وی خواستند که
قبر بکنند بسنگی رسیدند که قبری دران کنده بودند و لحد مهیا ساخته خواستند
که کفن سازند در جامه دان وی جامها یافتند که دست باف بنی آدم
نبود وی را از ان کفن ساخته دران قبر دفن کردند و صاحب کشف المحجوب
و تذکرة الاولیا چنین آورده اند که اویس نزد امیر المومنین علی رضی الله عنه
آمد بموافقت ایشان در صفین حرب میکرد تا شهید شد و تاریخ وفات
ایشان بقول اول در سیوم رجب سال بیست و دو هجری و بقول ثانی
در سال سی و هفت هجری بود و امام عبد الله یافعی
رحمه الله در روضة الریاحین هر دو قول را مذکور ساخته.

حضرت حسن بصری رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابو سعید است ایشان گوہر فروش بودند و ازین جہت
حسن لولوی نیز میگفتند و از کبار تابعین اند امیر المومنین عمر را با صد و سی
کس از صحابہ رضی اللہ دیدہ اند گویند مادر ایشان از موالی ام سلمہ بودہ رضی اللہ
عنہ نقلست کہ از ایشان سوال کردند کہ مسلمانی چیست و مسلمان کیست گفتند
مسلمانی در کتاب است و مسلمانان در زیر خاک دیگر پرسیدند کہ ای شیخ
دلہای ما خفتہ است کہ سخن تو در آنہا اثر نمیکند چہ کنیم فرمودند کاشکی خفتہ بودی
کہ چون خفتہ را بجنبانی بیدار شود دلہای شما مردہ است کہ ہر چند بجنبانید
بیدار نمیشود ولادت ایشان در سال بیست و یک ہجری بود. و مدت
عمر شریف ایشان ہشتاد و نہ سال وفات در پنجم رجب سال یکصد
و دہ ہجری و قبر ایشان در بصرہ کہ سابق آباد بود نزدیک بصرہ
کہ الحال آباد است واقع شدہ

قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہم

از کبار تابعین اند و یکی از فقہای سبعہ مدینہ و در خانہ عمہ خویش حضرت
عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا ترتیب یافتہ اند یحیی بن معاذ فرمودہ اند

دو صد و شصت و پنج و بقولی دو صد و شصت و شش که این را امامیه
تاریخ اختفای ایشان میدانند و اهل سنت و جماعت همین را تاریخ
وفات میشمارند و میگویند که امام مهدی آخر الزمان بعد ازین نزدیک
به نزول حضرت عیسی علیه السلام متولد خواهند شد و مذهب
اهل حق این است والله اعلم بالصواب بدانکه اگرچه کرامات و فضیلت
و خوارق عادات ایمه اثنا عشر رضی الله عنهم زیاده ازان است که بقید
تحریر درآید هریک ازایشان را حالات و مقامات عالیه بوده چنانچه
تفصیل آن در بعضی کتب مندرج است و سلسله اکثر مشایخ کبار به بعضی
ازایشان میرسد لیکن بجهت اختصار مجملی ازان مثبت گردانید
و از ایمه اثنا عشر رضی الله عنهم بس بزرگ و فرزندان خلف رسول
الله صلعم باید دانست در رضای سرور کائنات صلعم و نجات خویش
را در دوستی و محبت اهل بیت باید شناخت اما فضیلت و کمال و ولایت
دیگر اهل البیت را منحصر درین دوازده تن ندانی اگرچه ایشان بمزید فضیلت و
کمال اختصاص اشتهار یافته اند زیراکه اهل فضیلت و کمال از اهل بیت
بسیار بوده اند چه در طبقات ایمه اثنا عشر و چه متاخر ازایشان

حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله است و ایشانرا سلمان بن اسلام میگفتند
از کبار صحابه اند و پیغمبر صلعم درشان ایشان فرمودند که سلمان رجل منا اهل البیت
یعنی سلمان از اهل بیت ماست و انتساب ایشان در علم باطن بصدیق اکبر است
رضی الله عنه وفات ایشان بمداین بوده در سال سی و سه هجری و مدت
عمر شریف ایشان بقولے یک هزار و پانصد و بقولی سیصد و پنجاه
و بقولے دوصد و پنجاه سال است و این قول صحیح است

حضرت اویس قرنی رضی الله عنه

نام شریف ایشان اویس است از اهل نجد بوده اند قرن قبیله ایست که ایشان
منسوب اند بدان حضرت رسول صلعم ایشانرا خیر التابعین ستایش
فرمودند و ایشان در زمان پیغمبر علیه السلام بوده اند لیکن از دو سبب
ملازمت آنحضرت صلعم میسر نشد یکی بسبب خدمت مادر پیری که داشتند
و دیگر از کمال غلبه حال و ایشان شتربانی کرده مزد آنرا بنفقات خود
و والده صرف مینمودند بجهته موافقت آنحضرت صلعم که در جنگ دندان
مبارک شهید شده بود چون معلوم نبود که کدام دندان شهید شده

در زمان خلافت مستنصر بالله واقع شده و قبر ایشان هم در سرای
ایشان است که در سرمن رای داشتند گویند که متوکل را خانه بود و در وے
مرغان بسیار که هرکس بآنجا درآمدی اختلاف آوازها و شور آنها نه سخن
کسی را توانستی شنود و نه کس سخن وی هر وقت که هادی رضی الله عنه
بآنخانه درآمدی همه مرغان خاموش گشتندی و چون بیرون شدی
آواز و شور آغاز کردند

امام حسن عسکری رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و لقب زکی و خالص و سراج و بعسکری
مشهور اند و نام حسن و هو بن علی بن محمد بن علی رضا رضی الله عنه
و ایشان امام یازدهم از ائمه اثنا عشر ولادت ایشان بمدینه بود در سال
دو صد و سی و یک و بقولی دو صد و سی و دو هجری و مادر ایشان
ام ولد بوده سوسن نام و بقولی هادی رضی الله عنه ویرا حدیث نام
نهادند و مدت عمر شریف ایشان بیست و نه سال و بقولی بیست و هشت
سال بوده وفات ایشان روز جمعه ششم یا هشتم ربیع الاول
سال دو صد و شصت در سرمن رای اتفاق افتاد و قبر ایشان

ایشان متصل قبر پدر ایشان است در سر من رای شخصی گفته که در زندان
بودم از تنگی زندان وگرانی قید بزرگی رضی الله عنه شکایتی نوشتم و میخواستم
که از تنگدستی چیزی بنویسم اما شرم داشتم و ننوشتم در جواب من نوشت
که امروز نماز پیشین را در خانه خود خواهی گذارد و نماز پیشین مرا از زندان
بیرون آوردند و نماز در خانه خود گذاردم ناگاه دیدم که قاصدی آمد و برای
من صد دینار آورد و همراه آن کتابتی و دران نوشته که هر وقت
ترا حاجتی باشد آنرا طلب و شرم مدار که انچه طلب کنی بآن خواهی رسید

حضرت امام محمد رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو القاسم است و نام محمد و هو ابن حسن بن علی بن
محمد بن علی الرضا رضی الله عنهم و ایشان امام دوازدهم از ائمه اثنا عشر
بقول اهل سنت و جماعت ولادت ایشان در سر من رای بوده است
در بیست و سوم رمضان سال دو صد و پنجاه هشت هجری و مادر ایشان
ام ولد بوده صقیل و بقولی سوسن و بقولی نرگس و روایت کرده اند
که چون ایشان متولد شدند بر دو زانو در آمده انگشت سبابه بجانب
آسمان برداشتند پس عطسه زده گفتند الحمد لله رب العالمین سال

حضرت امام محمد تقی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو جعفر است ایشانرا ابو جعفر ثانی نیز گفته اند و لقب
تقی و جواد و نام محمد و هو ابن علی بن موسی بن جعفر صادق رضی
ایشان امام نهم اند ولادت ایشان بمدینه بوده روز جمعه دهم رجب
در سال یکصد و نود و پنج هجری بوده و نام مادر ایشان خیزران یا ریحانه
ام ولد بوده و بعضی گویند که از اهل ماریه قبطیه است و مدت عمر شریف
بیست و پنجسال بوده وفات ایشان روز سه‌شنبه ششم ذی حجه سال
دو صد و بیست هجری در ایام خلافت معتصم روی داده و قبر ایشان
در بغداد است در قفای قبر جد ایشان امام موسی کاظم رضی الله عنه
گویند امام محمد تقی در سن یازده سالگی در بعضی از کوچهای بغداد
با جمعی از کودکان ایستاده بودند اتفاقا مامون بقصد شکار بیرون
رفت گذرش برانجا افتاد همه کودکان از سر راه بگریختند و جواد
رضی الله عنه بر جای ایستاده بودند چون مامون نزدیک رسید
ایشانرا دید و ایشانرا خدا تعالی در دلها قبولی عظیم داده بود اسب
خود را نگاه داشت پرسید که ای کودک تو چرا با دیگر کودکان از سر راه

راه نرفتی فی الفور جواب دادند که ای امیر المؤمنین راه تنگ نیست که بر تن
آن راه بر تو گشاده گردانم و مرا جریمه نبود که از ترس بگریزم و حسن ظن
بتو آنست که بی جریمه آزار بمجلس نرسانی مامون را الکلم و صورت ایشان
بغایت خوش آمد پرسید که نام تو چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند
کیستی فرمودند رضا رضی الله عنه و ام الفضل دختر خود را بنکاح ایشان در آورد

حضرت امام محمد نقی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است و ایشان را ابی الحسن ثالث گفتندی
و لقب هادی و زکی و عسکری و به نقی مشهور اند و نام علی ابن محمد بن
موسی بن جعفر صادق رضی الله عنه و ایشان امام دهم اند و ولادت
ایشان در مدینه بوده سیزدهم ماه رجب و بقولی روز عرفه در سال
دو صد و چهار هجری و بقولی دو صد و سیزده و مادر ایشان ام ولد
بوده شمانه نام و بقولی ام الفضل بنت مامون و مدت عمر شریف ایشان
چهل یا چهل و یکسال بوده است و وفات ایشان در سر من رای
که از نواحی بغداد بسامره مشهور است روی داده روز دوشنبه آخر ماه
جمادی الاول و بقولی سیزدهم جمادی الآخر دو صد و پنجاه و چهار هجری

ایشان ام ولد بوده اند تکتم نام داروی دیجنه و شمانه وام البنین نیز گفته
اند وایشان کنیزک حضرت حمیده مادر امام موسی کاظم بوده اند
رضی الله عنه وآورده اند که شبی حمیده حضرت پیغمبر صلعم را در خواب دید
که فرموده اند نجمه را به موسی پسر خود بخش در زود باشد پسر بوجود
آید که بهترین اهل زمین باشد واز امام رضا رضی الله عنهما روایت کنند
که گفت چون برضا حامله شدم هرگز در خود ثقل حمل نیافتم و در خواب
از شکم خود آواز تسبیح وتهلیل میشنیدم در زمانی که بوجود آمد دستها
بر زمین نهاد وروی بر آسمان کرد ولبهای مبارک می جنبانید چنانکه
کسی سخن گوید ومناجات کند ومدت عمر شریف ایشان چهل
ونه سال بوده بقولی چهل وچهار وبقولی چهل وپنج وبقولی پنجاه سال
است وفات ایشان در ولایت طوس واقع شده در قریه سناباد
از رودستاق نوقان روز جمعه بیست ویکم یا نهم ماه رمضان سال
دو صد وهشت هجری گویند مامون ولد هارون الرشید ایشانرا طلب داشت
ودر پیش وی طبقهای میوه نهاده بودند خوشه انگور در دست داشت ومیخورد
چون ایشانرا بدید از جای برجست وبا ایشان معانقه کرد وایشانرا بنشاند

بنشانند وآن خوشه انگور را بایشان داد وگفت یا ابن رسول الله
ازین انگور خوبتر دیده ایشان فرمودند که انگور نیکو از بهشت باشد پس مامون
گفت ازین انگور بخور رضا رضی الله عنه فرمودند مرا معاف دار مامون
مبالغه کرد وگفت مانع چیست مگر مارا متهم میداری و از دست امام آن
خوشه را بگرفت وبعضی را از ان انگور بخورد ودیگر بار انگور برضا رضی الله عنه
داد وایشان دو سه دانه بخوردند وبینداختند وبرخاستند مامون
گفت کجا میروی گفت بدانجا که فرمودی وچیزی برسر مبارک خود پوشیده
بیرون آمدند وبعزم وندتا درسرای بنبندند وبر فراش خود بخفتند
ودرآنوقت امام محمد تقی فرزند ایشان از مدینه بطریق طی ارض در
یکساعت نزدیک پدر حاضر شدند رضا رضی الله عنه ایشانرا بسینه مبارک
خود کشیده میان دو چشم ایشانرا بوسیدند وبر بستر خود بردند
وایشان نیز روی برروی پدر خود نهادند وبایشان سخنان پنهان
گفتند وهمانوقت رحلت فرمودند وقبر ایشان در قبه قبر
٥ هارون الرشید است بقبه که در سرای حمید بن القحطبه
الطای است وآن قریه امروز معموره کلانی است ومشهد اشتهار دارد

در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول بوده است و مدت عمر شریف
ایشان شصت و هشت سال و بقولی شصت و پنج سال بوده و وفات
ایشان نیز در مدینه بوده است روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب سال
یکصد و چهل و هشت هجری و قبر ایشان در بقیع است و آن گنبدیست
که دران امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن نیز آسوده اند
رضی الله عنهم و در کشف المحجوب آورده اند که امام جعفر صادق رضی
الله عنه روزی با موالی خویش نشسته بودند و میگفتند بیائید تا بیعت
کنیم و عهد گیریم که هر که از میان ما رستگاری یابد اندر قیامت همه را
شفاعت کند گفتند یا ابن رسول الله صلعم ترا بشفاعت ما چه حاجت که جد تو شفیع
جمله خلقست ایشان فرمودند که با این افعال خود شرم دارم که اندر قیامت بروی جد خود نگرم

حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوالحسن است و ابو ابراهیم و لقب کاظم نام موسی و پدر ابن
جعفر الصادق رضی الله عنهما و ایشان امام هفتم اند از ائمه اثنا عشر
و ولادت ایشان در ابوا بوده میان مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم صفر
در سال یکصد و بیست و هشت هجری و مادر ایشان ام ولد بوده

بوده حمیده بربریه نام که امام محمد باقر رضی الله عنه ویرا خریده با امام جعفر صادق
او را داده بودند و از وی خیر اهل الارض امام موسی بن امام جعفر
رضی الله عنهما متولد شدند و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و چهار سال
و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و وفات ایشان روز جمعه ششم و بقولی
هفتم و بقولی در نصف رجب سال یکصد و هشتاد و سه هجری در حبس
هارون الرشید جزاه الله واقع شد و قبر ایشان در بغداد است در
مقبره که مشهور است بمقبره قریش

امام موسی علی رضا رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است چون کنیت پدر و از امام موسی کاظم
رضی الله عنه آرند که فرموده اند ویرا اعطا کردم کنیت خود و لقب رضا است
و نام علی و پدر ابن موسی بن جعفر رضی الله عنهم و ایشان امام هشتم اند
ولادت ایشان بمدینه بوده روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر در سال یکصد
و پنجاه و سه هجری بوده بعد از وفات جد ایشان حضرت امام جعفر صادق
رضی الله عنه به پنج سال و بقولی هشتم شوال و بقولی هفتم و بقولی ششم در
سال مذکور و نزد بعضی در سال یکصد و پنجاه و شش هجری بوده و مادر

عمر شریف ایشان شصت ویکسال یا شصت ودو سال و بقولی پنجاه
وشش سال وفات ایشان در شب پنجم محرم سال نود وچهار هجری
یا نود وپنج زهر نموده گفته اند که هرگاه ایشان وضو میساختند گونه مبارک
ایشان زرد میشد ولرزه بر اندام ایشان می افتاد چون ایشانرا ازان
پرسیدند فرمودند میدانید پیش که خواهیم ایستاد وقبر ایشان نزدیک بقبر حضرت امام حسن رضی الله عنه

امیر المومنین امام محمد باقر رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو جعفر است ولقب باقر ونام محمد وپدر ابن علی بن حسین رضی
الله عنهم وایشان امام پنجم اند ولادت ایشان در مدینه مطهره پیش از
قتل امیر المومنین حسین رضی الله سه سال بوده روز جمعه سیوم ماه صفر
سال پنجاه وهفت هجری ونام مادر ایشان فاطمه بود بنت امیر المومنین
حسن بن علی المرتضی رضی الله عنهم وپیغمبر صلعم بایشان سلام رسانیده اند
چنانچه گویند جابر رضی الله عنه گفت روزی با رسول صلعم بودم مرا فرمود
که ای جابر شاید که تو بمانی تا آن وقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان
من که ویرا محمد بن علی بن حسین گویند خدای تعالی ویرا نور وحکمت خواهد داد
ویرا از من سلام رسان ومدت عمر شریف ایشان پنجاه وهفت سال

سال و بقولی شصت و سه و بقول واقدی هفتاد و سه و در تاریخ بخاری
از امام جعفر صادق منقولست که عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال
بود وفات ایشان در سال یکصد و چهارده هجری بود و بقول یحیی بن
معین در سال یکصد و هیژده و بقول ورای یکصد و هفده بود و قبر ایشان
در بقیع است نزدیک قبر امام زین العابدین رضی الله عنه

امام جعفر صادق رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله ست یا ابو اسمعیل و لقب صادق جعفر نام
و هو ابن محمد بن علی بن حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم ایشان امام
ششم اند و نام مادر ایشان فروه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق
رضی الله عنهم و مادر ام فروه اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق
است رضی الله عنه و نسبت خرقه حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه
از دو جانب است یکی از جانب حضرت امام محمد باقر بحضرت امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه میرسد و دیگر از پدر والده خود قاسم بن محمد بن ابی بکر
است و ایشانرا از ساداتِ فارس و ایشانرا از صدیق اکبر رضی الله
ولادت ایشان بمدینه در سال هشتاد از هجرت و بقولی هشتاد و سه

امام دویم از ایمه اثناعشر ولادت ایشان بمدینه منوره است در نیمه رمضان
سال سوم از هجرت و جبرئیل علیه السلام نام ایشانرا بهدیه پیش رسول صلعم
بر قطعه حریر نوشته آورده گویند که ایشان شبیه ترین مردمان بودند برسول
صلعم از سینه تا بفرق سر و مدت عمر شریف ایشان چهل و هشت سال
بوده و مدت خلافت ششماه و وفات ایشان در یازدهم ربیع الاول
سال پنجاه هجری بوده مشهور آنست که ایشانرا خاتون ایشان زهر داده و قبر ایشان در بقیع است

امیر المومنین حسین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبدالله و لقب شهید و سعید و نام حسین و هو ابن علی
بن ابی طالب رضی الله عنهما و ایشان امام سوم و ابو الایمه اند ولادت
ایشان در مدینه بود روز سه شنبه چهارم شعبان سال چهارم از هجرت
و گویند مدت حمل ایشان ششماه بوده است و هیچ فرزندی ششماهه نمانده
است مگر ایشان و حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام و میان ولادت امیر
المومنین حسن رضی الله عنه و علوق حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با امام
حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است و رسول صلعم ایشانرا حسین
نام نهاده اند و ایشانرا جائی بوده که چون در تاریکی نشستندی از نور جبین

در شواهد النبوة است
که مشهور آنست که
خاتون که جعده نام
داده است بفرموده
یزید بن معاویه

از نور جبین مبین و درخشند [illegible] ایشان راه می بردند و گویند حسن و حسین رضی الله عنهما پیش [illegible] کشتی میگرفتند رسول صلعم مر حسن را فرمودند که بگیر مر حسین را حضرت [illegible] رضی الله عنها گفتند یا رسول الله بزرگ را میگوئی که خورد را بگیر [illegible] فرمودند که اینک جبرئیل عم حسین را میگوید که حسن را بگیر [illegible] ایشان پنجاه و هفت سال و پنج ماه بوده و شهادت ایشان [illegible] وقت نماز پیشین و بقولی روز جمعه وقت نماز [illegible] روی داده آورده اند روز قتل امام حسین رضی الله در بیت المقدس هیچ سنگی را بر نداشتند که در زیر آن خون تازه نیافتند و بعضی گویند در ان روز خون از آسمان بارید [illegible]

حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و ابو الحسن و ابو بکر نیز گفته اند و لقب سجاد و زین العابدین است و نام علی و هو ابن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام چهارم اند ولادت ایشان بمدینه منوره بوده است در سال سی و سه از هجرت و بقولی سی و هشت و بقولی سی و شش و نام مادر ایشان شهربانو است دختر یزدجرد که از اولاد نوشیروان عادل بود با چار مه [illegible] از نام [illegible]

رحمه الله آورده اند که قبر حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در بلخ است
موضعی که باستانه امیر مشهور است و درین باب حجتها آورده اند والله اعلم

قال رسول الله صلعم انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی
متفق علیه مشکوة گفت رسول الله صلعم مر علی را که نسبت تو بمن همچو نسبت هارون
است بموسی غیر اینکه بعد از من پیغمبری و قال رسول الله صلعم من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه صواعق یعنی گفت رسول
صلعم روز غدیر خم هرکس را هستم من مولای او پس علی مولای اوست
خدایا دوست دار کسی را که دوست دارد علی و دشمن دار کسی را که دشمن
دارد او را حضرت امیر امام اول اند از ایمه اثنا عشر رضی الله عنهم و سلسله
جمیع اولیا بایشان منتهی میشود و ترتیب فضیلت چهار یار حضرت سید ابرار
به ترتیب خلافت چنانچه در کلام الله در آخر سوره فتح اشاره بآن شده

محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا
یبتغون فضلا من الله ورضوانا باید دانست و هر چهار یار را بهترین جمیع خلق
خدا بعد از انبیا باید شناخت که علماء اسلام برین متفق اند و این حقیر
در خواب بسعادت زیارت خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین مشرف گشته

گشته چنانچه شبی در خواب می بیند که چهار کس با لباس سفید بزرگانه متعاقب
یکدیگر میروند فقیر از شخصی پرسیدم که اینها چه کسانند گفت چهار یار پیغمبر صلعم
فقیر از عقب ایشان روان گشت ایشان از دریای گذشته بر کوهی که بسیار
بلند بود بر آمدند و برابر هم ایستادند فقیر پیشتر رفته اول بخدمت صدیق اکبر
رسیده گفت السلام علیکم یا صدیق اکبر در جواب فرمودند علیکم السلام
گفتم التماس فاتحه دارم فاتحه خواندند و بعد ازان بهمین روش بخدمت
حضرت فاروق اعظم رفتم و سلام گفته فاتحه التماس نمودم ایشان نیز
خواندند و باز بهمین طور بخدمت ذو النورین و حضرت امیر المومنین علی
رضی الله عنهم سلام گفته و جواب شنیده التماس فاتحه کردم ایشان
نیز درباره این فقیر جدا جدا فاتحه خواندند و فرمودند بجهت یادگاری
مامور شده ایم و فقیر را با عنایت خاصی رخصت فرمودند و این خواب
را از بیداری بخت و سعادتمندی کونین خود میداند که بچنین عطیه عظمی
مشرف گشته الحمد لله علی ذلک حضرت امیر المومنین
حسن رضی الله عنه کنیت ایشان ابو محمد است و لقب نقی
و سید نام حسن و هو ابن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما و ایشانرا

سال بوده از ده روز کم و یازده سال و یازده ماه و بیست و دو روز نیز
گفته اند و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و هشت سال بوده و بعضی گویند
نود سال و هفتاد و پنج سال و هشتاد و دو و هشتاد و شش نیز گفته اند
و در سال سی و پنجم و یا سی و ششم از هجرت روز جمعه سیزدهم یا هژدهم ذی حجه
در مدینه منوره شربت شهادت چشیده اند و نقش نگین ایشان لتصبرن
او لتندمن بوده و قبر ایشان در بقیع است قال رسول الله صلعم لکل
نبی رفیق و رفیقی فی الجنة عثمان یعنی گفت پیغمبر صلعم هر پیغمبر را رفیقی است
و رفیق من در بهشت عثمان است و قال رسول الله صلعم لیدخلن بشفاعة
عثمان سبعون الفا کلهم قد استوجبت النار یعنی گفت رسول الله صلعم
هر آیینه داخل میشوند هفتاد هزار کس که همه مستحق عذاب دوزخ شده باشند
در بهشت حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه
کنیت ایشان ابو الحسن و ابو تراب است و لقب مرتضی و اسد الله
و نام شریف ایشان علی است و هو ابن ابی طالب ابن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف و نام مادر ایشان فاطمه بنت اسد بن هاشم
بن عبد مناف است و ولادت ایشان در مکه معظمه بوده است در درون

در درون خانهٔ مبارک روز جمعه سیزدهم رجب بعد از واقعهٔ فیل بسی سال و بعضی
گفته اند که ولادت ایشان در خانهٔ کعبه بوده و در سال بعثت رسالت پناه صلعم
یازده ساله بوده اند بعضی سیزده ساله گفته اند و اول کسیکه از صبیان ایمان آورده
ایشان بودند و در سال سی و پنجم یا سی و ششم از هجرت بر مسند خلافت نشستند
و مدت خلافت ایشان پنجسال و سه ماه بوده و بقولی چهار و نه ماه بوده وفات
ایشان بشب دوشنبه بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم هجری و بقولی روز جمعه
هفدهم ماه مذکور روی نموده و بعضی بیست و سوم گفته اند و مدت عمر شریف ایشان
شصت و سه سال یا شصت و پنج سال بوده و نقش نگین حضرت امیر الملک
لله بوده گویند که حق سبحانه و تعالی برای حضرت امیر کرم الله وجهه دو بار ردّ شمس
کرد و آفتاب را از مغرب باز گردانید یکی در عهد رسول الله صلعم و یکبار بعد از
وفات آنحضرت و قبر ایشان در نجف است چنانچه در شواهد النبوت مسطور است
که امیر المؤمنین علی امام حسن و حسین را رضی الله عنهما وصیت کرده بودند که چون
بمیرم مرا بر سریری بنهید و بیرون برید و بهر زمین که الحال بنجف شهرت دارد
برسانید و آنجا سنگی سفید خواهید یافت که از آن نور درخشان است آنرا
بکنید در آنجا کشاده ای خواهید یافت مرا در آنجا دفن کنید ملا عبد الغفور لاری

بعد از واقعه فیل سیزدهم سال بوده و در ششم سال از بعثت آنسرور صلعم ایمان
آورده اند چهل کس اند از جماعه که بشرف اسلام مشرف گشته بودند و بها نزدن
این آیه کریمه در شان نازل گشته که یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین
در روز سه شنبه بیست و سوم جمادی الاخر سال سیزدهم هجری بر مسند خلافت
نشستند و شهادت ایشان سال بیست و سوم هجری شب یکشنبه غره ماه محرم
بوده و بروایتی روز چهارشنبه بیست و هفتم ذی حجه سنه بیست و سه زخم رسیده
در روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه مذکور قضیه وفات روی داد و مدت عمر
شریف ایشان نزد جمهور شصت و سه سال و بقولی پنجاه و هشت سال و بقولی
پنجاه و چهار سال و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و نقش نگین ایشان کفی بالموت
واعظا یا عمر بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت صدیق اکبر است رضی الله عنه
چنانچه حکیم خاقانی گفته است بیت بنی آخر محمدی را ۞ چو لانگه بستر بستر بحرا
چه زانکه بار شمس خفته ۞ پیشش دو خلیفه رخ نهفته ۞ چون یک الف و دو لام
الله ۞ بر سر شده هم نهاد و همراه ۞ و گویند که عیسی را علیه السلام متصل قبر فاروق
اعظم دفن خواهند کرد و این دو یار بزرگوار در میان دو پیغمبر پایدار مدفون خواهند
شد قال رسول الله صلعم لو کان بعدی نبی لکان عمر ابن الخطاب مشکوة یعنی

یعنی گفت پیغمبر صلعم اگر می بود بعد از من پیغمبری میبود عمر ابن الخطاب وقال
رسول الله صلعم عمر سراج اهل الجنة صواعق یعنی گفت رسول الله صلعم عمر

حضرت امیر المومنین عثمان ذو النورین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوعمرو یا ابولیلی یا ابوعبدالله است و لقب ذوالنورین بجهت
آن گویند که دو دختر حضرت پیغمبر صلعم در نکاح ایشان بوده و گفته اند
که هیچکس از آدمیان این دولت دست نداده است که دو دختر پیغمبر
در نکاح وی در آمده باشد مگر ایشان و آنسرور فرموده که اگر چهل دختر
میداشتم یکی را بعد از دیگری بعثمان میدادم و نام شریف عثمان و هو
ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف و نام
مادر ایشان بیضا عمه آنسرور است صلعم که با عبدالله توامان بوده و نسب
ایشان از جانب پدر و مادر به نسب پیغمبر صلعم در عبد مناف که جد چهارم
آنحضرت و جد پنجم ایشان بوده میرسد و ولادت ایشان بعد از
گذشتن شش سال از عام فیل واقع شده و در سال اول بعثت
بدلالت صدیق اکبر است ایمان آورده اند غره محرم سال بیست و چهارم
هجری بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان دوازده

پناه بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان دو سال و سه ماه
بوده و وفات ایشان در سال سیزدهم از هجرت آخر روز دوشنبه
و بروایت اصح شب سه شنبه و بقولی جمعه بیست و دویم یا بیست و سوم
ماه جمادی الآخر است و مدت عمر شریف ایشان شصت و سه سال
بوده و بقولی شصت و پنج سال و نقش نگین ایشان نعم القادر الله بود
و قبر ایشان متصل قبر حضرت رسالت پناه صلعم است چنانچه گویند
صدیق اکبر رضی الله عنه وصیت کرده بودند که تابوت مرا برابر روضه رسول
علیه السلام برید و بگوئید که السلام علیک یا رسول الله این ابوبکر است باشتیاق
تو آمده اگر چنانچه اجازت شود در گشاده گردد در آئید والا به بقیع برید راوی
میگوید که چون بموجب وصیت ابوبکر رضی الله عنه عمل کردند هنوز آن کلمات
تمام نشده بود که پرده دور شد و آواز در برآمد و ندائی بگوش ما رسید که
درآرید حبیب را بسوی حبیب اگرچه در شان خلفای راشدین احادیث
صحیحه بسیار وارد شده لیکن بجهت اختصار دو حدیث در فضیلت ایشان نوشته
میشوند قال رسول الله صلعم ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد افضل من
ابی بکر الا ان یکون نبیا یعنی طلوع نکرده است آفتاب و غروب بر ذات

نکرده است بر هیچ یکی بهتر از ابوبکر بکر انکه باشد پیغمبری وعن عائشه رضی الله
قالت قال رسول الله صلعم فی مرضه ادعی لی ابا بکر اباک واخاک حتے
کتب کتابا فانی اخاف ان تمنی متمن ویقول قایل انا او: لا ویابی الله
والمومنون رواه مسلم مرویست از عایشه که گفت مرا رسول الله صلعم
در مرض موت خود بطلب ابا بکر پدر خود را وعبد الرحمن برادر خود را
تا بنویسم مکتوبی را بجهت انکه بترسم که دیگری آرزوی خلافت بکند و بگوید که
مستحق خلافت منم نه دیگر حال انکه ابا میکند خدا تعالی و مومنان خلافت
غیر ابا بکر را: امیر المومنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه
کنیت ایشان ابو حفص است ولقب فاروق اعظم ونام شریف عمر
وهو ابن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط
بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی بن غالب القرشی ونام مادر ایشان
حنتمه بنت هاشم بن مغیره وقیل بنت هشام بن المغیره بن عبد الله بن عمر
بن مخزوم است بنابر قول اول دختر عم ابو جهل وبقول ثانی خواهر ابو جهل
میشود ونسب فاروق اعظم از جانب پدر به نسب سرور کائنات در کعب
که جد هشتم آنحضرت وجد نهم ایشان است میرسد ولادت ایشان

بعثت به پنج سال آن صورت رو نموده و گویند در شب دوشنبه بود هجرت
آنسرور علیه الصلوٰة والسلام با صدیق رضی الله عنه در شب بیست و هفتم صفر
یا غره ربیع الاول سال سیزدهم یا چهاردهم از بعثت واقع شده و اکثر
اهل سیر برآنند که بیرون رفتن ایشان از مکه دوشنبه بود و بعضی برآنند که
پنجشنبه بوده است و وجه جمع آنست که خروج از خانهٔ ابوبکر رضی الله عنه پنجشنبه
و خروج از غار و توجه نمودن بمدینه دوشنبه یا عکس بوده باشد والله اعلم
و باتفاق اهل سیر آن روز که حضرت پیغمبر صلعم داخل مدینه منوره شدند روز
دوشنبه بوده از ماه ربیع الاول و در آنکه چندم ماه بود در اختلاف است بعضی
برآنند که اول ماه و بقولی دوم و بقولی دوازدهم و بقولی سیزدهم بوده

واقعهٔ هائلهٔ وفات آنحضرت صلعم

نزد جمهور ارباب سیر هنگام چاشت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال
یازدهم از هجرت و بقولی دوم ماه مذکور واقع شده و شب چهارشنبه نیم شب
یا سحر و بقول بعضی روز سه شنبه در مدینهٔ معظمه در حجرهٔ حضرت عائشه صدیقه
رضی الله در آن مکان قبض روح مقدس واقع شده آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم دفن کردند و سن شریف شصت و سه سال و بقولی شصت و پنج

و بقولی شصت و بقولی شصت و دو و نیم سال بوده و بعضی علما در وجه جمع میان
این اقوال گفته اند که قول اول بنا بر آنست که سال ولادت و سال وفات
نشمرده اند و قول دوم بنا بر اعتبار سال ولادت و وفات است و آنکس
که شصت گفته ما فوق عشرات را نشمرده و قول چهارم مبنی بر آن حدیث
که عمر هر پیغمبری نصف عمر آن پیغمبر است که پیش ازو بوده و عمر عیسی علیه السلام
یکصد و بیست و پنج سال بوده و این حدیث خالی از ضعفی نیست والله اعلم بالصواب

حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه

کنیت آن افضل البشر بعد الانبیا ابوبکر است و لقب ایشان صدیق اکبر
و عتیق و نام شریف ایشان عبدالله و هو ابن ابی قحافه بن عثمان بن عامر
بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره و نام مادر ایشان ام الخیر سلمی
بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب و نسب حضرت صدیق از جانب پدر
و مادر که پسر عم و دختر یکدیگر بودند در مره که جد هفتم سرور کائنات است
و جد ششم ایشان است به نسب آنسرور میرسد و ولادت صدیق اکبر بعد از
واقعه فیل به دو سال و چهار ماه بوده و اول کسی که از پیران بی طلب
معجزه به پیغمبر صلعم ایمان آورد ایشان بوده اند و در روز وفات حضرت رسالت

طلوع صبح صادق و پیش از طلوع آفتاب روز دوشنبه بوده لیکن
در تعیین سال و ماه و تاریخ آن اختلاف است عامه اهل سیر و
تاریخ بر آنند که آنسرور صلی الله علیه وسلم در سال فیل متولد شده
بعد از پنجاه و پنج یا چهل روز و قولی آنکه هر دو قضیه در یکروز واقع شده
و برغم بعضی ولادت آنحضرت بعد از سی سال از واقعه فیل و بگمان
جمعی بعد از چهل سال روی داد و قول اول صحیح است و عقیده جمهور علما
آنست که تولد آنسرور علیه الصلوة والسلام در ماه ربیع الاول بوده
و برغم طائفه آنکه در ماه رمضان واقع شده و مشهور آنست که دوازدهم
ماه ربیع الاول واقع شده و دویم و هشتم نیز گفته اند و بقول بعضی اول
دوشنبی که از ماه مذکور بوده و گویند که آنسرور در عهد نوشیروان
تولد نموده اند بعد از آنکه چهل و دو سال از حکومت او گذشته بود و
صاحب جامع الاصول وغیره آورده اند هشتصد و هفتاد و دو سال از وفات
سکندر رومی گذشته و بر روایتی ابن عباس از زمان حضرت عیسی
تا ولادت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ششصد سال بوده **در ابتدای**
نزول وحی بر آنسرور علیه الصلوة والسلام بقول اکثر اصحاب حدیث

حدیث واهل سیر در دوشنبه سیم یا هشتم ماه ربیع الاول سال چهل و یکم از
ولادت آنسرور صلعم بود ونزد جمعی کثیر از ائمه سیر و تواریخ در ماه مبارک رمضان
بوده **و معجزاتی** که آنسرور صلعم بظهور رسیده مثل نزول قرآن و شق قمر
و سخن کردن طفل از اهل یمامه که همان روز متولد شده بود و سخن کردن آهو و گواهی
دادن سوسمار بر نبوت آنحضرت و تسبیح گفتن سنگریزها در دست مبارک آنحضرت
و آمدن درخت و شاخ خرما پیش آنحضرت و روان شدن سنگ بر روی
آب بطلب آنسرور و اثر نکردن آتش بر بردائی که دست مبارک بآن رسیده
بود و روان شدن آب از انگشتان مبارک و رستن درخت خرما از کوهان
شتر و بارور شدن آن و سخن کردن بزغاله بزبان زهرآلوده و سوای این بسیار
است و یک هزار و جمعی نقل کرده اند که از آنسرور سه هزار معجزه بظهور آمده
آنقدر معجزاتی که از آنحضرت شده اند کی از آن هیچ پیغمبری رو می نموده
معراج آنحضرت صلعم بقول اکثر علما در ماه ربیع الاول سال دوازده
از نبوت و گویند در شوال سال یازدهم و بقولی شب بیست و هفتم ماه رجب
و این قول مشهور است و بقولی در بیست و هشتم ماه ربیع الآخر و بعضی در هفدهم
ماه رمضان سال دوازدهم از بعثت واقع شده و جماعتی برانند که بعد از

که ایشانرا اخیار گویند و چهل تن دیگر را رجبیون نامند و چهل تن دیگر
را ابدال خوانند و هفت تن دیگر را ابرار گویند و چهار تن دیگر را اوتاد
نامند و سه دیگر را نقبا خوانند و دو دیگر را امامان گویند و امامان
در یمین و یسار قطب باشند و یکی را از ینطائفه قطب و غوث نامند
و این جمله یکدیگر را بشناسند و باهم محتاج باشند و جماعه دیگر را مفردان
گویند که ایشان از همه ممتاز و بی نیاز و عدد ایشان بر طاق باشد
و مرتبه ایشان باین نبوت و صدیقیت باشد و این فقیر نیز امیدوار
است که الله تعالی برکت این طائفه در دنیا و آخرت توفیق عمل
نیک و نجات و رستگاری بخشد و از کمترین دوستان خود شمارد
و در زمرهٔ ایشان برانگیزد و از توجه ایشان ایمان نصیب گرداند
بیت از عمل خویش ندارم امید ؛ بر کرم تست مرا اعتماد ؛

بیان نسب اطهر و تاریخ ولادت بالسعادت و ابتدای نزول وحی و معراج و هجرت از مکه و وصول بمدینه و وفات حضرت رسالت پناه

بدانکه حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم بهترین

بهترین ماسوی الله از اعیان و اشراف قبیله قریش اند هم از جانب
پدر و هم از جانب مادر اما از جانب پدر محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن
لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه
بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا
میان ارباب سیر و تواریخ و اصحاب علم انساب اتفاق است
و از عدنان تا اسماعیل و از اسماعیل تا آدم علیهما السلام اختلاف
بسیار است ولیکن جمهور اهل سیر و تواریخ متفق اند بر آنکه اسمعیل
و ابراهیم و نوح و شیث علیه السلام از اجداد کرام آنحضرت اند
اما از جانب مادر آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره
بن کلاب الی آخر نسبه صلی الله علیه وسلم و اسمای گرامی آنحضرت
بسیار است و از الجمله نود و نه مشهور است و نام نامی آن سرور علیه
الصلوة والسلام در توریت احمد و ضحوک و قتال و در انجیل احاد
و بروایتی فارقلیطا و در آسمان احمد و محمود است و ولادت
باسعادت آنحضرت علیه افضل الصلوة باتفاق علما و اهل سیر بعد از

[illegible]

که باشند ملازمت ایشان باید کرد که شیخ الاسلام فرموده اند دیدار مشایخ
را غنیمت باید شمرد که اگر دیدار پیران از دست بشود آنرا در نتوان یافت آن
همیشه بجود و عطات همیشه باشد و دیدار ایشانرا مغتنم دان که ترک شدن آنرا
تدارک نباشد و ابو عبدالله سنجری گفته اند سودمند ترین چیزی مردمانرا
صحبت صالحانست و اقتدا بایشان در افعال و اقوال و زیارت کردن قبرهای
دوستان خدا و خواجه معین الدین چشتی فرموده اند صحبت نیکان به از کار نیک
و صحبت بدان بتر از کار بد حضرت سلطان ابراهیم ادهم فرموده اند شبی در
خواب دیدم که فرشته طوماری بدست داشت و چیزی می نوشت پرسیدم
چه مینویسی گفت نام دوستان خدای گفتم نام من نوشتی گفت نی گفتم
من نه از ایشانم لیکن دوست دوستان اویم ایشانرا دوست دارم درین
بودم که در رسید و گفت طومار از سر گیر و نام ابراهیم را مقدم بر همه نویس که
دوست دوستان ماست و سید الطایفه حضرت شیخ جنید بغدادی فرموده
اند که اگر کسی را بینید که ایمان دارد باینطایفه و سخنان ایشانرا بپذیرد البته او را
بگوئید تا مرا بدعا یاد آرد و هم سید الطایفه شیخ شبلی را میفرمودند که اگر از همه
عالم بجائی که از آنچه میگوئی در یک کلمه موافق تو بود دامنش را بگیر و حسین

و حسین ابن منصور حلاج رحمه الله گفته اند هر که بسخنان اولیا ایمان آرد و از آن
چاشنی دارد او را از من سلام گویید و شیخ شهروانی گفته اند که اگر یابی در این
بخراسان روید بزیارت شخصی که ما را دوست دارد و نیز باصحاب خود گفته
اند که وصیت میکنم شما را به نیکوئی باکسی که اینطائفه را دوست دارد و ملازمت
ایشان نه بجهت آزمایش یا سوال یا طلب کرامت باید کرد باعتقاد و اخلاص
باید آمد که سهیل بن عبد الله تستری رحمه الله گفته اند از نشانهای بدبختی است
که دیدار و صحبت اولیا دست دهد و توفیق قبول نیابد و در دل انکار آرد
و ابو عبد الله مغربی قدس سره گفته اند که درویشان امینان خدای اند
بر بندگان و برکت ایشان بلا از خلق منقطع شود و استاد اولیا محبوب
سبحانی حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه فرمودند اینجماعه پادشاهان دنیا
و آخرت اند و شیخ ابو الحسن غزنوی گفته اند اولیاء الله والیان عالم اند از
آسمان باران ببرکت اقدام ایشان می بارد و از زمین نباتات بصفای
احوال ایشان میروید و از کتب مشایخ تحقیق نموده شد که چهار هزار
اولیاء الله اند که ایشان را مکتومان گویند و ایشان مر یکدیگر را نشناسند
و جمال حال خود را ندانند و سیصد تن دیگر از سرهنگان درگاه حق اند

انکه بدین کار بانکار است مزد ور است وانکه بر سر این کار است غرقه نور حضرت ممشاد دینوری فرمودند هرکه بر دوستی از دوستان حق انکار کند کمنه عقوبت او آنست که اورا داخل دوستان خود نگردانند زیراکه حق تعالی فرموده است اولیای تحت قبای لا یعرفهم غیری اولیاء من نهایند که نمی شناسند ایشانرا غیر از من مگر تبائید من پس هرکس بنظر حقارت نباید نگریست که دوستان خدا از چشم غیر پوشیده باشند وتا بصیرت و فراست صادق نباشد در خلق تصرف نباید کرد که بر خود ستم کردن است و بعضی در زمره ملامتیه خودرا منسلک دارند تا کسی ایشانرا نشناسد اما نه بروشی که مخالف شرع باشد بلکه چنانچه حضرت سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس الله بعد از انی که بکمال رسیده اند و مشهور آفاق گشتند از سفر به بسطام آمدند اکابر و اشراف واهالی آنجا جهت استقبال ایشان بر آمده و ملازمت نموده باعتقاد تمام بشهر آوردند و سلطان العارفین چون هجوم عام دیدند و آفت را دانستند برای اینکه خلق پراگنده شوند و منکر گردند با آنکه ماه رمضان بود نانی از بازار برداشته خوردند چون اینمعنی را مشاهده کردند منکر گشته متفرق شدند تا در بسطام بودند بایشان رجوع نکردند

نکردند اگرچه ظاهر که مثل ایشان بزرگی با وجود رمضان روزه خون خورد
اما خلاف شرع نکردند چراکه مسافر بودند و در سفر افطار رواست و ایشان
رجوع خلق را نخواستند کسی را که رجوع باهی باشد رجوع غیر را نخواهد و طریقه
ملامتیه انست که این قسم ملامتی که مخالف شرع نباشد قباب خود سازند
پس اعتراض بر کار اینطایفه نباید کرد که بر حقیقت کار ایشان کسی مطلع
نیست حضرت شیخ ذو النون مصری و ابو تراب نخشبی رحمهما الله فرموده
اند که الله تعالی از بنده که اعتراض فرماید زبان او بطعن و رود انکار اولیاء
الله دراز شود و حمدون قصار گفته اند که ملامت ترک سلامت است
و ابراهیم قصار گفته اند که بسنده است ترا از دنیا دو چیز صحبت فقیری و خدمت
دوستی از دوستان خدا و ابو العباس عطا گفته اند که اگر نتوانی که دست
در دو زنی در دوستان او زن اگر در درجه با ایشان نرسی ترا شفیع باشند
و محمد بن سماک قدس سره در وقت رحلت مناجات میکردند که بارخدایا
بر تو ظاهر است که در وقت معصیت کردن اهل طاعت ترا دوست میداشتم
اکنون دوستی ایشان کفارت گناهان من گردان و رسیدن باینجماعه
و ملازمت ایشانرا از جمله واجبات و حصول سعادات باید دانست و در هر جا

و هیچکس بی نیازتر از ایشان نیست و هیچکس فاضلتر و کاملتر از ایشان نیست
و هیچکس عالمتر و عاقلتر از ایشان نیست و هیچکس حلیمتر و خلیقتر از ایشان نیست
و هیچکس شجاعتر و سخی‌تر از ایشان نیست چنانچه از شیخ ابو عبد الله سالم
رحمه الله پرسیدند که اولیای الله را بچه چیز شناسند در میان خلق گفتند
بلطافت زبان و حسن خلق و تازه روئی و سخای نفس و قلت اعتراض
و پذیرفتن عذر و شفقت تام بر همه خلق پس دوستی ایشان دوستی حضرت
و نزدیکی ایشان نزدیکی او و جستن ایشان جستن اوست و پیوستن بایشان
پیوستن باوست و ادب ایشان ادب اوست چنانچه شیخ الاسلام
حضرت خواجه عبد الله انصاری قدس الله سره فرموده اند الهی
این چیست که دوستان خود را کردی هر که ایشانرا جست ترا یافت
و تا ترا ندید ایشانرا نشناخت و شیخ ابو الخیر حبشی رحمه الله گفته اند
جوانمرد باید که تا جوانمرد بیند هر که جوانمرد را دید نه او را دیده که حق را دید
و طریقه این طائفه شریفه بر یک نهج نیست هر یکی را مشربی است چه بعضی
پنهان اند و بعضی آشکار بعضی بامر الهی کرامات ظاهر کنند و برین تقدیر
ظاهر ساختن کرامات لازم باشد و گرنه مطلب ایشان عالی‌تر از کرامات

کرامات است و بعضی از جهت عیب نفس خود و اظهار کرامات نمیکنند و در
اخفای آن کوشند و بعضی مأمور نیستند یعنی هرچه از ایشان صادر شود بالهام
ایزد است نکنند تا مأمور نشوند و نگویند تا نگویانند نخورند تا نخورانند و نپوشند
تا نپوشانند و طریقه بعضی ترک و تجرید کمال است چنانچه گفته اند بیت
شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست ٭ ترک کردن هر دو عالم را
و پشت پا زدن ٭ و بموجب آیه کریمه قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون
عمل میکنند و میگویند تا ترک بکمال نیست خاطر فارغ از بطال نیست و بعضی
با اسباب ظاهری دنیا می پردازند و طریقه ایشان خلوت در انجمن است
و گویند بیت چیست دنیا از خدا غافل شدن ٭ نی لباس و
نقره و فرزند و زن ٭ و بموجب آیه کریمه رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن
ذکر الله و اقام الصلوة عمل نمایند پس اعتراض و انکار ایشان بر ظاهر
کار و گفتار بر اسرار این گروه والاشکوه نباید کرد شیخ الاسلام در جواب
سوال سایل از انکارست برین کار آنکس که ازین کار بوئی دارد او را با سوال
چه کار انکار مکن که آن کار شوم است هر که انکار کنند ازین کار محروم است
قومی مشغول اند ازین کار و قومی برین کار با انکار و قومی خود در سر این کار

صلی الله علیه وسلم و چهار یار بزرگوار که چهار رکن رکین دین قویم و چهار برج
حصن حصین ملت مستقیم اند و دوستی و دشمنی ایشان دوستی و دشمنی خدا و رسول
است با یازده امام دیگر که هر یک ثمره شجره اصطفا و قره باصره اجتبا و وارثان
علم حضرت سید الانبیا اند و ائمه اربعه که چهار دیوار خانه اسلام و مقتدای
فرقه انام و بعضی از اولیای کرام که حدیث صحیح نبوی در باب ایشان
وارد است علمای امتی کانبیای بنی اسرائیل و اینجا مراد علما اولیا است
که سلسله ظاهری و باطنی آنسرور صلعم بایشان رسیده و احوال ایشان
آنچه از کتب معتبره بنظر در آمده بود بیرون آورده سلسله سلسله قلمی نماید
و جماعتی که ترتیب سلسله ایشان معلوم نشد ذکر ایشان را در فصل علیحده
مندرج سازد تا طالب آن بآسانی بمطلب خویش فایز گردد و نیز
چون این فقیر را بکمال اخلاص و بندگی با اینطایفه علیه بود و روز و شب
جز ذکر ایشان فکری نداشت و خود را از مشتاق و معتقدان ایشان
میدانست و از نتیجه تحریر شمه از احوال سعادت اشتمال ایشان مشغول
شد زیرا که اگر کسی را وصل دوست میسر نباشد خاطر را بکتابت و جستجوی
و گفتگوی او خوش میدارد و سیدنا امام علیه الصلوة والسلام فرموده اند

اگر کسی مائده نهد که بران فایده رحمت بارد تواند بود که او را ازان مائده
بیفائده نگردانند و نیز آنسرور صلعم فرموده‌اند مَنْ اَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ مِنْهُمْ
یعنی کسیکه دوست میدارد جماعه پس او ازانهاست وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ والمنه
که توفیق جمع ساختن این کتاب یافت و موسوم بسفینه الاولیا گردانید
تمهید بدانکه مخلوقات الهی بعد از انبیا علیهم السلام اولیا اند قدس الله
ارواحهم که ایشان بموجب آیه کریمه یحبهم ویحبونه عاشقان و معشوقان
خدای و محبان و محبوبان اویند و این طایفه علیه همیشه بودند و هستند
و خواهند بود و دنیا ازبرکت وجود مبارک ایشان قایم و مستقیم است
پس چنانچه حضرت پیر علی هجویری در کشف المحجوب نوشته اند که خداوند
هرگز زمین را بی حجت ندارد و هرگز این امت را بی ولی ندارد و سند از
رسول صلعم آورده اند که پیغمبر فرموده اند هرگز امت من خالی نباشد
از طایفه که بر خیر باشند و همه چهل تن از امت من بر خوی ابراهیم علیه
السلام باشند پس بعد از انبیا هیچکس نزدیکتر از ایشان نیست بخدای
عز و جل و هیچکس بزرگتر از ایشان نیست و هیچکس محرم تر از ایشان نیست
و هیچکس گرامیتر از ایشان نیست و هیچکس عالی همت تر از ایشان نیست

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی محمد سید المرسلین وعلی آله واصحابه
اجمعین الطیبین الطاهرین اما بعد اگرچه احوال ومعجزات حضرت سید انام
ومناقب اصحاب ودوازده امام ومقامات اولیای عظام اظهر من الشمس
است ومتقدمین ومتاخرین در اکثر کتب معتبره عربی وفارسی مثبت گردانیده
اند لیکن چون بعضی خصوصیات آن در کتب متفرقه مندرج است وبعد از
تجسس وتفحص بسیار یافته ودانسته میشود وخالی از اشکالی نبود بنابر این
فقیر حقیر محمد داراشکوه حنفی قادری خواست که اسامی و
تاریخ تولد ووفات ومحل قبور حضرت سرور کائنات بهترین موجودات

حضرت زینب بنت جحش رضہ	۳۴۷
حضرت سودہ رضہ	ایضاً
حضرت صفیہ رضہ	۳۴۸
حضرت ام حبیبہ رضہ	۳۴۹
حضرت حفصہ رضہ	۳۵۰
حضرت جویریہ رضہ	ایضاً
حضرت میمونہ رضہ	ایضاً
حضرت ام سلمہ رضہ	۳۵۱
ذکر بنات طاہرات آنحضرت ﷺ	
حضرت فاطمہ زہرا رضہ	۳۵۱
حضرت زینب رضہ	۳۵۲
حضرت رقیہ رضہ	۳۵۴
حضرت ام کلثوم رضہ	ایضاً
ذکر نساء العارفات	
حضرت زاہدہ رح	ایضاً
حضرت شعوانہ رح	۳۵۵
حضرت عفیرہ العابدہ رح	۳۵۶
حضرت رابعہ بصری رح	ایضاً
حضرت نفیسہ رح	۳۵۹
حضرت فاطمہ نیشاپوریہ رح	۳۶۰
حضرت تحفہ رح	ایضاً
حضرت ام عیسی رح	۳۶۶
حضرت ام محمد رح	۳۶۷
حضرت امۃ الواحد رح	ایضاً
حضرت امۃ الاسلام رح	ایضاً
حضرت میمونہ واعظہ رح	۳۶۸
حضرت خدیجہ واعظہ رح	ایضاً
حضرت ام محمد رح	۳۶۹
حضرت کریمہ مروزیہ رح	ایضاً
حضرت فاطمہ واعظہ رح	ایضاً
حضرت فاطمہ رح	۳۷۰
بی بی جمال خاتون رح	۳۷۱
خاتمہ کتاب	۳۷۳

الحمد لله والمنة

که کتاب فیض انتساب من تالیفات محمد داراشکوه بادشاه نقی الله ثراه وجعل الجنة مثواه

موسوم

بسفینة الاولیا

که مشتمل بر تذکره تولد و وفات حضرت رسالت پناه صلعم و اصحاب کرام و اولیای عظام است
حسب فرمایش شاه محمد محسن صاحب متوطن قصبه لهرپور کهیری ملک شاه اوده بکفالت
و وساطت مولوی محمد نادر علی صاحب وکیل عدالت دیوانی صدر اگره

باهتمام مستر بل صاحب بمطبع مدرسه اگره در سنه ۱۸۵۳ع حلیه طبع پوشید

شیخ عبد اللہ القرشی الہاشمی	۳۰۲	حضرت عبد اللہ بلیانی رح	ایضاً
حضرت شیخ	۳۰۳	شیخ لیس المغربی السود رح	۳۱۱
شیخ روزبہان بقلی رح	ایضاً	شیخ عفیف الدین تلمسانی	۳۱۲
شیخ ابو اسحٰق اعزب رح	۳۰۴	شیخ سعدی شیرازی رح	ایضاً
شیخ ابو الحسن کردویہ رح	ایضاً	شیخ حسن بلغاری رح	۳۱۳
شیخ ابن صباغ رح	۳۰۵	شیخ ابو محمد مرجانی رح	ایضاً
شیخ یونس بن یوسف شیبانی	ایضاً	حضرت ابن مطرف اندلسی	۳۱۴
شیخ علی ابن ادریس یعقوبی	۳۰۶	شیخ شمس الدین رح	ایضاً
شیخ وحید الدین عطار رح	ایضاً	شیخ عماد الدین رح	ایضاً
شیخ ابن فارض المصری رح	۳۰۷	شیخ سلمان ترکمان رح	ایضاً
شیخ اوحد الدین الکرمانی رح	ایضاً	شیخ نجم الدین رح	۳۱۵
مولانا شمس الدین تبریزی	۳۰۸	شیخ اوحدی اصفہانی رح	ایضاً
شیخ ابو الغیث جمیل یمنی رح	۳۰۹	مولانا محمود زاہد مرغانی رح	ایضاً
شیخ ابو الحسن شاذلی رح	ایضاً	مولانا زاہد مرغانی رح	۳۱۶
شیخ علا الجبار رح	۳۱۰	خواجہ حافظ شیرازی رح	۳۱۷

مولانا ظہیر الدین خلوتی رح	۲۱۸
شیخ کمال خجندی رح	ایضا
مولانا محمد شیرین رح	۲۱۹
شاہ قاسم انوار رح	ایضا
شیخ زین الدین خوافی رح	۲۲۰
حضرت سید بدیع الدین رح	۲۲۱
مولانا جلال الدین پورانی رح	۲۲۲
خواجہ شمس الدین محمد الکوسوی رح	۲۲۴
مولانا شمس الدین محمد رومی رح	ایضاً
شیخ صوفی علی رح	۲۲۷
امیر سید علی قوام رح	ایضا
مخدومی شیخ حسین خوارزمی رح	۲۲۸
شیخ علی متقی رح	ایضا
شیخ ادہن جونپوری رح	۲۲۹
شیخ سلیم فتحپوری رح	۲۳۰
شیخ نظام اینہتی رح	۲۳۱
شیخ داود جہنی وال رح	ایضا
شیخ نظام نارنولی رح	۲۳۲
شیخ وجیہ الدین گجراتی رح	۲۳۳
شیخ علاء الدین اودہی رح	۲۳۴
شیخ محمد بن فضل اللہ رح	ایضا
شاہ ابو المعالی رح	۲۳۶
خواجہ عبد الحق جامی رح	۲۳۷
حضرت احمد کابلی والسرہندی رح	۲۳۹
شاہ بلاول قدس سرہ	۲۴۱
ذکر نساء العارفات رض	
ازواج مطہرات	
حضرت خدیجہ کبریٰ رضی اللہ عنہا	۲۴۳
حضرت عائشہ صدیقہ رض	۲۴۴
حضرت زینب رضی اللہ عنہا	۲۴۶

شیخ ابراہیم بن ثابت رح	۲۶۵
شیخ ابوبکر فراز رح	۲۶۶
شیخ ابوالحسین حصری رح	ایضا
شیخ ابوالقاسم نصراباد سے	ایضا
شیخ ابوبکر طلوسی رح	۲۶۷
شیخ عبدالواحد بن علے السیارے	ایضا
شیخ عبداللہ برقی رح	ایضا
شیخ ابونصر سراج رح	۲۶۸
شیخ ابوالقاسم رازی رح	ایضا
شیخ ابوالقاسم المقری رح	۲۶۹
شیخ ابوبکر کلابادی رح	ایضا
شیخ ابوالخیر حبشی رح	ایضا
شیخ احمد بن ابراہیم المسبوحی	۲۷۰
شیخ ابوالحسین بن سمعون	ایضا
شیخ ابوطالب مکی رح	۲۷۱

شیخ ابوبکر السوسی رح	ایضا
شیخ ابوالقاسم دینورے	۲۷۲
خواجہ یحیی بن عمار الشیبانی رح	ایضا
شیخ عثمان بن ابوعمر باقلانے	ایضا
شیخ ابوعلی دقاق رح	۲۷۳
شیخ ابوعبدالرحمن سلمے رح	ایضا
شیخ ابوسعید مالینی رح	۲۷۴
شیخ ابوالحسین جہضم ہمدانے	ایضا
شیخ عبداللہ طاقی رح	ایضا
شیخ عبداللہ داستانی رح	۲۷۵
شیخ ابومنصور اصفہانی رح	ایضا
شیخ سالار مسعود غازی رح	ایضا
شیخ ابوعلے سیاہ رح	۲۷۶
شیخ ابواسحق بن شہریار کازرونے	ایضا
شیخ ابومنصور بن محمد الانصارے	۲۷۷

شیخ ابوسعید بن ابوالخیر رح	۲۷۷	شیخ ابوالعباس بن عریف	۲۹۱
شیخ عمو رح	۲۸۰	شیخ عبدالسلام عبدالرحمن الی الرجال	
شیخ ابوعبداللہ باکو رح	ایضا	لخمی الاشبیلی رحمہ اللہ	ایضا
شیخ ابوالحسن روزبے	ایضا	شیخ ابوالبیان بن محفوظ القرشی	۲۹۲
شیخ پیر علی ہجویری رح	۲۸۱	شیخ عبدالاول بن شعیب السنجری الہروی	ایضا
شیخ ابوالقاسم قشیرے رح	۲۸۳	حضرت تاج العارفین ابوالوفا	ایضا
شیخ الاسلام خواجہ عبداللہ انصاری	۲۸۴	شیخ عدی بن مسافر الشامی رح	۲۹۴
شیخ ابوالحسن نجار	۲۸۵	شیخ ماجد کردی رحمہ اللہ	۲۹۶
شیخ ابونصر الہروی الخانجہ بادے	ایضا	شیخ سیدی احمد بن ابوالحسن رفاعی	۲۹۷
حضرت امام محمد بن محمد الغزالی	۲۸۶	شیخ حیوۃ بن قیس الحرانی رح	۲۹۹
شیخ ابوالعباس خری	ایضا	شیخ شہاب الدین سہروردی مقتول	۳۰۰
حکیم سنائی غزنوی رح	۲۸۷	شیخ جاگیر قدس سرہ	ایضا
شیخ ابوعبداللہ جوری	ایضا	شیخ عبدالرحیم مغربی رح	۳۰۱
عین القضاۃ ہمدانی	۲۸۸	شیخ ابوعلی بن مسلم رح	ایضا
شیخ الاسلام شیخ احمد جام رح	ایضا	شیخ نظام گنجوی رح	۳۰۲

ابراہیم الخواص رح	ایضا
زکریا بن دلویہ رح	۲۳۵
ابوالحسن بوزنی رح	ایضا
عمرو بن عثمان مکی صوفی رح	۲۳۸
ابوعثمان واعظ رحمہ اللہ	ایضا
سمنون بن محب الکذاب رح	ایضا
ابوعثمان حیری رح	۲۳۹
شیخ احمد بن محمد بن مسروق رح	۲۴۱
طلحہ بن محمد بن صباح شبلی قدس سرہ	ایضا
یوسف بن حسین رازی رح	۲۴۲
شیخ ابوالعباس سیاری رح	ایضا
ابو محمد عبداللہ بن جلا رح	۲۴۳
شیخ ابوالعباس بن عطا رح	۲۴۴
حسین بن منصور حلاج رح	۲۴۳
ابوبکر رازی رح	۲۴۶
ابوالخیر حبشی رح	۲۴۷

ابو محمد حریری رح	ایضا
بنان بن محمد الحمال رح	ایضا
محمد بن فضیل رح	۲۴۸
ابوالحسین وراق رح	ایضا
ابوالحسین دراج رح	ایضا
ابو عمرو دمشقی رح	۲۴۹
خیر النساج رح	ایضا
شیخ ابوبکر واسطی رح	ایضا
شیخ ابوبکر کتانی رح	۲۵۰
ابراہیم بن داؤد القصار الرقی	۲۵۱
ابوالحسن بن محمد المزین رح	ایضا
ابوعلی ثقفی رح	۲۵۲
شیخ ابو محمد مرتعش رح	ایضا
ابو یعقوب نہر جوری رح	ایضا
ابوالحسن صائغ دینوری	۲۵۳

حضرت شیخ ابوبکر بن طاہر دینوری	۲۵۳	شیخ جعفر بن محمد بن نصیر الخلد الخواص	ایضاً
حضرت عبداللہ منازل قدس سرہ	۲۵۴	شیخ ابوالحسین الصوفی القوشنجی رح	۲۶۰
حضرت شیخ ابراہیم بن شیبان الکرمانی	ایضاً	شیخ عبد الملک بن علی بن عبداللہ	۲۶۱
حضرت شیخ ابوعلی شنتولی قدس اللہ	ایضاً	شیخ بندار بن حسین بن محمد بن مہلت	ایضاً
شیخ ابوسعید اعرابی قدس اللہ	۲۵۵	شیخ علی بن بندار بن حسین الصوفی	ایضاً
شیخ جعفر الخدار رح	ایضاً	شیخ ابوبکر الداقی رح	۲۶۲
شیخ ابراہیم بن احمد مولد الصوفی	ایضاً	شیخ ابوالحسن بن سالم البصری رح	۲۶۳
شیخ ابوالقاسم الحکیم السمرقندی	ایضاً	شیخ ابوبکر مفید رح	ایضاً
شیخ ابوالقاسم بن عیسی البغدادی	۲۵۶	شیخ اسمعیل نیشاپوری رح	ایضاً
حضرت شیخ رح	ایضاً	شیخ ابوعمرو بن نجید رح	ایضاً
شیخ ابوالعباس سیاری	ایضاً	شیخ عبداللہ معنزلے رح	۲۶۴
شیخ ابوالخیر تیناتی الاقطع	۲۵۷	شیخ ابوبکر قحطبی رح	ایضاً
شیخ ابوبکر مصری قدس سرہ	ایضاً	شیخ ابواحمد رح	ایضاً
شیخ ابومزاحم شیرازی رح	۲۵۸	شیخ ابوعبداللہ رودباری	ایضاً
شیخ ابوعمرو زجاجی رح	۲۵۹	شیخ ابوسہیل صعلوکی رح	۲۶۵

شیخ احمد اسود دینوری رح	۱۸۸
شیخ محمد عمویہ رحمہ اللہ تعالی	ایضا
رویم قدس اللہ سرہ	۱۸۹
شیخ ابو عبد اللہ بن خفیف رح	ایضا
شیخ ابو العباس نہاوندی	۱۹۱
شیخ اخی فرج زنجانی رح	۱۹۱
شیخ وجیہ الدین رح	ایضا
حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی	ایضا
شیخ حمید الدین ناگوری رح	۱۹۵
شیخ نجیب الدین علی بن برغش	ایضا
شیخ عبد الرحمن بن علی بن برغش	۱۹۷
شیخ بہاء الدین ذکریا ملتانی رح	ایضا
شیخ فخر الدین عراقی رح	۱۹۸
امیر حسینی سادات رح	ایضا
شیخ صدر الدین محمد قدس سرہ	۱۹۹
شیخ رکن الدین رحمہ اللہ	ایضا
حضرت مخدوم جہانیان رح	۲۰۰
برہان الدین قطب عالم رح	۲۰۱
حضرت سراج الدین محمد شاہ عالم رحمہ اللہ تعالی	۲۰۲

متفرقہ

مالک دینار رح	۲۰۵
شیخ حبیب راعی قدس سرہ	۲۰۶
سفیان ثوری قدس سرہ	۲۰۷
داؤد بن نصر طائی رح	۲۰۸
عتبہ بن غلام رح	۲۰۹
امام عبد اللہ مبارک رح	۲۱۰
محمد بن صبیح المشہور ابن سماک	ایضا
حضرت شقیق بن ابراہیم بلخی	۲۱۱
یوسف اسباط روح اللہ روحہ	۲۱۲

حضرت شیخ بشر مریسی رح	ایضا
ابو سلیمان دارانی رح	ایضا
فتح بن علی موصلی رح	۲۱۳
بشر حافی قدس روحہ	۲۱۴
احمد بن ابی الحواری رح	۲۱۵
حاتم بن عنوان اصم رح	۲۱۶
شیخ احمد خضرویہ رح	ایضا
شیخ ابو العباس حمزہ بن	
حارث بن اسد محاسبی رح	۲۱۷
حضرت شیخ ذوالنون مصری رح	ایضا
حضرت ابو تراب نخشبی رح	۲۲۰
ابراہیم بن عیسیٰ رح	۲۲۱
زکریا بن یحییٰ الہروی رح	ایضا
ابو عبد اللہ السجزی رح	ایضا
محمد علی بن حکیم الترمذی رح	۲۲۲
یحییٰ بن معاذ رازی رح	۲۲۳
ابو حفص حداد قدس سرہ	۲۲۵
شیخ علی بن موفق بغدادی رح	۲۲۶
احمد بن وہب رح	۲۲۷
شاہ شجاع کرمانی رح	ایضا
حمدون قصار رح	ایضا
فتح بن شخرف قدس سرہ	۲۲۹
شیخ ابو عبد اللہ مختار رح	۲۲۹
ابو عبد اللہ مغربی رح	ایضا
ابو عبد اللہ حاقان الصوفی رح	ایضا
سہیل بن عبد اللہ التستری رح	۲۳۰
ابو سعید خراز رح	۲۳۱
عباس بن حمزہ نیشاپوری رح	۲۳۲
ابو حمزہ بغدادی رح	ایضا
ابو حمزہ خراسانی رح	۲۳۳
شیخ ابو بکر دقاق رح	۲۳۴

خواجه محمد پارسا رح	۱۳۳
خواجه ابونصر پارسا رح	۱۳۴
خواجه علاء الدین عطار رح	ایضاً
مولانا یعقوب چرخی رح	۱۳۵
حضرت خواجه عبید الله رح	۱۳۶
مولانا نظام الدین خاموش رح	۱۳۷
مولانا سعد الدین کاشغری رح	
حضرت مولانا عبد الرحمن جامی رح	۱۳۸
مولانا عبد الغفور لاری رح	۱۴۲
خواجه عبد الشهید رح	۱۴۳
خواجه باقی رحمة الله تعالی	۱۴۴
خاتم خواجه و صالح خواجه سعید	ایضاً

سلسلهٔ شریفهٔ چشتیه

خواجه عبد الواحد زید قدس سره	۱۴۵
حضرت فضیل بن عیاض رح	۱۴۶
حضرت سلطان ابراهیم ادهم رح	۱۴۷
خواجه حذیفه مرعشی رح	۱۵۰
خواجه هبیره بصری رح	ایضاً
خواجه علو دینوری رح	ایضاً
خواجه ابو اسحق شامی رح	۱۵۱
خواجه احمد ابدال چشتی	ایضاً
خواجه محمد چشتی رح	۱۵۲
خواجه یوسف بن محمد سمعان رح	۱۵۳
خواجه مودود چشتی رح	۱۵۴
خواجه احمد بن مودود بن یوسف چشتی	۱۵۵
شاه سنجان رح	ایضاً
خواجه حاجی شریف زندنی رح	۱۵۶
حضرت شیخ عثمان هارونی رح چشتی	ایضاً
حضرت خواجه معین الدین چشتی رح	۱۵۸
شیخ حمید الدین الصوفی السعید الناگوری	۱۶۰
شیخ عثمان هارونی رح	۱۵۶
حضرت خواجه قطب الدین اوشی کاکی	۱۶۱

شیخ فرید گنجشکر قدس سرہ	۱۶۴
شیخ نظام الدین اولیا رح	۱۶۵
میر خسرو دہلوی قدس سرہ	۱۶۷
شیخ نصیر الدین چراغ دہلی رح	۱۷۱
شیخ برہان الدین غریب رح	۱۷۲
شیخ عبد القدوس گنگو رح	ایضا
شیخ جلال تہانیسری قدس سرہ	۱۷۳
سلسلہ کبرویہ رحمہما	
شیخ ابوبکر بن عبد اللہ نساج رح	۱۷۴
شیخ احمد غزالی رحمہ اللہ تعالی	۱۷۵
شیخ ابو النجیب سہروردی رح	ایضا
شیخ عمار یاسر رحمہ اللہ تعالی	۱۷۶
حضرت شیخ نجم الدین کبری رح	ایضا
شیخ مجد الدین بغدادی رح	۱۷۹
شیخ سعد الدین حموی رح	ایضا
شیخ سیف الدین باخرزی رح	۱۸۰
شیخ نجم الدین رازی رح	ایضا
شیخ رضی الدین علی رح	۱۸۱
شیخ جمال الدین احمد خورفانی	۱۸۲
شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفرائنی	ایضا
شیخ رکن الدین علاء الدولہ سمنانی	ایضا
شیخ نجم الدین محمد بن محمد اذکانی	۱۸۳
شیخ محمود مزدقانی رحمہ اللہ تعالی	ایضا
میر سید علی ہمدانی رح	۱۸۴
شیخ بہاء الدین ولد رح	ایضا
مولانا جلال الدین رومی رح	۱۸۵
سلطان ولد قدس سرہ	۱۸۷
حسام الدین چلپی رح	۱۸۹
سلسلہ سہروردیہ	
ممشاد دینوری رحمہ اللہ	۱۹۱

حضرت امام مالک قدس سرہ	۴۲
حضرت امام شافعی قدس سرہ	ایضاً
حضرت امام احمد حنبل قدس سرہ	۴۳
حضرت امام ابو یوسف قدس سرہ	۴۵
حضرت امام محمد شیبانی قدس سرہ	ایضاً
سلسلہ علیہ قادریہ	
حضرت شیخ معروف کرخی قدس سرہ	۴۷
حضرت شیخ سری بن المغلس السقطی	۴۸
سید الطائفہ حضرت شیخ جنید بغدادی	۴۹
حضرت شیخ ابو بکر شبلی قدس سرہ	۵۴
حضرت شیخ عبد الواحد تمیمی قدس سرہ	۵۷
حضرت شیخ ابو الفرح طرطوسی قدس سرہ	۵۸
شیخ ابو الحسن ہکاری قدس سرہ	ایضاً
حضرت شیخ ابو سعید مبارک	ایضاً
شیخ حماد دباس قدس سرہ	۶۰
حضرت غوث الثقلین محی الدین	۶۱
عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ	
شیخ سیف الدین عبد الوہاب	۹۲
شیخ شرف الدین عیسی رحمہ اللہ	۹۳
شیخ شمس الدین عبد العزیز رح	ایضاً
شیخ سراج الدین عبد الجبار رح	
شیخ تاج الدین ابوبکر عبد الرزاق رح	۹۴
شیخ ابو اسحق ابراہیم رحمۃ اللہ	ایضاً
شیخ ابو الفضل محمد قدس سرہ	۹۵
شیخ عبد الرحمن عبد اللہ رح	ایضاً
شیخ ابو ذکریا یحیی رحمہ اللہ	۹۷
شیخ ابو نصر موسی قدس سرہ	ایضاً
شیخ علی بن ہیتی قدس سرہ	۹۹
شیخ ابو عمرو صریفینی قدس سرہ	۱۰۰
شیخ ابو سعید قیلوی قدس سرہ	۱۰۲

شیخ قضیب البان موصلی رح	۱۰۳
شیخ احمد بن مبارک رح	۱۰۴
شیخ صدقہ بغدادی رح	ایضاً
شیخ بقای بن بطور رح	۱۰۶
شیخ محمد شادان المعروف بابن القائد	۱۰۷
شیخ ابو السعود بن الشبل رح	۱۰۸
شیخ ابو عمرو قرشی رح	ایضاً
شیخ موفق الدین المقدسی رح	۱۰۹
شیخ محمد بن احمد الجوینی رح	ایضاً
شیخ ابو مدین مغربی رح	۱۱۰
شیخ محی الدین عربی رح	۱۱۱
شیخ صدرالدین محمد بن اسحق قونوی	۱۱۲
امام عبداللہ ابن اسعد یافعی رح	ایضاً
شیخ عبداللطیف [illegible]	۱۱۳
شیخ [illegible]	۱۱۵
حضرت شیخ میر محمد المشہور بمیان میر رح	۱۱۶

سلسلہ شریفہ خواجہائے بزرگوار

حضرت شیخ ابو یزید بسطامی رح	۱۲۲
حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی رح	۱۲۴
شیخ ابو علی رودباری رح	۱۲۵
شیخ ابو علی کاتب رح	ایضاً
شیخ ابو عثمان مغربی رح	ایضاً
شیخ ابو القاسم گرگانی رح	۱۲۶
شیخ ابو علی فارمدی رح	ایضاً
خواجہ یوسف بن ایوب ہمدانی	۱۲۷
خواجہ حسن اندا قی رح	ایضاً
خواجہ احمد یسوی رح	۱۲۸
حضرت خواجہ عبدالخالق غجدوانی	ایضاً
خواجہ محمود الخیر فغنوی رح	۱۲۹
خواجہ عارف ریوگری رح	ایضاً
خواجہ علی رامتنی رح	ایضاً
خواجہ محمد بابا سماسی رح	۱۳۰
شیخ امیر کلال قدس سرہ	ایضاً
خواجہ بہاء الدین نقشبند رح	۱۳۱

LIBRARY
OCT 1 9 1966
UNIVERSITY OF TORONTO
1133317

فہرست کتاب سفینۃ الاولیا

بیان نسب اطہر و تاریخ ولادت با سعادت و ابتدای نزول وحی و معراج و ہجرت از مکہ معظمہ و وصول بمدینہ و وفات حضرت رسالت

	صفحہ		
مآب محمد صلی اللہ علیہ وسلم	۱۱	حضرت امام علی موسی رضا رض	۲۹
حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رض	۱۵	حضرت امام محمد تقی رضی اللہ	۳۲
حضرت امیر المومنین عمر فاروق رض	۱۷	حضرت امام علی نقی رضی اللہ	۳۳
حضرت امیر المومنین عثمان رض	۱۹	حضرت امام حسن عسکری رض	۳۴
حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ	۲۰	حضرت امام محمد رضی اللہ عنہ	۳۵
حضرت امیر المومنین حسن رضی اللہ	۲۳	حضرت امام سلمان فارسی رض	۳۷
حضرت امیر المومنین حسین رضی اللہ	۲۴	حضرت اویس قرنی رض	ایضاً
حضرت امیر المومنین امام زین العابدین	۲۵	حضرت حسن بصری رض	۳۹
حضرت امام محمد باقر رضی اللہ عنہ	۲۶	حضرت قاسم بن محمد بن ابوبکر	
حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ	۲۷	صدیق رضی اللہ عنہ	ایضاً
حضرت امام موسی کاظم رضی اللہ عنہ	۲۸	حضرت امام اعظم ابو حنیفہ کوفی	۴۰

MUḤAMMAD DĀRĀ SHIKŪH ibn SHĀH-JAHĀN.

[Safīnat ul-auliyā. Lives of holy men and eminent Shaikhs from the rise of Islam to the author's time. Persian text.]

3 1761 07290640 7